

مندرجات ✓

صفحه	✓	۱
۹	✓	۱ - شعر نو چیست ؟
۲۱	✓	۲ - انقلاب مشروطیت - آغاز ادبیات نوین ایران
۲۷	✓	۳ - مجله " دانشکده " و جنبش جدید ادبی در ایران
۳۵	✓	۴ - استقلال افغانستان (۱۹۱۹) سر فصل ادبیات نوین آن کشور
۵۱	✓	۵ - دومین مرحله رشد شعر معاصر ایران (سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱)
۹۹	✓	۶ - نیما یوشیج اساسگذار " شعر نو "
۱۹۴	✓	۷ - شعر نو در ایران از سالهای جنگ جهانی دوم به بعد
	✓	۸ - شعر نو پس از جنگ جهانی دوم در افغانستان

کتابخانه
تا سال ۱۳۰۵

کتابخانه

شعر و نظم

شعر دانی چیست ؟ مرواریدی از دریای عقلی
هست شاعر آنکسی کاین طرفه مروارید سفت
صنعت و سجع و قوافی هست نظم و شعر نیست
ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مفت
شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب
باز در دلها نهند هر کجا گویی به نیت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت
وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت

ملك الشعراء بهار

x x x

شعر آهنگ دل است و نغمه روح بشر
بر نوای دل جهان را عاشق و شهیدا کند
این جهان باشد کتاب عشق سرتاپای آن
شاعر این الفاظ دلکش را بسا معنی کند
در نجات عقل سرگردان محکوم بشر
روشن نوری در این ظلمت سرا پیدا کند
منطقی از صلح افروزد که در انوار آن
مشت این هنگامه سازان دغل را وا کند

خلیل اله خلیلی

شعر نو چیست؟

شعر نو سیل خروشان است که از کوهساران بلند شعر هزار ساله فارسی سرچشمه گرفته و بدامان نیازمندیهای معنوی و اجتماعی قرن ما سرازیر شده است و با قدرت و عظمت زیبا و بی رحم خود دیوارهای پوسیده تقلید و تکرار و محافظه کاری را در هم میشکند تا سر زمین استعدادهای نو آور و تازه نفس را سیراب و ثمر بخش سازد.

شعر نو دشمن شعر کلاسیک نیست. شاگرد و فرزند آنست. این فرزند هرگز سر آن ندارد که با پدر مخالفت کند. با او کبر و غرور فروشد یا پیروزمندانه وی را بر زمین زند و فراموشی کند. اما در عین حال این فرزند که در عصر نوین دیگری زندگی میکند هرگز خود را مقید نخواهد کرد که حتما جامه چندین قرن پیش پدر را بر تن داشته باشد و جهان بزرگ متغیر و واقعیت های گوناگون زندگی را از دریچه چشم پدر تماشا کرده و با طرز اندیشه او آنها را ارزیابی نماید.

در تعریف "شعر نو" بر اساس تاریخچه گلگلی پیدایش و رشد آن و نیز از روی نمونه هایی که موجود است میتوان گفت شعری است که دارای مجموع سه خصوصیت زیر باشد:

۱ - مضمون مترقی نو

۲ - تصور و تصویر یا "بینش" و "بیان" شاعرانه نو

۳ - شکل شعری نو

سهی میکنیم این سه خصوصیت را توضیح دهیم.

وقتی میگوئیم مضمون مترقی نو منظور آنست که هر قطعه شعری بتواند برسایه ای

بوسیله ای چیزی از ظلمت و فساد بکاهد و چیزی بروشنی خردمندی و آزادی انسان بیافزاید .

مضمون مترقی نو چنان است که خواننده بی اختیار در زرفنای روح خود گرمی شورانگیز و نیرومندی تازه‌ای برای زیستن و آفریدن احساس کند . در او اندیشه‌ی‌های نو و آمادگی‌هایی برای زندگی عصر نو پدید آید . احساس کند که می‌خواهد در زمین و در آسمان راز بزرگ مقدسی را کشف کند تا در پرتو آن همه انسانها بتوانند جاودانه آزاد و خوشبخت باشند .

تصور و تصویر شاعرانه نو چیست؟

منظور ما از تصور شاعرانه چگونگی انعکاس اشیاء و طبیعت و

اجتماع است در فکر و ذهن شاعر . (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) او برای آفریدن يك اثر هنری چه حالات و چه چیزهایی را از اجتماع و طبیعت میگیرد و چطور در ذهن خود بآنها شکل و پیوند میدهد . اینجاست که ممکن است ده شاعر يك موضوع را ده جور در ذهن خود تصور نموده و بعد تصویر کنند . منظور از تصویر ، چگونگی طرز بیان و نشان دادن آن تصویری است که در اندیشه و ذهن شاعر پدید آمده است . تشبیهات ، استعارات ، تعبیرات ، ایهام ها و سمبل ها و همه صنایع لفظی دیگر و کلمات و ترکیبات لغوی نیز جزو آنست .

تصور و تصویر یا ^{تخیل} بیان شاعرانه نو یکی از جنبه‌های اساسی شعر نو میباشد .

شعر نو در این قسمت مخصوصا موفقیت‌های بزرگی بدست آورده است .

(هم در ایران و هم در افغانستان)

و مرج خاطر نشان کرد که " در اشعار آزاد وزن و قافیه بحساب دیگر گرفته می شود و کوتاه و بلند شدن مصرعها در آنها بنا بر هوس و فانتازی نیست. من برای بینظمی هم بینظمی اعتقاد دارم. " (۱)

در جای دیگر نیما این نظم را توضیح میدهد " به هر بحر که در آن شروع بسروند کنیم آغاز هر مصرع با آغاز رکن سازنده آن بحر یکی است و در خواتیم نیز بسته بذوق سراینده باید شیوه ای اتخاذ شود و کلمه ای بیابد که قطع و گسستی در زنجیره ایجاد کند. باید در شروع مصرعها دقت داشت. ملاک کلی و محک بسیار ساده در سنجیدن سلامت و درستی و یا اشتباه و غلط وزن آنست که شروع مصرعها را نگاه کنیم و اندازه و میزان نگاه داریم. وقتی که مثلا در تن تن تن (مفاعیلن مفاعیلن... الخ) شروع کردیم دیگر تا آخر شعر همه مصرعها باید شروعش با همین رکن باشد و اگر جز این باشد غلط است و خارج از وزن... " نیما اضافه میکند که " هر مصرع مدیون مصراع پیش و داین مصراع بعد است. یک مصرع یا یک بیت نمیتواند وزن را ایجاد کند. وزن معلوب که من میخواهم بطور مشترک از اتحاد چند مصراع و چند بیت پیدا می شود... و این وزن را که مقصود من است قافیه تنظیم میدهد. جملات موزیکی را سوا میکند. قافیه رئیس ارکستر است. قافیه باید زنگ آخر مطلب باشد. به عبارت دیگر آخرین ملین مطلب را مسلط کند... قافیه مال مطلب است. مطلب که جدا شد قافیه جداست. " (۲)

(۱) دو نامه. تهران ۱۹۵۱. صفحه ۶۴

(۲) حرفهای همسایه - برگزیده اشعار نیما از صفحه ۱۳۱ تا ۱۳۴

اگر شاعران نو پرداز در انتخاب وزن قافیه بندی آزادی کامل

بدست آورده اند این آزادی در مورد انتخاب وزن شعر محدود و مشروط است

بدین معنی که از قید رعایت تساوی ارکان عروضی در مصراعها آزادند نه بطور

کلی از وزن عروضی سرتاسری شعر *

باز گفته نیما را بیاد میاوریم که " پایه این اوزان همان

بحور عروضی است * منتها من میخواهم بحور عروضی بر ما تسلط نداشته باشد

بلکه ما با حالات و عواطف متفاوت خود بر بحور عروضی تسلط داشته باشیم * (۱)

باید گفته شود در نتیجه تغییر و تحولی که در سیستم عروض پدید

آمد شاعر نو پرداز امکان یافت برای بیان اندیشه ها و ادراکات تازه خود

(که از پدیده های زندگانی او سرچشمه گرفته) هر قدر میخواهد اوزان و اشکال

تازه شعری بیافریند و از بحر ها و زحافات عروض ده ها وزن و قالب نو

بسازد ترا با مضمونهائیکه در نظر دارد وحدت و هماهنگی کامل داشته باشد *

روشن است که موضوع وزن و قافیه یا بی وزن و قافیه بودن

تنها یکی از مشخصات شعر نو بشمار میرود نه همه موجودیت آن *

باز هم تکرار میشود که عنوان پرافتخار شعر نو به اثری اطلاق

میشود که دارای مضمون مترقی نو - تصور و تصویر شاعرانه نو و شکل شعری

نو باشد * و این سه ویژگی از هم جدا نیست *

اکنون ما با این راهنما در شعر معاصر ایران و افغانستان

گردش میکنیم تا جریان پیدایش و رشد شعر نو را در این دو کشور به شکل

دورنمای زود گذری هم شده مشاهده کنیم *

(۱) دو نامه * تهران ۱۳۲۵ صفحه ۷۵

جالب است که به بینیم شاعران ایران و افغان چه وقت و چگونه
بر سر موضوعها و مسائل هنری و نیز در جهت قوم و مضمون اشعار بهم
نزدیک شده یا از هم دور میشوند . چه وجه های مشترك یا مخالفی در آثار
آنها وجود دارد . سنت گرایان و نوپردازان این دو کشور برای اثبات عقاید
استتیک خود چه دلائلی میاورند و بالاخره سخنوران دو کشور همزبان چگونه در
یکدیگر تاثیر متقابل میکنند .

پیش از اینکه وارد موضوع شویم باید چند نکته زیر را به

خاطر بسپاریم .

۱- تعداد شاعران ایران و افغانستان بقدر استعدادها ، رنج ها

و آرزوهای مردم این دو کشور فراوان است و ما امکان آنها نداریم که به

آستانه همه آن هنرمندان سر بزنیم ، بویژه اگر آنها به شیوه کلاسیک

شعر بگویند .

روشن است که دو قصیده سرای برجسته معاصر ایران و افغان

ملك الشعرا بهار و خلیل اله خلیلی و دو غزل سرای مشهور این دو کشور

ملك الشعرا بی تاب و دکتر شهریار و گروه شاعران بنام دیگر ایران مانند

نظام وفا ، دکتر مهدی حمیدی و دیگران ، و نیز عبدالرحمن بزواک ، صدقی

و ابراهیم خلیل و شاعران دیگر افغانستان به ادبیات کشورهای خود خدماتی

کرده و میکنند . اما بررسی آثار آنها که اساسا بسبب کلاسیک مینویسند

از دایره محدود این اثر خارج میباشد .

ما حتی از میان شاعران نوپرداز هم نماینده‌های انتخاب خواهیم کرد و این دلیل بهتر یا بدتر بودن این و یا آن نیست. با تاریخ ادبیات است که ارزیابی و بررسی همه جانبه کلیه شاعران را بعهده بگیرد. بررسی ما نیز بر اساس آن آثاری است که در شرایط دور از ایران و افغانستان در دسترس داشتیم.

۲- زبانهای دری و پشتو مانند دو بال پرنده شعر افغانستان است که قرن‌ها دوش بدوش هم در آسمان ادب آن کشور پرواز کرده، به یکدیگر یاری رسانده، در هم تاثیر کرده است و اکنون در يك راه مشترك به پیش می‌رود. بنا براین طبیعی است آثاری که بیکی از دو زبان پشتو و دری نوشته شده، سیمای کامل شعر معاصر افغانستان را نشان نمیدهد، بلکه نیمرخ آنرا تصویر میکند.

و این رساله نیز طبعاً از آثار شاعران پشتو نویسنده مشهور مانند گل پاچا الفت، عبدالرئوف بینوا و قسمتی از اشعار عبدالرحمن پژواک و شاعران دیگر محروم است

مقایسه و بررسی شعر نو بدو زبان پشتو و فارسی در افغانستان، موضوعی است بسیار جالب که یقین مورد نظر ادیبان و محققان افغان قرار گرفته است. همانطور که تحلیل و ارزیابی شعر نو، شاعران و شعرشناسان ایران را امروز بیش از هر موضوع دیگر بخود جلب کرده و آثار خوبی هم در این زمینه نوشته شده است.

هدف نگارنده عبارت از پیوند دادن این دو موضوع است. یا

بهبتر بگوئیم آشنائی با يك جریان عظیم ادبی (شعر نو) است در دو مسیر
و در دو کشور همسایه و همزبان.

شاعران ایران، افغانستان و البته تاجیکستان هر چند در شرایط
اجتماعی متفاوتی زیست کنند و دارای آداب و سنن، فولکلور ملی و تاریخ و
جداگانه ای باشند، باز بسبب پیوند ناگسستنی آنها با ادبیات مشترك کلاسیک
و بجهت قوانین همزبانی و همزمانی، خواه و ناخواه در یکدیگر تاثیر متقابل
دارند و همدیگر را تکمیل میکنند.

بهبتر بود اگر مسئله شعر نو در تاجیکستان هم مورد تحقیق قرار

میگرفت. اما برای گام اول آسان تر است که شعر دو کشور ایران و

افغانستان که از لحاظ سازمان اجتماعی شبیه بهم هستند مقایسه و بررسی شود
و بعدها دامنه این این بررسی و سیعتر گردد.

اثر موجود^{طرح} (پروژه) تحقیق در شعر نو ایران و افغانستان

است نه خود تحقیق که وظائف دشوار و مهمی را بعهده دارد. و مسلماً

بیشتر مسائلی که در اینجا مطرح میشود بطور یکدست مورد پذیرش همگان

نخواهد بود و چه بهتر که موافقان و مخالفان هم نظرات خود را بیان

کنند.

انقلاب مشروطه و پیدایش ادبیات نوین ایران

همانطور که شکوفه عطر آگین، زائیده عوامل داخلی و خارجی خود یعنی شاخ و برگ و ریشه درخت از یکطرف و آب و خاک و آفتاب و هوا از طرف دیگر میباشد، "شعر نو" هم با تحولات درونی و مراحل تکامل ادبی پیش از خود و هم با پدیده‌ها و نیازمندیهای اجتماعی پیوند ناگسستنی دارد. و اگر بهاری باید تا درختی شکوفه دار شود، یکی از آن بهاران هم انقلاب مشروطیت بود. نهضت مشروطه (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) هرچند نتوانست سیستم حکومت فئودالی را در ایران از بین ببرد، و کشور ما را از ظلم و زور سلاطین و حکام و همچنین از یوغ اسارت اشغالگران خارجی آزاد کند، باز موفق شد پایه‌های تخت استبداد را بلرزه آورده زندگی غبار آلود قرون وسطائی ما را تا اندازه‌ای تکان بدهد.

آزادی، استقلال، برهورداری از حق انسانی، بیداری و باسوادی - این خواسته‌هایی بود که جامعه ایرانی در راه آن بمبارزه برخاست. و ده‌ها تن شاعر و نویسنده و روزنامه نگار مترقی در سنگر مجاهدان در این مبارزه شرکت جستند.

ابوالقاسم لاهوتی، علی اکبر دهخدا، ملک الشعراء بهار، ایرج میرزا، عارف قزوینی، ادیب الممالک فراهانی، فرخی یزدی، سید اشرف گیلانی، وحید دستگردی و نیز میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، سلطان العلماء خراسانی و بسیاری دیگر با شعر و تصنیف و مقاله و خطابه‌های انقلابی خود، بمبارزات رهایی بخش مردم کمک کرده و بعد ها در تاریخ ادبیات نوین ایران

جای حساسی اشغال نمودند *

مبارزه با ظلم و استبداد امراء و سلاطین ، مبارزه با اشغالگران

خارجی ، مبارزه علیه جهل و عقب ماندگی و مبارزه برای آزادی زن هدف

اساسی اشعار زمان مشروطه قرار گرفت *

در خلال سطرهای این اشعار انسانهای عاصی نیرومندی قد بر افراشتند

که مشتهای خشمناک خود را بر سر تمام مقدرات کهنه و فاسد اجتماع قرون

وسطائی کوبیده و فریاد زدند " نیست باد " *

اکنون ما نمونه هایی از این اشعار را نقل میکنیم *

یکی از آثارى که در محافل ادبی و اجتماعى دوران مشروطیت شهرت

یافت ، مستزاد " کار ایران با خداست " از ملك الشعراء بهار میباشد

که بسال ۱۹۰۹ گفته است *

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطا است *

کار ایران با خداست *

شاه مست و میر مست و شهنه مست و شیخ مست *

مملکت رفته زدست *

هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا بپاست *

کار ایران با خداست *

هر دم از دریای استبداد آید بر فراز

موجهای جان گداز *

زین تلاطم کفنی ملت بگرداب فناست.

کار ایران با خداست.

شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست.

زانکه نیت پاک نیست.

دیده خفای از خورشید در رنج و عناست.

کار ایران با خداست. (۱)

بطوریکه ملاحظه میشود " کار ایران با خداست " اندرز و راهنمایی

نیست ، فرمان محکومیت است .

این مضمون انقلابی دارای شکل شعری نسبتاً تازه ای است یعنی مستزاد

که بندرت مورد استعمال شاعران متقدم قرار میگرفت و از دوره مشروطه ببعد

در ایران رواج یافت .

شعر دیگری که تا امروز هم جای خود را در دلها و در صفحات

مطبوعات حفظ کرده است " مرغ سحر " از علی اکبر دهخدا است که در سال

۱۹۰۹ برای میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل (که به امر محمد علی شاه

کشته شد) سروده شده است . شاعر نه تنها با خشم و نفرت از ظلم و

فساد حکم گذاران انتقاد میکند ، بلکه با چشم انداز ژرف تر و روشنتری ،

موده فرارسیدن روز آزادی را میدهد که آیندگان - این " کودکان دوره

طلایی " " اهریمن زشتخوی " ظلم و تباهی را برای همیشه خساری خواهند کرد .

ای مرغ سحر چو این شب تار
بگذاشت ز سر سیاه کاری
وز نفخه روح بخش اسرار
رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف ز تار
محبوبه نیلگون عماری
بیزد ان بکمال شد پدیدار
و اهریمن زشتخو حزاری
یاد آرزو ز شمع مرده یاد آرزو
.....

چون گشت ز نو زمانه آزاد
ای کودک دوره طلائی
وز طاعت بندگان خود شاد
بگرفت خدا ز سر خدائی
نه اسم ارم که نه راسم شداد
گل بست دهان زان خدائی
زانکس که ز نوک تیغ جلاد
ماخوذ بجرم حق ستائی

پیمانۀ وصل خورده یاد آرزو ! (۱)

شکل این شعر با مسلمات و ترکیب بند های معمول کلاسیک متفاوت

است یعنی طرز قافیه بندی تازه ای دارد .

آثار شاعر برجسته - ابوالقاسم لاهوتی که افشاء گر مخالف و مفسد

ارتجاع داخلی و خارجی است در ادبیات دوره مشروطه و همچنان در دوره های

بعد مقام بلندی را احراز کرده است . لاهوتی در سراسر زندگی پر پیکار خود

توانست در صحنه ادبیات انقلابی نقش خود را جسورانه و هنرمندانه ایفاء

کند . زیرا او تضاد عمیق درون جامعه طبقاتی را درک کرد و هنر خود را

در خدمت طبقات زحمتکش استثمار شونده که آینده از آنها ست گذاشت .

ابوالقاسم لاهوتی برای بیان اندیشه های آزادیخواهانه خود از انواع

شکهای شعری استفاده کرد . اگرچه او اساسا افکار اجتماعی نو را در قالب

های شعر قدیم جای میداد اما بطوریکه بعدا خواهیم دید در ایجاد شکلهای

تازه شعری بوسیله استعمال قافیه بندیهای ^{تازه} نیز موفقیت هائی بدست آورد .

گفتیم که لاهوتی شکل شعر کهن را خلافتانه برای مضمون نو بکار

می برد . برای نمونه یکی از غزلیات سیاسی او را بیاد بیاوریم که بسال

۱۹۰۹ گفته است .

وطن ویرانه از یار است یا اغیار ؟ یا هردو ؟

مصیبت از مسلمانهاست یا کفار ؟ یا هردو ؟

همه داد وطن خواهی زنند اما نمیدانم ،

وطن خواهی بگفتار است یا کردار ؟ یا هردو ؟

بقتل و غارت دهقان و استعمار زحمتکش

فقط مسجد بود بانی و یا دربار، یا هردو؟ (۱)

در اینجا " یار " و " اغیار " دو کلمه ای که معمولاً بکار اشعار

عشقی میخورد معنی های دیگری بخود گرفته است. منظور شاعر از " یار "

مردم ایران و " اغیار " اشغالگران خارجی میباشد. استعمال تعبیرات و

تشبیهات تغزلی شعر کلاسیک برای مفاهیم تازه اجتماعی در زمان مشروطه بین

شاعران رایج شد.

موضوعهای سیاسی و اجتماعی گاهی هم به شکل و شیوه طنز بیان

میشد که سید اشرف گیلانی مدیر روزنامه " نسیم شمال " را باید پیشکسوت

این گونه اشعار بشمار برد. این دشمن سرسخت استعمار و ارتجاع و این

دوست دلسوز مردم ایران در اشعار ساتیریک خود با خشم اشک آلود جهل و

عقب ماندگی و فاناتیسم را مسخره و انتقاد میکند. مثلاً:

ای فرنگی! ما مسلمانیم جنت مال ماست.

در قیامت خود و غلمان ناز و نعمت مال ماست.

...

اختراعات جدید و علم و صنعت زان تو.

از زمین برآسمان رفتن ز همت زان تو.

مکتب و تشویق بر اطفال ملت زان تو.

يك صحنه كميك پيش چشم ما مجسم ميكند .

يكي از تازگي هاي ادبي ديگر عهد مشروطه تصنيف است (شعر همراه

با موسيقي) . هر چند علي اكبر شيدا و ديگران از اواخر قرن ۱۹ پايه

هاي آنها ريخته بودند اما رشد اصلي تصنيف وابسته بدوره مشروطه است و

نماينده بزرگ آن عارف قزويني ميباشد . (۱۳۸۸)

عارف هنرمند مبارزي بود كه بفرنج ترين حوادث سياسي و اجتماعي را

با زبان لطيف شعر و موسيقي ، براي هم ميهنانش شرح ميداد و عشق وطن و

نفرت نسبت به بيگانه مداخله جو را در دلها بيدار ميكرد و مردم را به

پيكار رهايي بخش دعوت مينمود .

عارف در ۱۹۰۸ كه ارتجاع داخلي و خارجي بر ايران چيره شده بود

تصنيف مشهور خود را ساخت و نواخت :

دل هوس سبزه و صحرا ندارد .

ميل به گلگشت و تماشا ندارد .

دل سر همراهي با ما ندارد .

خون شود اين دل كه شكيبا ندارد .

...

چه ظلمها كه از گردش آسمان نديديم

به غير مشت دزد همره كاروان نديديم

تصنيف عارف مشهور " دل هوس سبزه و صحرا ندارد " در ۱۹۰۸ در تهران
عراق در جنگ و تكميل اولاد كرامت نامت .

در این رمه بجز گرگ دگر شبان ندیدیم

بپای گل بجز زحمت باغبان ندیدیم

...

خانه ز همسایه بد در امان نیست •

حب وطن در دل بد فطرتان نیست •

سگ به کسی بی سببی مهربان نیست •

بگذر از آن دام که آن دانه دارد •

همتی ای خلق! گر ایران پرستید

از چه در این مرحله ایمن نشستید؟

منتظر روزی ازین بد تر ستید؟

صبر ازین بیش دگر جا ندارد • (۱)

تصنیف های پر شور عارف تاریخچه ایست از رنجهای و رزمهای بیشمار

مردم ایران در ربیع اول عصر ما •

اشعاری را که برای نمونه از نظر گذرانندیم مشتکی از خروار است و با وجود

این بخوبی نشان میدهد که سخنوران زمان مشروطیت تلاش و پیکار صادقانه

کردند که هنر را بسلاح بسیج کننده در راه آزادی و پیشرفت مردم تبدیل سازند

و در این راه موفقیت های بسیاری بدست آوردند •

با تازگیهایی که در مضمون و فرم شعر بوجود آوردند، شالوده ادبیات نوین

دموکراتیک را در ایران ریختند که بنا بعقیده منقدین ایران ریشه های شعر نورا در آنها

آنها باید جستجو کرد •

(۱) دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی - برلین سال ۱۹۲۴ - صفحه ۳۹۴

تاریخ ادبیات ایران در دوره قاجار

از سال ۱۹۱۱ (که روسیه تزاری اولتیماتوم معروف را بایران
تحویل کرد) تا سالهای آخر جنگ جهانی اول ، تشدید سیاست اشغال گرانه روسیه
تزاری و انگلیس از یک طرف ، و ضعف و خیانت دستگاه حاکم ایران از طرف
دیگر کار را بر آزادیخواهان و شاعران میهن پرست دشوار ساخت .
با متلاشی شدن نیروهای دموکراتیک ، گروهی بخارجه مهاجرت کردند
که لاهوتی و عشقی و عارف جزو آنها بودند و گروهی از کار سیاست موقتا
برکنار شدند . شعر در این سالها شور و گرمی و روح نبرد جوئی سابقش را
از دست داد و موضوعهای مهم اجتماعی جای خود را بمطالب غیر ضروری و نا
چیز سپرد .
و در این دوره بعضی از شاعران سعی کردند بفارسی سره شیعر
بسازند و برخی دیگر خواستند شعر سیلابیک رواج دهند .
در سالهای جنگ ، تفنن دیگری هم بین شاعران ایران مد شد ، یعنی
مسابقه در غزل سرائی و اقتدای بی روح گذشتگان ، که نمودار یکنوع انحراف
از راه روشن هنر و سر باز زدن از وظیفه اجتماعی هنرمند است (متاسفانه
امروز انجمن ادبی " صائب " هم همین شیوه را پیش گرفته است) .
محرك اساسی این مسابقه های ادبی ، وثوق الدوله بود که بسبب کلاسیک
شعر میگفت و شاعران را باستقبال از غزل خود و اشعار قدما دعوت میکرد .
مطلبوعات طرفدار او هم با ذکر اینکه " بندگان حضرت اشرف آقایی وثوق الدوله

رئیس الوزراء در این مسابقه شرکت فرموده اند « آن غزلهای سفارشی را چاپ
میکردند و تجدید چاپ مینمودند »

مثلا غزلی که با مطلع :

ای بر قبیله دل و دین ترک تاز کن !

دست جفا به خرمن دلها دراز کن !

از طرف وثوق الدوله بمسابقه گذاشته شد نشان میدهد که هدف

گوینده آن فقط کلمه بازی و قافیه پردازی است و بس * و جای تاسف است که

قریب بیست شاعر از آنجمله بهار ، ایرج میرزا ، عارف ، شیخ رئیس ، یحیی

ریحان ، محمد دانش ، بدیع ، رضوانی و دیگران وقت گرانبهای خود را صرف

ساختن غزلیاتی با این قافیه و وزن کردند که از حیث فوم و مضمون هیچ

گونه تازگی نداشت *

این رخوت ادبی که انعکاس رکودی بود که بطور کلی در آن دور

جامعه ایرانی را فرا گرفته بود تا سال ۱۹۱۷ ادامه داشت *

در سالهای جنگ جهانی اول نیروهای دموکراتیک ، در راه پایان دادن

باین جنگ امپریالیستی و نجات مللی که در آنش آن میسوختند ، مجدانه مبارزه

میکردند * پیشروترین قشرهای این مبارزان میکوشیدند تا جنگ امپریالیستی را

به نبرد علیه طبقات ارتجاعی حاکم در کشور خود تبدیل نمایند *

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر بوهبری ^{ولادیمیر ایلیچ} لنین نخستین پیروزی شکوهمند

این گونه مبارزات بود *

تاثیر مستقیم انقلاب اکبر در ایران یکی آن بود که به قرارداد

های زیان بخش تحمیلی و استعمارگرانه روسیه تزاری خاتمه داد و کار مبارزه مردم ایران را علیه استعمارگران دیگر و نیز علیه ارتجاع داخلی بمراتب آسان نمود. قیام‌ها و جنبش‌های آزادیخواهانه سالهای ۲۲ - ۱۹۱۸ تاثیر انقلاب اکتبر را در ایران نشان میدهد. شاعران ایران با علاقه و احترام فزوان از این انقلاب و رهبر آن لنین یاد میکنند. مثلا بهار امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری را بدو دشمن قشمبیه میکند و میگوید: " آن دو دشمن از دو طرف طناب بگردن مردم ایران انداخته و میخواستند آنها را خفه کنند اما یکی از آنها طناب را از دست‌ها کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت. آن مرد که ریسمان گلوی ما را رها کرده لنین است." (۱)

عارف صمیمی ترین احساسات خود را نسبت به لنین در این مصرعها نشان میدهد:

ای لنین ای فرشته رحمت

تخم چشم من آشیانه تست

عشقی در منظومه " ایده آل " لنین را می ستاید.

" بلشویک " برای سخنوران ما در ردیف مفاهیم عدالت و سربلندی و

شرافت قرار گرفت.

ای بی نیاز از همه کس همچو بلشویک

هر جا که میروی همه را سر فراز کن (۲)

(۱) تاریخ احزاب سیاسی ایران. تألیف ملک الشعرا بهار - تهران صفحه ۲۷

و یا :

از هجوم بلشویک داد خواه

نیکلای روسیه شد بی کلاه (۱)

اینها همه نشان میدهند که انقلاب اکتبر در زندگی اجتماعی و ادبی

ایران تاثیر کرد * در این دور نویسندگان ما بفعالیتهای ادبی تازه ای

پرداختند که تاسیس جرگه "دانشکده" و سپس مجله ای بهمان نام نموداری از

آن است *

x

x

x

مجله دانشکده و جنبش جدید ادبی در ایران

نخستین شماره مجله "دانشکده" بمدریجت بهار در ۲۱ فوریه ۱۹۱۸ و

آخرین شماره آن در ۲۰ فوریه ۱۹۱۹ انتشار یافت *

باید با گفته علی اصغر حکمت که "مجله دانشکده یکی از منابع

تاریخ ادبی این زمان است" موافقت کرد و مختصری هم شده در باره آن

گفتگو نمود *

بند اول مرامنامه "دانشکده" که هدف اساسی نویسندگان آنرا نشان

میدهد عبارت است از "تجدید نظر در طرز و رویه ادبیات ایران بر روی

احترام اسلوب لغوی و طرز ادای عبارات اسامید متقدم با مراعات سبک جدید

و احتیاجات عمومی حال حاضر " (۱) ملك الشعراء در توضیح این ماده مرامنامه
چنین مینویسد :

" دنیا دستخوش انقلابات است . از دریاها تا کوه ها و بیابانها
از ممالك عظیمه تا فامیل های کوچک و همچنین از فرم لباسها تا فرم لغات
و اصلاحات همه چیز در عرصه منقلب و محیط متغیر ، دستخوش تقلب و تغییرند .
پس شکفت نیست اگر در ادبیات ما و حتی در لغات و اصلاحات ما و طرز ادای
مقاصد ما ، تغییراتی حاصل شود " (۲)

بهار در يك سلسله مقالاتی که در باره ادبیات در " دانشکده "
انتشار داد ، نظرات مترقی و تجدد خواهانه خود را مفصلا شرح میدهد . مثلا
در مقاله " تاثیر محیط در ادبیات " ثابت میکند که شرایط زندگی اجتماعی در
طرز تفکر نویسنده تاثیر مستقیم دارد . برای مثال میگوید : در عصر سامانیان ،
غزنیان و سلجوقیان که ایران يك کشور نیرومند و پیروزی بود ، شاعران بسزودن
اشعار حماسی آمیخته با افتخارات ملی و همچنین قصاید و غزلیات شاد و شوق
آور میپرداختند . آثار رودکی و فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و دیگران
چنین است . اما پس از حمله مغول و آن قتل عامها ، غارتها و ظلمها
رفته رفته شکایت و عجز و بدبینی آثار شاعران را فواکرفت . در پایان مقاله
بهار باین نتیجه میرسد که : برای اصلاح ادبیات باید اول با اصلاح محیط
پرداخت . (۳)

(۱) مجله " دانشکده " م . بهار شماره يك آوریل ۱۹۱۸ صفحه ۱ و ۲
(۲) همانجا صفحه ۳ و ۴
(۳) " تاثیر محیط در ادبیات " م . بهار " دانشکده " شماره ۴ سال ۱۹۱۸ صفحه ۱۷۷

در اینجا بهار مسئله وابستگی ادبیات را با زندگی درست درك کرده

است.

در مقاله "شعر خوب" بهار از شاعر کار دشوار و تلاش مداوم طلب میکند و میگوید نویسنده بایستی فقط آن اثری را بنویسد که بتواند بمردم خدمت کند و از روی صمیمیت و صداقت باشد. "هر شعری که شما را نخنداند و یا بگریه نیاندازد، آنرا بدور بیاندازید. هر نظمی که بشما يك یا چند چیز خوب تقدیم ننماید، بدان اعتنا ننمائید. تا شما را يك هیجان و حسی حرکت ندهد، بیپرده شعر نگوئید." (۱)

ملك الشعراء معتقد است که هیچ هنرمندی نمیتواند در ناز و نعمت توأم با اسارت، و در زندگی یکنواخت و پر آرامش دور از نبرد، اثر هنری بزرگ بوجود بیاورد. زیرا... آزادی فکر و حریت ادبی که اساس ادبیات و روح اشعار را ایجاد مینماید، در دربارها و در اطراف عیش و عشرت بزم سلاطین یا امرا هیچوقت نبوده و نخواهد بود. فقط این روح را در ویرانه ها، در صحراها در کنج اطاقهای نیمه مفروش و در زندانهای عمیق و مغاره ها توانید جست. (۲)

مقاله بهار بعنوان "ما در تجدید ادبیات ایران تکاملی هستیم" انعکاس روشنی است از تبادل نظر بین محافل ادبی ایران در آن دوره برای ایجاد ادبیات نو. مقاله در پاسخ روزنامه "تجدد" چاپ تبریز است که مینویسد:

"ای جوانان دانشکده، چرا قبل از آنکه از طرف فرمانده تکامل و ارتقاء بشما

امری بشود ، تکمیل نمیشود ؟ ” بهار پاسخ میدهد : ” ما برخلاف کسانی که
معنی ارتقاء را ندانسته و تصور میکنند که فقط برجستن و بزمین خوردن ترقی
است ، عوامل تکامل طبیعی و تکمیل تدریجی را در ارتقای واقعی يك ملت تنها
مؤثر بزرگ می پنداریم . ما در روی يك تکمیل و ارتقائی باز بطرف تکمیل
و ترقی دیگری راه میرویم . اگر راه برویم ، ترقی از روی ما رد شده به
فوزندان ما میرسد . اگر با او راه برویم خود ما هم از او استفاده کرده
و اگر جلوتر برویم شاید راه را گم کنیم . ”

در پاسخ ” تجدد که ” در زمان خود آنقدر استقلال و تجدد بخرج
دهید که سعدی ها در زمان خودشان بخرج دادند . ” بهار مینویسد ” سعدی ها
يك ذره تصرف در اوزان و لغات و حتی معانی بکار نبردند . سعدی ها فقط
بزبان عصر خود حرف زدند . استقلال و تجدد سعدی فقط متابع اوامر محیط ،
سیر تکامل ، احتیاج و امکان بوده و ما هم بهمین اصل ساده ، با تعرفاتی
مستقلانه تر معتقدیم ” . (۱)

ملك الشعراء نقش تاثیر محیط در نویسنده و خواستهای عصر و زمانرا
که براساس آن اثری بوجود میاید ، درست تشخیص میدهد . اما شخصیت خود نویسنده
را که چه بسا ممکن است چون فردوسی و حافظ و نوابخ دیگر مکتب و مرحله
نویسی را پدید آرند از نظر دور میدارد .

روزنامه تجدد که از طرف مردم انقلابی بزرگی مانند شیخ محمد خیابانی
اداره میشد ، درست درك میکرد که ادبیات ما هم مانند سایر رشته های زندگی ،

نیازمند يك تحول کلی است.

بهار با این تحول کاملاً موافق بود بشرطی که فقط عاید مضمون شعر شود و بفرم آن کاری نداشته باشد. این نظر زائیدهٔ علاقه و اعتقادی است که ملک الشعراء بشعر کلاسیک و مخصوصاً بسبک خراسانی داشت و سراسر زندگانی هم با و وفادار ماند. اما مسلم است که فرم و مضمون از هم جدا نیست. مضمونهای نو خواه و ناخواه فرم های تازه بوجود میآورد.

بهر حال مجادله بین "دانشکده" و "تجدد" که هر دو طرفدار نو شدن ادبیات بودند، نویسندگان جوان آن دوره را به تازه جوئی و فعالیت هنری بیشتری دعوت میکرد.

در "دانشکده" نویسندگان و شاعران با استعدادی از آنجمله ایرج میرزا، رشید یاسمی، عباس اقبال آشتیانی، سعید نفیسی، ذره و دیگران، آثار خود را انتشار میدادند. شعر زیبای "مادر" ایرج میرزا نخستین بار در این مجله بچاپ رسید.

"دانشکده" يك سلسله مقالاتی در باره تاریخ ادبیات فوانسه و مکتبهای و جریانهای ادبی اروپا منتشر ساخت که در ادیبان ایران بسیار تاثیر کرد و نیز خوانندگان را با مضامین اشعار برخی از شاعران فوانسه آشنا ساخت.

شاعران "دانشکده" براساس موضوعهای "لافونتن" و "روسو" و دیگران مسابقه های ادبی بین خودشان میگذاشتند و آثارشان را در مجله چاپ میکردند و این نموداری از میل و کشی بود که سخنوران جوان ایران، نسبت

با ادبیات اروپا پیدا کردند .

بنا بر این میبینیم که مجله " دانشکده " از یکطرف اصول و سنن
شعر کلاسیک را محترم داشته و نویسندگان را دعوت میکند که هرچه عمیقتر آن
را فرا بگیرند و از طرف دیگر استفاده از آثار و تجربیات ادبی نویسندگان
اروپا را برای شاعران ایران لازم میدانند . و اینجاست که میشود گفت مجله
" دانشکده " پلی است که ادبیات قدیم را به ادبیات نوین اتصال میدهد .
آخرین شماره " دانشکده " در سال ۱۹۱۹ انتشار یافت . این سال مصادف
است با استقلال کشور افغانستان و تحولات اجتماعی و ادبی که در آن سرزمین
رخ داد .

استقلال افغانستان (۱۹۱۹) سر فصل ادبیات نوین این کشور

سالهای مصادف با انقلاب مشروطیت در ایران، علامت يك جنبش نوین هنری در محافل ادبی افغانستان نیز پدیدار شد. یکی از پیشروان این نهضت شاعر و روزنامه نگار مترقی - محمود طرزی است که نقادان افغان او را پدر ادبیات آن کشور مینامند. محمود طرزی و جریده "سراج الاخبار" (۱۹۱۸-۱۹۱۱) که بمدیريت او انتشار می یافت در بیدار کردن افکار آزادیخواهی و ترقی طلبی بین مردم و همچنین برای تازه کردن مضمون و فرم شعر دری نقش حسابی را بعهده داشت.

در سال ۱۹۱۹ که سومین نبرد استقلال طلبانه مردم افغانستان علیه امپریالیسم انگلیس با پیروزی پایان یافت و در نتیجه افغانستان يك کشور آزاد و مستقل شد ادبیات آن کشور نیز بمرحله تازه ای قدم گذاشت. تحولاتی که پس از سال ۱۹۱۹ در حیات فرهنگی و ادبی افغانستان بوقوع پیوست، شباهت بسیاری به همان گونه تحولات در ایران زمان مشروطه دارد. از آنجمله ازدیاد تعداد مدارس که به باسواد کردن قشرهای وسیعتری از مردم امکان داد. اعزام محصلین بیشتری به کشورهای اروپا و آشنائی با تمدن و ادب غرب، وفور انتشار روزنامه ها و مجلات که به ترویج افکار آزادیخواهی و میهن پرستی میکوشیدند مانند جریده "امان افغان"، "انیس"، "نسیم سحر"، "اتحاد مشرقی"، "طلوع افغان" و غیره. و بالاخره کوشش نویسندگان برای ساده کردن زبان شعر و از بین بردن عبارات منلق و مفاهیم پیچیده

دوره از ذهن همگان .

در دوره پس از استقلال ، موضوعهای تازه اجتماعی ، بیش از پیش وارد شعر شد ، احساسات میهن پرستی و نفرت از استعمارگران بیگانه که در راس آنها امپریالیسم انگلیس قرار داشت ، در بسیاری از اشعار منعکس شد . نباید از یاد برد که مبارزه علیه استعمار از مدتها پیش توسط شاعران افغان آغاز شده بود . برای مثال میتوان از منظومه " اکبر نامه " اثر حمید کشمیری و " جنگنامه " اثر میر غلام غلامی کوهستانی شاعران قرن ۱۹ نام برد که جنگهای صد ساله بین افغانستان و انگلیس را شرح داده اند و نقادان افغان این دو اثر حماسی را شاهنامه قرن ۱۹ خود میدانند . مبارزه با استعمار مانند يك سنت انقلابی در ادبیات معاصر افغانستان ادامه داشته و دارد . محمود ولزی در شعر " شهیدان ظلم استعمار " گوئی از زبان میهن پرستان افغانستان که هدف تیر استعمارگران شده اند ب مردم میگوید آگاه باشید که شما نیز قربانی مکر و ظلم وحشیان فرنگ نشوید :

شنیدم که گفتند با یکدیگر

که ما را چه گفتند این وحشیان

بیایید تا بهر اخلاف خویش ،

خصوصا باخوان افغانیان

وصیت نویسیم و آگه کنیم

که غافل نباشند از مکرشان

• شهیدان ظلم فرنگیم ما

(۱) • بخون وطن لاله رنگیم ما

خلیل اله خلیلی در " آریائی سرود " نبرد مجاهدان افغان را علیه

اشغالگران انگلیسی تصویر نموده و میگوید بالاخره دشمن پس از شکست مجبور

شد با شرم عقب نشینی کند •

ظاهر از هر رگ او لرزه مرگ

چون تدروی که گریزد ز عقاب

دوخته چشم زخجلت بزمین

(۲) • همچو عاصی که کشندش بهذاب

شاعر شہامت و مردانگی هم میهنان خود را در مبارزه آزادیخواهانه

مسی ستاید :

جنگجویان دلیر افغان

• شیر مردی و شہامت کردند

بر سر چشم کبودان فرنگ

• چه بگویم چه قیامت کردند

• آب این مرز بود آتش زا

خاک این قوم بود غیرت خیز

کوه باشند گران وقت ثبات

(۳) • باد باشند سبک روز ستیز

ژوبل مؤلف کتاب "نگاهی بادبیات معاصر افغانستان" (کابل ۱۹۵۸)

معتقد است که شعر در دوره پس از استقلال در افغانستان به يك مرحله بازگشت ادبی بسبب خراسانی قدم نهاده است. منقد دیگر افغان صدقی مؤلف کتاب "سیر ادب در افغانستان" (کابل ۱۹۶۱) نظر ژوبل را در این مورد رد میکند و مینویسد دوره پس از استقلال دوره بازگشت شعر بسبب کهن نبود بلکه دوره پیدایش يك سبک جدیدی بود که سنت های ادبی و نوآوری ها را پیوند میداد و بنظر ما این گفته درست تر بنظر میاید.

باید یاد آور شد که شاعران محمود طرزی، مستغنی، عبدالله داوری، خلیل اله خلیلی و گروه دیگر با وجودیکه خودشان مضمونهای تازه اجتماعی را در قالب شعر کلاسیک بیان میکنند، طرفدار نوآوری در فرم شعر نیز می باشند.

نیازمندیهای زندگی قون ۲۰، نویسندگان همزبان ایران و افغان را متوجه يك موضوع اساسی ساخت که در چهار چوب فرم و مضمون و حتی همان تشبیهات و تعبیرات متداول شاعران متقدم ماندن و آنها را تقلید و تکرار کردن شعر را بابتزال میکشاند و از این جهت است که در هر دو کشور شوق و کوشش نویسندگان برای ایجاد يك تحول اساسی در شعر بچشم میخورد.

عبدالعلی مستغنی وردکی شاعر ترقی خواهی بود که در دوره پس از استقلال برای تازه کردن شعر در افغانستان کوشش داشت.

مستغنی تکرار کور کورانه گفته های گذشتگان را با این سطور مورد

انتقاد قرار میدهد :

حیف است وصف آن لب همچون شکر کنون

هیچ است حرف تنگ دهان و کمر کنون

در فکر سرو قامت و سبب ذقن مباش

حاصل از این نهال نگردد شعر کنون

لعل لب است و گوهر دندان خیال محض

میجوی کان لعل فشان و گهر کنون

تشبیه و استعاره چندین هزار سال

بگذار و شعر گوی بطرز دگر کنون

بگذشت و رفت قصه ماضی دگر مگوی

مستقبل است و حال زمان معتبر کنون

هر عصر اقتضای دگر دارد ای لبیب

توب و تفتک بود ز تیر و تبر کنون

...

عنان لب چه باشد و بادام چشم چیست

باید نمود زینهمه صرف نظر کنون (۱)

شاعر معاصر افغان - شایق جمال در شعر " اندرز به سخن سرایان "

سخنان عبدالعلی مستغنی را در شهر زیر تأیید میکند :

(۱) " نگاهی بادبیت معاصر افغانستان " ژوبل • کابل صفحه ۵۶

- ای که میخوانی قیامت قامت دلدار را •
- ای که با فردوس نسبت میدهی گلزار را •
- ای که دایم گفته ای بادام چشم یار را •
- ای که با مزگان برابر مینمائی خار را •
- مفت دادی از کف خود عمر قیمت دار را • (۱)

شاعر مترقی دیگر افغان مایل هروی نیز در این باره مینویسد :

- الهام را میند بزنجیر قافیه
- سوز مرا مریز بجام شکسته ای •
- ای لفظ شوخ شوخی دیگر بکار بند
- کن سازگار شی • (۲)

و بالاخره سالها پس از مستغنی شاعر مبارز و نوپرداز معاصر بارق شفیع در قطعه " شاعر " لزوم نوآوری را در هنر بشکل زیر بیان میکند :

- شاعر آنست که با زندگی همراز شود •
- لبش هر لحظه باظهار حقی باز شود •
- نه که لفاظ شود •
- یا سخن ساز شود •
- مژه را تیر نوید خم ابروی کمان •

•••

• شاعر آنست که با سیر زمان گام زند

• زخمه بر تار دل خویش بهنگام زند

نه که در بنم خیال ،

باده بی جام زند •

• نغمه دل بسراید بکران •

•••

شاعر آنست که انگیزه هر حادثه را

بزبان دل حساس کند نغمه ادا

نه بانداز کهن

نه به سبک قدما

نبرد دست بمال دگران • (۱)

کوشش پی گیر نویسندگان و کلیه روشنفکران افغان در راه ایجاد

فرهنگ و ادبیات نو در سالهای ^(پس از استقلال) یک جریان و جنبش ادبی جدیدی در آن

کشور پدید آورد •

گروهی از نویسندگان ، شاعران و ادیبان در " انجمن ادبی "

متمرکز شدند و در راه تجدید نظر در تاریخ و ادبیات افغانستان گامهای

تازه ای برداشتند •

" انجمن ادبی " دارای شعبه های ادبیات ، فولکلور ، زبان شناسی

و تحقیقات تاریخی بود و مجله " کابل " ارگان آن انجمن آثاری را که در این رشته ها نوشته میشد در صفحات خود چاپ میکرد. (مجله " کابل " از هنگام تاسیس تا سال ۱۳۱۷ شمسی بزبان دری چاپ میشد و یکی دو سال بعد به دو زبان دری و پشتو و پس از آن تا امروز به زبان پشتو انتشار مییابد) .

برنامه کار " انجمن ادبی " افغانستان نسبت به انجمن دانشکده

ایران وسیعتر بود .

هدف " انجمن ادبی " افغانستان عبارت بود از " توحید اصول

نگارش، تثبیت سبک نثر و نظم، تربیت روحیه ادبی و تکامل آن و تحقیق

در تاریخ افغانستان . . . " (۱)

بند اول مرامنامه مجله " دانشکده " چنین بود :

" تجدید نظر در طرز رویه ادبیات ایران روی احترام اسلوب لغوی و

طرز ادای جملات اسانید متقدم با مراعات سبک جدید و احتیاجات حال حاضر " .

با یک نگاه باین دو مرامنامه میتوان گفت که نویسندگان ایران و

افغان در راه رشد و پیشرفت شعر و ادب فارسی کوششهای پر ارجی کرده اند .

نهضت فرهنگی و ادبی که از سالهای پس از استقلال در افغانستان

آغاز شده امروز موفقیت هائی بدست آورده است که آثار شاعران نوپرداز

آن کشور بهترین شاهد آنست . (در فصلهای بعد اینرا خواهیم دید) .

دومین مرحله رشد شعر معاصر ایران از سالهای

۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱

جنبش های آزادی خواهانه و قیام های ملی اوایل سالهای ۲۰ از بین رفتن سلطنت قاجار و استقرار حکومت موقت جمهوری که ظاهر فریبنده ای داشته روی کار آمدن سلطنت پهلوی و حوادث متعاقب آن از یکطرف و از طرف دیگر انعقاد قرار داد ۱۹۲۱ بین دولتهای اتحاد جماهیر شوروی و ایران که قروض سنگین تزاری را لغو کرد و با الغای حق کاپیتولاسیون عدم مداخله در کارهای داخلی ایران را تضمین نمود و امپریالیسم انگلیس را نیز وادار ساخت در سیاست استعمار جویانه خود تا حدی تجدید نظر کند . اینها جزو و مدهای سیاسی و اجتماعی بود که طبعاً در افکار و پیکار مردم ایران و هنرمندان آن نیز تحولات نوینی بوجود آورد .

در این دوره جنبش تازه ای در فرم و مضمون شعر فارسی پدیدار شد و شاعران برای بیان اندیشه های خود بجستجوی شکلها و شیوه های نوینی شتافتند . مثلاً ملك الشعراء بهار - این پیرو پی گیر سبك کلاسیك يك سلسله اشعار اجتماعی خود را بشکل دوبیتی های پی هم با قافیه بندی

تازه

الف کردار

ب گذران

الف بیدار

ب نگران

سرود که نظیر این طرز قافیه بندی در اشعار کلاسیک سابقه نداشت و پس از ابوالقاسم لاهوتی او نخستین شاعری بود که فرم دو بیتی های پی هم یا چار پاره را بکار برد و مخصوصا او بود که این شکل شعری را در ایران رواج داد. قطعات " کبوتران من " و " مرغ شباهنگ " که هر دو دارای مضمون اجتماعی است منتهی یکی با تصویر و بیان لطیف لیریک و دیگری با خشم و اعتراض و دعوت بمبارزه، نمونه های توفیق آمیزی از دو بیتی های پی هم است.

بیائید ای کبوتر های زیبا

بدن کافور گون پاها چو سنگرف

بپرید از فواز بام و ناگاه

بگرد من فرود آئید چون برف

سحر گاهان که این مرغ طلائی

فشانند بر ز روی برج خاود

به بینمتان بقصد خود نمائی

کشیده سر به پشت شیشه در

...

بیائید ای رفیقان وفادار

من اینجا بهرمان افشانم ارزن

که دیدار شما بهر من زار

به است از دیدن مردان برزن • (۱)

" مرغ شباهنگ " را بهار در سال ۱۹۳۲ هنگامیکه در اصفهان

در تبعید بسر میبرد سرود •

من و دژخیم خیانت کردار ،

بگذاریم جهان گذران •

خفته او مست و من اینک بیدار ،

بروی از دیده نفرت نگران •

•••

ای جوانان غیور فودا ،

پر دل و باشرف و زیرک سار •

پاک سازید ز گرگان دغا ،

حرم پاک و طع را یکبار •

آن سیه لحظه که از گرسنگی ،

رخ اطفال وطن گردد زرد •

سبز خنان و جوانان همگی ،

بر جم فتح بکف بهر نبرد •

تو هم ای پور دل آزوده من ،

انرا آنروز بیاد آر این درس •

پای نه پیش و به تن پوش کفن ،

سر غوغا شو و از مرگ مترس • (۱)

” کبوتران من ” و ” مرغ شباهنگ ” تا امروز هم تازگی خود را

از دست نداده است و در مجموعه هائیکه برای نشان دادن نمونه های شعر

نو انتشار مییابد ، این قطعات نیز بدفعات چاپ میشود •

ملك الشعرا بهار در این دور فرم تصنیف را که از زمان مشروطه

رواج گرفته بود باز برای مضمونهای اجتماعی بکار بست • تصنیف فراموش

نشدنی او ” مرغ سحر ” است :

• مرغ سحر ناله سر کن

• داغ مرا تازه تر کن

• زاه شرد بار این قفس را ،

• بر شکن و زیر و زیر کن

• بلبل پر بسته ، زکنج قفس در آ •

• نغمه آزادی نوع بشر سرا •

•••

• ظلم ظالم • جور صیاد •

• آشیانم داده بر باد •

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت،

شام مارا سحر کن .

• راستی و مهر و محبت فسانه شد .

• قول و شرافت همگی از میانه شد .

• از پی دزدی وطن و دین بهانه شد .

• دیده تر شد .

• • •

ظلم مالک جود ارباب

زارع از غم گشته بی تاب

• ساغر اغنیا پر مشرور شد .

جام ما پر ز خون جگر شد . (۱)

این سرود دل انگیز که شکایت ستمکشان را با صدای اعتراض عاصی

آنها در هم آمیخته، نمیتوانست قالب آزاد نداشته باشد . مصرعهای فشرده

کوتاه و بلند و قافیه های وحشی آن که گاه پشت یکدیگر را میگیرند و

گاه از هم جدا شده فریاد میزنند در گوش و در دل تاثیر بسیار میکنند .

و باید گفت که مضمون انقلابی این تصنیف، ملك الشعراء قصیده سرا

را وادار کرد که شکل تازه مناسبی بر آن برگزیند .

x x x

شاعر بزرگ دیگری که در شعر معاصر فارسی مقام بلندی را احراز کرد ابوالقاسم لاهوتی است. این شاعر نبرد و امید که در قاموس شعرش یأس و ترس و تسلیم وجود ندارد، از هنرمندان نادر معاصر است که توانست در نخستین صف پایه گذاران ادبیات انقلابی دو کشور قرار گیرد. مردم ایران و تاجیکستان هر دو یکسان لاهوتی را از آن خود میدانند، زیرا او با هنر خود یکسان باین دو خلق خدمت کرد.

لاهوتهی سالها پیش از ملك الشعراء بهار برای بیان اندیشه های انقلابی به جستجوی فرمهای تازه شعری رفت. البته جستجوی هر دو آنها از چارچوب شعر عروض خارج نبود و تازگی را در تغییر دادن جای قافیه ها ایجاد میکردند که طبعاً شکل شعر را از فرمهاییکه شاعران متقدم بکار می بردند متمایز میساخت.

برای نمونه قطعه "مراجعت به وطن" لاهوتی را بیاد میاوریم:

در غم آشیانه پیر شدم

باقی از هستیم همان نامی است

مردم از غصه این چه ایامی است؟

منکه از این حیات سیر شدم.

...

چمن آمد ز دور در نظرم

قوت آمد بزانو و کمرم

لانه ای دید چشمهای ترم
چون رسیدم کباب شد جگرم
دیدم این نیست آشیان - دامی است
آه

من باز هم اسیر شدم . (۱)

لاهوتی در سال ۱۹۲۳ برای ترجمه " سنگر خونین " از ویکتور
هوگو از عروض آزاد استفاده کرد . یعنی تعداد ارکان عروض را بر حسب
اقتضای مضمون در مصرع ها کم و زیاد کرد و قافیه بندی تازه بکار
برد .

رزم آوردان سنگر خونین شدند اسیر

با کودکی دلیر

به سن دوازده .

- آنجا بدی توهم ؟

- بلی با این دلاوران .

پس ما کنیم جسم ترا هم نشان تیر

تا آنکه نوبت تو رسد منتظر بمان . (۲)

روشن است که اهمیت نقش لاهوتی در شعر معاصر فارسی تنها در

جابجا کردن جای قافیه ها و ایجاد شکلهای تازه شعری نیست بلکه ایده های

(۱) دیوان لاهوتی - مسکو ۱۹۳۹ صفحه ۱۷
(۲) " " " " " ۱۱۶

عالی انسانی و مضمونهای انقلابی اشعار اوست که این شاعر بزرگ را مورد احترام هر دو گروه سنت گرا و نوپرداز قرار داده است.
صدای لاهوتی صدای ملیونها انسان زحمتکش ایران و جهان است که برای شکستن زنجیرهای استثمار و استعمار و برای آزادی و بهروزی بشر بپا خاسته اند و مبارزه میکنند و اهمیت نقش ابوالقاسم لاهوتی هم در همین است.

x x x

سخنور برجسته دیگری که در رشد ادبیات دموکراتیک ایران نقش مهمی را ایفا کرده است ایرج میرزا است.

ایرج موفق شد افکار مترقی عصر خود را در جام بلور خوش تراش شعر به خواننده بنوشاند. کلمات خواه ادبی خواه از لفظ گفتگو و حتی کلمات خارجی در دست او مانند موم نرم میشوند و شکل میگیرند هر شکلی که ایرج اراده کند. و در هر حال این اشکال شعری اصالت و زیبایی خود را حفظ میکنند.

چند سطر از داستان " زهره و منوچهر " او را میخوانیم :

صبح نتابیده هنوز آفتاب

وانشده دیده نرگس ز خواب

تازه گل آتشی مسگبوی

شسته ز شبنم به چمن دست و زوی

منتظر حوله باد سحر

تا که کند خشک بدان روی تر (۱)

...

گیر تو افتاده ام ای تازه کار

بہتر از این گیر نیفتد شکار (۲)

...

غصه مخور گر تن من خیس شد

رخت اطو کرده من کیس شد (۳)

...

جمعه دیگر لب این سنگ جو

باد میان من و تو راندوو (۴)

ایرج میرزا تعدادی از اشعار شاعران اروپا مخصوصا فوانسه را

بشعر فارسی برگرداند . این کار که تا امروز هم نمونه های کمی دارد از

یکطرف هر آثار خود ایرج بی تاثیر نبود و از طرف دیگر خوانندگان و

نویسندگان ایران را با سخنوران غرب بیشتر آشنا میساخت .

x x

x

۳۵	صفحه	تهران سال	ایران	معاصر	شعر	شاهکارهای شعر	(۱)
۳۵	"	"	"	"	"	"	(۲)
۳۶	"	"	"	"	"	"	(۳)
۳۸	"	"	"	"	"	"	(۴)

سالهای ۱۹۲۰ بی‌بعد با دوران شکفتگی طبع بزرگترین شاعره ایرانی
پروین اعتصامی مصادف است.

پروین اعتصامی اگر تنها بنویشتن قصایدی که مورد گفته اکتفا می
کرد امروز در بین ما زنده نمی ماند. چیزی که با او شهرت و محبوبیت
بخشید تصویر پرده های رنگارنگ و حزن آلودی است که ما و آیندگان را
با گوشه هایی از حیات واقعی مردم کشورمان آشنا میکند. تجسم وضع و
نوع کارهایی که گمنامان جامعه انجام میدهند و توصیف دقیق حالات
پسکولوژیک آنها، چنان است که گاه ما حرکات دست و صورت و حتی
قیافه های پر سنازهای پروین را میبینیم بدون اینکه شاعر در این باره
چیزی بگوید.

باید گفت که انسانهای زحمتکش در آثار پروین ضمن شکایت از
بد بختی خود، جسورانه اعتراض میکنند. آنها درک میکنند که اغنیا سرچشمه
سیه روزی آنهاست.

ما از چند قطعه اشعار پروین نمونه هایی میاوریم:

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم

کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست.

آن یک جواب داد: چه دانیم ما که چیست

پیدا ست آنقدر که متاعی گرانبهاست.

نزدیک رفت پیر زنی گوژ پشت و گفت :
این اشک دیده من و خون دل شماست .
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است
این گرگ سالهاست که با گله آشناست .
بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن
تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست . (۱)

از نغمه خوشه نشین

از درد پای پیروزی ناله کرد زار
کامروز پای مزعه رفتن ندا شتم

...

هستی و بال گردن من شد ز کودکی
ایکاش این و بال بگردن نداشتم .

...

صد معدن است در دل هر سنگ کوه بخت
من یک گهر از این همه معدن نداشتم . (۲)

...

یا اندوه فقیر

۱۳۳۰ شمسی

(۱) دیوان پروین اعتصامی . تهران صفحه ۲۵۵

(۲) " " " " " "

با دوك خویش پیر زنی گفت وقت کار

کاوخ ز پنبه ریشتم موی شد سپید از بس که بر تو

از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم

کم نور گشته دیده ام و قامت خمید *

...

دولت چه شد که چهره ز درماندگان بتاخت؟

اقبال از چه راه ز بیچارگان رمید * (۱)

و یا نغمه رفوگر

شب شد و پیر رفوگر ناله کرد

کای خوش آن چشمی که گرم خفتن است *

...

اینهمه جان کندن و سوزن زدن

گود خود با نوک سوزن کندن است * (۲)

یا

دی کودکی بدامن مادر گریست زار

کز کودکان کوی بمن کس نظر نداشت *

...

جز من میان این گل و باران کسی نبود

کو موزه ای بیا و کلاهی بس نداشت *

آخر تفاوت من و طفلان شهر چیست ،

آئین کودکی ره و رسم دگر نداشت . (۱)

قطعات کوتاه بشکل مناظره با مضمونهای اجتماعی ، سبک خاص

پروین را تشکیل میدهد . شاعر ، گاه شیوه تمثیل را نیز بکار میبرد و

اشعاری مانند " بلبل و مور " ، " مرغ و ماهی " ، " گوهر و سنگ " ،

" کرباس و الماس " ، " دام و دانه " ، " دیک و تاوه " و غیره

میگوید و از آنها نتایج اجتماعی میگیرد . توصیف درست و زیبای مشاهدات

و ادراکات شاعر ، مطلبی است که پیروان شعر نو روی آن تکیه میکنند و

اشعار پروین اعتصامی هم مخصوصا از این لحاظ ارزشمند است .

در دوران بیست ساله دیکتاتوری منظومه نگاری که مدتی متروک

مانده بود از نو رونق گرفت . پیشگامان این ژانر ادبی نیما یوشیج و

عشقی میباشند که دو منظومه مشهور یعنی " افسانه " (در فصل مربوط به

نیما در باره آن بحث خواهد شد) و ایده آل عشقی را ایجاد کردند .

عشقی - این شاعر جوان آتش نهاد که تشنه تحول و تازگی بود

علاوه بر اشعار مهیج خود به نگارش داستانی **السلام** منظوم همت گماشت .

" کفن سیاه " ، " رستاخیز سلاطین ایران " و چند نمایشنامه دیگری

هم نیز به نثر نوشت . بنابراین باید اعتراف کرد که از لحاظ ایجاد

ژانرهای تازه ادبی عشقی بین معاصران خود متمایز بود .

داستان " ایده آل " سه سال پس از منظومه " افسانه " نیما

یوشیج یعنی در سال ۱۹۲۴ نوشته شده است.

سه بخش منظومه " ایده آل " یعنی " شب مهتاب " و " روز مرگ

مریم " و " سرگذشت پدر مریم " شرحی است از سرنوشت شوم انسانهای

شریفی که همه چیزشان فدای مفاسد اجتماع طبقاتی میشود.

مریم يك دختر زیبا و ساده دهاتی است که بازیچه فریب جوان

ثروتمند شهری میشود و سرنوشت سیاهش با خود کشتی بی پایان میرسد.

مریم نمونه کامل اسارت و بی حقوقی زن آنروز ایرانی است

که اگر مردی او را فریب داد و حاضر نشد با وی زندگی کند، یا مجبور

است برای امرار معاش خود در منجلاب خانه های عمومی غوطه ور شود (همان

طور که جوان متمول به مریم پیشنهاد کرد) یا رسوائی خود را زیر

خاک ببرد (چنانکه مریم برد).

پدر مریم پسر مرد دهقان عذاب کشیده ایست که جوانیش در

مبارزه ها سپری شده است. او بجرم مخالفت با ظلم و فشار و خرابگری

مامورین دولتی از زادگاهش کرمان، آواره و رانده میشود. در صف مشروطه

خواهان می جنگد و دو پسرش در این مبارزه کشته میشوند. پسر مرد

مجبور میشود با دست خودش یگانه امید زندگیش - مریم بی گناه را

بخاک بسپارد و با حزن جانگاه پدری بگوید:

برستی از غم ایام مریم ای مریم!

بخواب دختر نا کام مریم ای مریم ! (۱)

وقتی شاعر از دیدن این منظره درد آلود به هیجان آمده می گوید

آخر پیر مرد :

دگر زماندن در این جهان خیال تو چیست ؟

بقول مردم امروزه ایده آل تو چیست ؟ (۲)

پیر مرد منقلب میشود • " پرتوی از شعله انقلاب لنین " چشمش را

پر نور میکند " زبان در دهانش مثل پرچم خونین " بحرکت آمده میگوید :

فقط بیک امید زنده ام و مبارزه میکنم و آن رسیدن روز انتقام از دشمن است •

تمام مملکت آنروز زیر و رو گردد •

که قهر ملت با ظلم رو برو گردد •

به خائنین زمین، آسمان عدو گردد •

زمان کشتن افواج مرده شو گردد •

بسیط خاک ز خون پلید شان رنگین • (۳)

تلاش پیر مرد و رزم او آگاهانه و آشتی نا پذیر است • او خواهان

انقلابی است که سر نوشت تمام وزراء و وکلاء و امرای خائن و فاسد را

بجوب دار حواله کند و اجتماعی بسازد که در آن شرف انسانی بداشتن

" زرد و زردی بدزدی دسترنج رنجبر و به قصرهای معتبر نباشد " •

او بدرستی درك میکند که برای ساختن بنای جامعه نو باید نخست

۱۳۲۴	دوران عصر ایران سال	۲۲۲	صفحه	(۱)
"	"	۲۳۷	"	(۲)
"	"	۲۳۸	"	(۳)

دیوارهای شکسته و کهنه آنرا خراب کرد *

همی نگردد آباد این محیط خراب

اگر نگردد از خون خائنین سیراب

گمان مدار که این حرفهاست نقش بر آب

یقین بدان تو که تعبیر میشود این خواب

در آخر ای پدر انقلاب را آئین * (۱)

این سطور نشان میدهد که قهرمان " ایده آل " به پیروزی نهائی

انقلابهای آزادیبخش ایمان دارد و البته موفقیت عشقی جوان که آرزوهای

بلند خود را از زبان پیر مرد دهقان بیان میکند شایان ستایش است *

منظومه " ایده آل " تنها يك اثر اپیک نیست ، بلکه صحنه های

لیریك و منظره های شاعرانه آن نیز خواننده را مسح میکند *

تابلوی اول ، صحنه زیبائیت از طبیعت و از عشقبازی دو جوان *

تصویر طبیعت خیالی و مجرد نیست بلکه شاعر طبیعت مشخص اطراف تهران

یعنی محل وقوع حادثه را تصویر میکند *

• اوائل گل سرخ است و انتهای بهار

• نشسته ام سر سنگی کنار يك دیوار

• جوار دره درپند و دامن کهنسار

• فضای شمران اندک ز قوب مغرب تار

هنوز بد اثر روز بر فراز " اوین " * (۱)

توصیف دقیق زمان و مکان وقوع حادثه - اوایل گل سرخ ، هنگام
غروب ، و ذکر اسامی شمیران و " اوین " جایی که شاعر گوئی شاهد حادثه ای
است که باید اتفاق بیفتد ، ذهن خواننده را حاضر میکند که با يك
سرگذشت واقعی از زندگی روبرو شود .

کمپوزیسیون اثر و مکالمه ایکه بین شاعر و پرسناز ها و همچنین
بین اشخاص منظومه وجود دارد به داستان جنبه دراماتیک میدهد و آنرا
برای صحنه مناسب میسازد . " ایده آل " بارها بازی شده است . این
داستان از شکل مثنوی که قالب معمول و متداول منظومه های کلاسیک است
خارج شده و بشکل مخمس میباشد .

x x x

در سالهای ۴۰ - ۱۹۳۰ مسئله تجدید ادبیات از نو مورد بحث
ادباء و نویسندگان ایران قرار گرفت (در این دوره " انجمن ادبی کابل ")
چنانکه شرح آن رفت سرگرم همین موضوع بود) . نیما یوشیج پیش از هر کس
دیگر بجستجوی راه های تازه شعر شتافت و کوششها و یافته های هنرمندانه
خود را بشکل يك سلسله مقالاتی در مجله " موسیقی " که نویسنده برجسته
صادق هدایت نیز در آن کار میکرد انتشار داد .

در این سالها مبارزه بین طرفداران حفظ سنت های شعر کلاسیک

و پیروان تحول ادبی شعله ور شد که گاهی هر دو گروه گرفتار چپ روی
هائی میبیدند . مثلاً دانشمند مشهور احمد کسروی زمانی بتصور اینکه شعر
و شاعری موجب عقب ماندگی ایرانیان شده شخصیت های برجسته ادبی را
" بد آموزان " اجتماع نامیده می گفت " شعر هائیکه از گذشتگان باز
مانده باید از میان برده شود . بویژه شعر هائیکه از سعدی و حافظ و
خیام و مولوی و مانند اینها بازمانده که باید بیک بار نابود شود .
باید همه را با آتش کشید . " (۱)

این دعوت ناروا گاهی منجر بآن میشد که پیروان جوان کسروی

کتابهای شعر را طعمه آتش کنند .

بنظر آنها این يك نوع مبارزه و مخالفتی بود علیه تبلیغات

مذهبی و جنبه های متافیزیکی که در آثار متقدمان وجود داشت ، علیه

روش طبقات حاکم که سعی داشتند نيات مرجعانه خود را بکمک مثال و

شواهد از شاعران کلاسیک ، بمردم تحمیل کنند و بالاخره علیه آن آه و

ناله های عجز آمیز و مرثیه سازی ها و قافیه پردازی های ماشینی و

خسته کننده مقلدان شعر کلاسیک .

در این قسمت حق با آنها بود که از وضع ادبیات معاصر خود

و از سوء استفاده ای که از آثار متقدمان میشد ، انتقاد کنند ولی بهر

حال سوزاندن کتابها گناهی نابخشودنی است و بی شك کسروی نسبت به شاعران

بزرگ کلاسیک، اشتباه و غیر عادلانه است. کسروی بعدها از این نظریه
عدول کرد.

طرفداران سنت های شعر کلاسیک هم کمتر از او گرفتار افراط
نبودند. زیرا آنها قوانین عروض و قافیه را برای شعر فارسی ابدی و
تغییرناپذیر می پنداشتند و هیچگونه تحول تازه ای را در شعر نمی
پذیرفتند. در آن زمان شاعر مشهور پیرو سبک کهن وحید دستگردی با
یک سلسله مقالاتی که در مجله "ارمغان" خود انتشار داد (بعدها
بشکل کتابی جداگانه بعنوان "انقلاب ادبی یا تجدد ادبی" چاپ شد)
روبهمرفته از نظریه بالا دفاع نمود.

وحید در ارزیابی "تجدد ادبی راهی درست می رود و میگوید
تجدد ادبی یا انقلاب ادبی حقیقی عبارت است از اینکه شاعر دارای
افکار تازه و مضامین بکر بوده و در سخن شیوه نو انگیزته، رشته تقلید
دیگران را بگردن نیندازد. ... " (۱)

آنگاه برای شاعری سه اصل را لازم می شمارد ۱- قریحه و طبع
بلند و فکر ارجمند که موهبت آسمانی است ۲- تحصیل و تجربه در علوم
ادبیه و عربیه و حکمت ۳- آشنائی با اشعار اساتید و مداومت در عمل ...
فرضا با این نظرات موافق باشیم باز از محدودیت آن نمیتوانیم

صرف نظر کنیم چه در اینجا از لزوم شناسائی و درک عمیق واقعیت های

۱) وحید دستگردی "انقلاب ادبی یا تجدد ادبی" تهران ۱۳۳۴ صفحه ۱۱

زندگی که سرچشمه الهام شاعر است یادی نشده است.

و حید دستگردی تاثیر اجتماع معاصر را در شاعر نمی‌بیند و

نقش بسیار مهمی را که شاعران قون بیستم ایران داشته و دارند از نظر

دور میدارد. • بنظر او شکفتگی شعر فارسی به دوره فتحعلیشاه و عصر

"ناصری و مظفری" یعنی تا قون ۱۹ و اوایل انقلاب مشروطیت ختم

میشود در صورتیکه برعکس شکفتگی ادبیات نوین فارسی درست از همین دوره

آغاز میشود.

تحولی که در شعر معاصر ایران بوجود آمده نتیجه تفریباتی

است که در زندگی اجتماعی این کشور از مشروطه ببعد رخ داده و هنرمندان

و نویسندگان ما مخصوصا در این دوره نقش مهمی را بعهده داشته و

ایفاء کرده اند.

کمتر دوره ای در تاریخ گذشته ایران وجود داشته که مانند

قون اخیر اینهمه شاعر و نویسنده در حوادث سیاسی و اجتماعی میهن خود

از نزدیک شرکت کرده باشند و اینهمه در وصف وطن و آزادی شعر

سروده باشند. • کمتر شاعر و نویسنده ای هم در این دور در ایران

یافت می شود که بسبب مبارزات علیه ارتجاع داخلی و استعمار خارجی،

به حبس و تبعید یا تنگدستی و یا مهاجرت دچار نشده باشد. • تعداد

هنرمندانی که در راه پیروزی آزادی و عدالت و برای استحکام استقلال

وطن جان خود را از دست داده اند کم نیست.

بجاست اگر يك لحظه آن شاعران، نویسندگان، روزنامه نگاران

مبارزی را بیاد آوریم که از زمان مشروطه ببعده در راه آزادی و استقلال

ایران شهید شده اند.

سلطان العلماء خراسانی مدیر روزنامه "المجال" در ۱۹۰۷

بجرم مبارزه مسلحانه علیه استبداد بدار آویخته شد.

میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل مدیر روزنامه "صور اسرافیل"

در سال ۱۹۰۸ در حضور محمد علیشاه و بامر او کشته شد.

شاعر ریحان مدیر روزنامه "نوروز" بدستور نخست وزیر وقت

سید ضیاء در دارالمجانین زندانی شد و از آنجا بیمار برگشت و بزودی

در گذشت.

دو شاعر ترقی خواه ذره و حسابی که بکمک ریحان روزنامه

"گل زرد" را اداره میکردند در مهاجرت از بین برده شدند. عشقی در

۱۹۲۴ به تیر مامورین شهربانی کشته شد.

ملك الشعرا بهار بارها زندانی و تبعید شد. واعظ قزوینی مدیر

روزنامه "نصیحت" در ۱۹۲۵ به تیر پلیس بقتل رسید. مورخین

ایران می نویسند واعظ بعلت شباهتی که بملك الشعرا بهار داشت اشتباها

بجای او کشته شد ولی در حقیقت چنین نیست.

گفته میشود در فهرست اسامی کسانی که بایستی از طرف پلیس وقت

ترور میشدند هم نام بهار و هم نام واعظ ثبت بود. منتها بهار بسبب

نفوذ سیاسی و ادبی که داشت این فرصت را بمرتجعین نداد. او فقط زندانی شد.

فوخ یزدی شاعر مبارزی که سراسر عمرش در شکنجه و عذاب گذشت در ۱۹۰۷ بجرم اینکه شعری علیه محمد علیشاه گفت بحکم حاکم یزد دهانش را با سوزن و نخ دوختند. سالهای درازی گاه در تبعید و گاه در زندان و گاه در مهاجرت بسر میبرد و بالاخره در سال ۱۹۳۸ در زندان کشته شد. ادیب و مورخ مشهور احمد کسروی بقتل رسید. نویسنده و روزنامه نگار محمد مسعود کشته شد.

نمایندگان برجسته شعر فارسی - ادیب الممالک فراهانی، ایرج میرزا، عارف قزوینی، سید اشرف گیلائی و گروهی دیگر همه در آخر عمر با فقر و بد بختی از دنیا رفتند. بزرگترین شاعر معاصر در سبک کلاسیک ملک الشعرا بهار (نماینده چندین دوره مجلس شورا و وزیر فرهنگ) و همچنین اساسگذار شعر نو - نیما یوشیج، هر دو به جرم افکار مترقی و هنر مبارزی که داشتند روزگاری در تنگنای زندان نشسته و هر دو نتوانستند در نتیجه مضیقه مالی که گریبان گیرشان بود اشعار پر ارج خود را در زمان حیات خویش بچاپ برسانند.

این است دور نمائی از زندگی سخنورانی که در ایران ماندند. شاعرانی هم بسبب ایده های انقلابی خود مجبور به مهاجرت از وطن شدند - لاهوتی و افراشته دو تن از برجستگان این گروهند که با آرزوی

دیدن ایران آزاد در خارجه بدرود حیات گفتند *

علیرغم کلیه این دشواریها و محرومیت‌ها شاعران و نویسندگان
ایران در شصت سال اخیر مبارزات اجتماعی و فعالیت‌های ادبی خود را بطور
پیگیر و خستگی ناپذیر ادامه داده اند. اگر آن همه شعری که در این
مدت علیه استعمار گران خارجی و بنام آزادی و استقلال ایران گفته شده
یکجا جمع میشد کتابهای قطوری را تشکیل میداد *

مبارزات اجتماعی و آزادیخواهی شاعران و نویسندگان ایران از
پیکار آنها در راه تجدید ادبیات، هرگز از هم جدا نبوده و نیست.*
شعر نو نهال برومندی است که ریشه های آنها بایستی در آثار ابوالقاسم
لاهوری، ملك الشعراء بهار، علی اکبر دهخدا، ایرج میرزا، عارف
قزوینی، عشقی، پروین اعتصامی و شاعران دیگر جستجو کرد.*
تلاش شکوهمند این شاعران به نیما یوشیج کمک کرد که دروازه
های تازه ای به سرزمین شکوفان شعر باز کند.*

نیما یوشیج اساسگذار شعر نو

(۱۲۴۲ تا ۱۳۳۸ خورشیدی)

نیما یوشیج (نیما اسم کوهی است در مازندران و یوشیج بزبان
طبری یعنی اهل "یوش") بنیاد گذار جریان ادبی تازه ای در شعر معاصر
ایران میباشد. نیما که لقب پدر "شعر نو" گرفته است، آثار بسیاری
از خود بجا گذاشته که فقط برخی از آنها در چند سال اخیر بطور پراکنده
چاپ شده و کم و بیش مورد بررسی و ارزیابی شاعران و نقادان قرار گرفته
است.

حرفهای اولیه در اطراف زندگی و آثار نیما کم و بیش زده شده
(نوشته شاعر نو پرداز مهدی اخوان ثالث - امید "بدعتها و بدایح نیما
یوشیج" بحث جالبی است)، اما هنوز زود است که ارزیابی راستین و قضاوت
قطعی در باره این نوآور بزرگ، صورت گیرد.

این وابسته است به تنظیم و چاپ تمام آثار نیما از شعر و نثر و
نمایشنامه و نظرات تئوریک و نامه های ادبی او و غیره ... (که ما در حاشیه
بذکر عنوان آنها اکتفا خواهیم کرد).

-
- ۱) نیما زندگی و آثار (با مقدمه دکتر جنتی عطائی)
 - ۲) افسانه و رباعیات نیما تهران ۱۳۳۹
 - ۳) منظومه "مانلی"
 - ۴) "ماخ اول" تهران ۱۳۴۴
 - ۵) "دو نامه" تهران
 - ۶) ارزش احساسات (با مقدمه دکتر ابوالقاسم جنتی) تهران
 - ۷) حرفهای همسایه
 - ۸) اشعاری چند از نیما یوشیج
 - ۹) "مورخ آهین" تهران ۱۳۳۵

ما در اینجا بطور اختصار به تحقیق آن قسمتهایی از عقاید و آثار نیما می پردازیم که کمتر در دسترس آشنائی همگان قرار گرفته و بیشتر شخصیت نیما را در نظر مجسم میسازد . یعنی نظرات تئوریک او در باره هنر و ادبیات و تطبیق آنها با شعر خود نیما .

برای این منظور ما بسراغ کتابهای " ارزش احساسات " (مجموعه مقالاتی که نیما در سالهای ۱۹۳۸-۴۱ در مجله موسیقی انتشار داد) ، " دو نامه " و نامه هایی با عنوان " حرفهای همسایه " خواهیم رفت .

-
- ۱۰) اشعار نیما یوشیج را میتوان به دیوان های زیر تقسیم کرد (هنوز این کار نشده است) " شهر صبح " ، " شهر شب " ، " ناقوس " ، " بیرق ها و لکه ها " ، " فریاد ها " ، " قلم انداز " ، " غلاده ها و کلید ها " ، " فریاد های دیگر " ، " عنکبوت رنگ " ، " برای دل های خونین " ، " شعر من " ، دیوان اشعار قدیم (شامل قصاید ، قطعه ها ، مراثی و غزلیات)
- ۱۱) " حکایات " (نظیر میرداماد ، عبدالله طاهر و کنیزک ، بز ملا حسن مسپله گو ، پوست خر بوزه ، عمو رجب ، شلوغی ، جواب زارغ و ...)
- ۱۲) " قصه ها " (نگرانیهای فاخته ، غول ، زنبق و ارابه اش ، کلید ساز هرقد آقا ، آیدین و ...)
- ۱۳) نما پیشنهادها ، " درخواست " ، " حاجی خرنیاس " ، " خواهش میکنم " ، " کفش حضرت غلمان " ، " سرباز در قصر " ، " دو برا در " ، " قیاسق تراش " ، " ملکه لیدیها " ، " بیکار ها " ، " کومه دهاتی " .
- ۱۴) داستانهای منظوم (پی دار و چوپان " ، " چنگ خدا یان " ، " کار پدر " ، " کار شیطان " ، " زهرا " ، " قلعه سقریم " . (اخذ از نوشته شراگیم نیما - پسر نیما یوشیج - مجله آرش شماره ۲ سال ۱۳۴۰)

نیما در " ارزش احساسات " نه تنها بموضوع تحول در شعر فارسی توجه دارد بلکه هدف اصلی او باز کردن و بردمی آن مسائل و پرنسپ های استیتیک است که بنظر وی چنین تحولی را ایجاب میکند و زمینه و سرچشمه آن بشمار میرود .

نیما با ژرف بینی دانشمندان ای به بررسی يك سلسله مسائل ادبی و فلسفی می پردازد . اساس این مطالب عبارت است از ارتباط هنر مند با جامعه . وابستگی سبکهای ادبی با زمان و شرایط اجتماعی موضوعهای ~~کلی~~ ابدی دو هنر . کاراکتر طبقاتی بودن ادبیات و نیز علل تحولات ادبی در ایران و بعضی از کشورهای شرقی دیگر .

نیما میگوید شاعر ، نقاش ، موسیقی دان و هنرمند دیگر بیش از هرچیز يك نفر انسان است که شادی و غم نیازمندی ها و آرزو های او با مردم عادی دیگر یکسان میباشد . تنها فرق او بادیگران این است که احساسات شدید تر و عمیق تری دارد و نمیتواند آن احساسات را بوسیله ای بادیگران منتقل نکند .

بنظر نیما زندگی اجتماعی همانطور که موجودیت و سرنوشت هر انسانی را تعیین میکند همانطور هم سرچشمه الهام هنرمندان میباشد بر اساس این نظریه نیما از جهان بینی " کانت " و " هگل " که منبع الهام را در خارج از دنیای مادی تصور میکند شدیداً انتقاد کرده مینویسد : کانت همه چیز را از ادراکات خالص روح بوجود آورده و فلسفه خود را بر روی پایه متافیزیک بنا کرده است . او هنر را

رابطه ظاهری و محسوس بین علم و اخلاق قرار داده است بعقیده کانت
هنر تفریحی آزادانه بپیش نیست. (۱)

نیما نظریه هگل را که هنر عبارت است از پائین ترین
شکل تظاهر روح مطلق رد کرده میگوید: « هگل با این فلسفه خود ما
را در وادی مبهم انداخته و دوباره می بینیم که محتاجیم در اینکه
راهی برای مجهول خود پیدا کنیم. » (۲)

نیما این راه را فقط در واقعیت‌های زندگی پیدا میکند.
او از طرف دیگر با عقیده « فروید » در باره هنر مخالف بوده می
گوید « فروید » خواسته است هنر را با زندگی اجتماعی انسان پیوند
دهد ولی این کار را بسیار یکجانبه انجام داده است زیرا این فیلسوف
هنر را فقط مولود نفسانیات و حالات جسمانی انسان میدانند بودن اینکه
تأثیر شرایط اجتماعی را بر روی آن بحساب بیاورد.

نیما برای رد نظریه « فروید » از آثار هنری بشر در
دوره های مختلف مثال آورده مینویسد اگر بنا بر فرضیه « فروید »
تمایلات جنسی انسان را تنها منبع هنر بدانیم، این سؤال پیش میاید
که چرا مضمون این آثار مثلا سردهای « ودا » یا « ایلیاد » و یا
« اوستا » یا مضمون آثار ویکتور هوگو و لیست یا بوشین تفاوت دارد.
در صورتیکه گویندگان و سرایندگان آن آثار خلقتشان عوض نشده آنها
همیشه طلباتی داشته اند و بموانعی بر خورده اند.

(۱) ارزش احساسات - صفحه ۲ و ۳

(۲) همانجا صفحه ۲۴

نیما در پاسخ این سؤال جواب میدهد که تفاوت مضمون این آثار را باید در تفاوت شرایط اجتماعی و تاریخی دوره هائی که آن آثار بوجود آمده اند جستجو کرد. باید متوجه عللی بود که آن آثار را از هم متمایز ساخته است.

مولف با ذکر اینکه « انسان هیچوقت خارج از شرایط طبیعی ساختمان جسم خود مثل تصویری از اجنه و پریان وجود ندارد میگوید انسان عبارتست از حاصل جمع تمام شرایط خارجی و داخلی بدن خود.» (۱) بنا براین برای شناختن یک نفر انسان باید حتما در نظر گرفت که او در اجتماعی از انسانهای دیگر زندگی میکند و شرایط و قوانین این جامعه در جسم و روح او تاثیر مستقیم دارد.

بدین ترتیب از روی تحلیل و تجزیه علمی می بینیم همان طور که هنر و احساسات موجود در آن تفریح آزادانه نیست و تصادفا بوجود نیامده است نتیجه خالص شهوت و سایر طلبات جسمانی هنر پیشگان هم نمیتواند باشد. سپس اضافه میکند که اشتباه است اگر تصور کنیم که هنرمندان موضوعها را تنها بر حسب دلخواه خودشان و اتفاقا - پسندیده یا نپسندیده اند. باید در نظر داشت که « هنر پیشگان زیر دست نمایندگان درست و دقیق زمانهای معلوم تاریخی هستند آنها ساعتهائی هستند که از روی میزان پترتیب کار میکنند.» (۲)

نیما پس از این موضوع در باره پیدایش سبکهای ادیبی

(۱) ارزش احساسات صفحه ۳۲

(۲) همانجا صفحات ۳۷ و ۳۸

و وابستگی نزدیک آنها با شرایط زندگی اجتماعی بحث میکند . بنظر او هر مرحله تکامل ادبی نتیجه تحولات اقتصادی و اجتماعی است که در زمان معین در کشوری رخ میدهد . سبکهای ادبی زائیده نیازمندیهای اجتماعی هر دوره هستند . نیما برای تأیید نظر خود از سبک خراسانی (سبک شعرای قرون ۱۰ و ۱۲) مثال آورده میگوید « زبان سره ترکیبات ساده، مضمونهای نشاط آور و حماسی که ویژه اشعار آن دوره است با شرایط تاریخی و اجتماعی آن زمان موافقت دارد .

کجکلیکی جریانهای ادبی اروپا نیز هر یک بر حسب شرایط

اجتماعی کشورهای معینی بوجود آمده رشد کرده و یا از بین رفته اند . پیش از وقوع انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و تغییرات اساسی که در حیات اجتماعی آن کشور رخ داد نمی توانست جریانهای مترقی ادبی (رآلیسم - رمانتیسیم) بوجود بیاید و در قرن ۱۹ بسرحد رشد و کمال برسد . نه آثار ویکتور هوگو میتوانست در قرن ۱۴ بوجود بیاید و نه آثار دانته در قرن

۰۱۹

نیما قسمتی از « ارزش احساسات » را به بیان اهمیت

موضوعهای ^{ادبی} اهمیت در هنر اختصاص داده میگوید هنرمندانیکه موضوعهای

تعمیم یافته بشری را برای آثار خود انتخاب میکنند اگر دارای

استعداد سرشار باشند نه فقط در کشور خود و زمان خودشان محبوب

و مشهور خواهند بود بلکه همه وقت و همه جا هوا خواه دارند . زیرا

وقتی مردم قسمتی از افکار و احساسات یا گوشه ای از زندگی خود را در يك اثر هنری می بینند طبعاً بآن اثر علاقمند میشوند . وقایعی هست که صفات مختلف انسانی نظیر عشق ، فداکاری ، شجاعت ، کینه ، حسد و غیره را در خود منعکس میسازد . این وقایع در هر زمان و هر جا به انسانها تاثیر می بخشد . مولف برای تأیید نظر خود از داستان " رستم و سهراب " فردوسی و تابلوی نقاشی رپین " ایوان گروزنی پسر خود را می کشد " مثال آورده می نویسد " کشته شدی پسر بدست پدر در حالی که پدر اشتباه کرده است تا وقتی که پدر و پسر معنی خود را دارا هستند در احساسات ما تاثیر می کند و بنا براین دو اثر نامبرده و نظائر آن همیشه در انسانها نفوذ و اثر مخصوصی دارد . " نیمه‌ها سر شهرت و موفقیت " شکسپیر " را در آن میدانند که **الله** **تعالی** **بزرگ** موضوعهای ابدی و بشری را برای آثار خود برگزیده و بآنها استادانه زندگی ^{حاصل} بخشیده است .

پس از این بحث نیمه در باره تحول ادبی ایران و بعضی از کشورهای آسیائی دیگر گفتگو ^{میکنیم} **کرده** دو عامل اساسی را موجد ادبیات نوین این کشورها میدانند . یعنی تاثیر ادبیات غرب که از قرن ۱۹ آغاز شده و بمرور زمان وسعت یافته است و تبدلاتی که در زندگی اجتماعی خود کشورها رخ داده است .

مولف یاد آور میشود که درست نیست اگر فقط عامل اولی را اساس تجدید ادبی کشور بدانیم و تصور کنیم که تحول ادبی يك

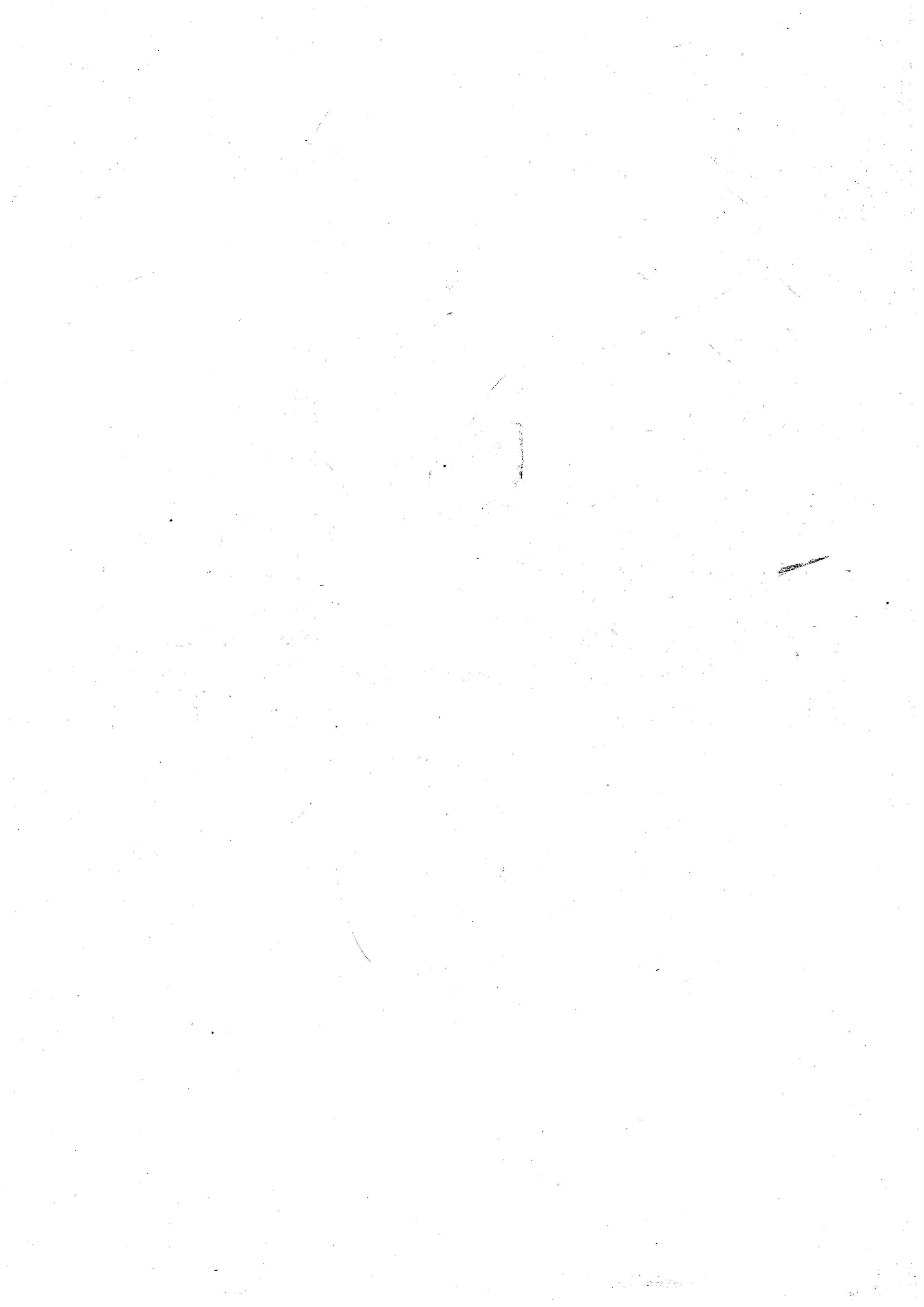
ملتی ممکن است از راه نفوذ و تاثیر ادبیات خارجی صورت پذیرد . هر نویسنده ای بنظر نیما چیزهایی از دیگران اخذ میکند که با تمایلات و جهان بینی شخص او توافق داشته و به نیازمندیهای جامعه او پاسخ گوید .

هنرمند واقعی اگر هم تحت تاثیر هنرمند خارجی دیگری قرار گیرد باز اثر او اصالت ملی خود را حفظ میکند . برای مثال میگوید " تاگور " و " توفیق فکرت " بدون شبهه از نویسندگان اروپا چیزی گرفته و پیرویهائی کرده اند . با وجود این آثار آنها دارای زیبایی و اصالت کامل است .

نیما تاریخچه تحول ادبی ~~کشورهای~~ کشورهای ماوراء قفقاز و آسیای میانه را از نظر ~~که~~ رانیده میگوید " یکی از عوامل مهمی که ادبیات جدید گرجستان را ایجاد کرد رفتن شعرای بزرگ روس " پوشکین " لرمانتوف " ، " گریبایدوف " و دیگران بآن سرزمین بود که در شعرای برجسته گرجی یعنی " پاراتاشولی " ، " چاواچاوادزه " ، " واذا پشاولا " و دیگران نفوذ و تاثیر کردند .

اما این یکطرف قضیه است . خود این سخنوران گرجی آثار اصیلی بوجود آورده اند که امروز با ادبیات مترقی جهان برابری میکنند .

شاعران آذربایجان نیز مدتها زیر نفوذ ادبیات کلاسیک فارسی قرار گرفته بودند تا اینکه میرزا فتحعلی آخوندوف ادبیات نوین آذربایجان را آغاز کرد و بنوبه خود در نویسندگان ایران نیز تاثیر نمود .



میرزا علی اکبر صابر از شاعرانی بود که در بیسن خوانندگان و نویسندگان ایرانی نفوذ زیاد داشت.

نیما ادبیات تاجیک را با ادبیات افغانستان مقایسه کرده معتقد است که اولی از لحاظ مترقی بودن مضمون از دومی جلوتر است.

سپس مولف تاثیر غرب را در هنر و ادبیات ایران مورد بحث قرار داده میگوید این تاثیر ابتدا در نقاشی و بعد در شعر ظاهر شد. از نیمه دوم قرن ۱۹ گروهی از نقاشان ایرانی بفرانسه و کشورهای دیگر اروپا مسافرت کردند و اصول نقاشی غرب را آموختند. آنها از روی تابلوهای نقاشی کلاسیک اروپائی پرده هائی کپیه کرده و بایران آوردند و رفته رفته نقاشان ایران هنر نقاشی غرب را با سنتهای میندیاتور ملی در هم آمیخته نقاشی نوین ایران را بوجود آوردند.

تاثیر ادبیات غرب در ادبیات فارسی نیز در وهله اول توسط آن عده از نویسندگانی صورت گرفت که با اروپا مسافرت میکردند یا مقیم خارجه بودند (طالبوف، میرزا ملکم خان و دیگران) . آنها با آثاری که در مطبوعات انتشار میدادند ترقیات آینده و موفقیت های ادبی کشورهای غرب را تبلیغ میکردند .

این نویسندگان پیشرو برای سخنوران برجسته بعدی ایران علی اکبر دهخدا، ملک الشعرای بهار، ایرج میرزا، عارف، عشقی، پروین اعتصامی، جمال زاده، صادق هدایت، سعید نفیسی و دیگران زمینه مساعدی

آماده کردند که هر يك از نویسندگان نامبرده نیز در پیدایش ادبیات جدید فارسی نقش بسیار مهمی را داراست. نیما صادق هدایت را یکی از بزرگترین هنرمندان معاصر ایران دانسته میگوید " هدایت اولین کسی است که توانسته است در کار خود موفق شده تصویر دقیق اخلاق و عادات عمومی ما را بمانده دهد." (۱)

با وجود اینها بنظر نیما سطح ادبیات معاصر فارسی از ادبیات دنیا بمراتب پائین تر است.

نیما یوشج به مسئله طبقاتی بودن ادبیات توجه داشته عقیده دارد که هر نویسنده ای خواه ناخواه متعلق است بطبقه معینی از اجتماع و نظرات و عقاید آن طبقه را در آثار خود منعکس میسازد. بنا بر این اثر هر نویسنده ای با منافع گروهی از افراد جامعه تطبیق کرده به منافع گروهی دیگر طبعا لطمه میزند.

هیچ اثر ادبی نمیتواند از خاصیت طبقاتی بودن آزاد باشد و بسود طبقه ای از جامعه بطریقی خدمت نکند.

کتاب " ارزش احساسات " نمودار وسعت نظر و دانش فراوان نیماست. مولف آن نه تنها شعر و ادب فارسی را استادانه میدانند بلکه با ادبیات کشورهای اروپایی و آسیایی بخوبی آشناست.

دانش نیما در چارچوب ادبیات محدود نشده بلکه رشته های دیگر هنرهای زیبا را نیز زیر پر میگیرد.

نیما با این اثر خود به بسیاری از اساسی ترین مسائلی که در برابر هنرمندان امروز ایران قرار دارد پاسخ میگوید . ایسن پاسخ از نقطه نظر فلسفی و اجتماعی مترقی بوده نیما را مانند يك منقد ماتریالیست پیشرو بما معرفی میکند .

تفسیر های درست نیما از روابط هنرمند با اجتماع ، درك عوامل تاریخی هنر ، نکته باریك تاثیر و تاثر در هنر ، مسئله طبقاتی بودن ادبیات و مسائل دیگر ارزش واقعی او را نشان میدهد .

ضمنا باید یاد آور شد که با چند مطلب در " ارزش احساسات " نمیشود موافقت کرد . یعنی آنجا که نیما میگوید هنر بسا زندگی مادی و اجتماعی بشر وابستگی دارد ، درست است اما وقتی این وابستگی را بطور افراط آمیز جلوه میدهد . یعنی واقعیت های زندگی مادی را با نهضت های ادبی ، پدیده های واحدی فرض میکند و بسا آنها عینیت میدهد و بعلاوه کاراکتر پیچیده تاثیر متقابل زندگی و هنر را محدود میکند ، دچار اشتباه میشود .

در نتیجه نیما مثلا به جریانهای ادبی سمبولیسم و بویژه فوتوریسم زیاده از حد اهمیت میدهد .

بنظر او " فوتوریسم جریان ادبی حتمی انسان عصر ماشین و اتومات است . " چه این انسان دیگر وقت آنرا ندارد که آثار قطور و مفصل را بخواند یا بنویسد بخصوص که اگر ^{بقره} با اسلوب و تکنیک ساده لوحانه و ابتدائی قداما باشد . "

در اینجا ما با اشتباه دیگر نیما روبرو می‌شویم . یعنی ضمن اینکه او از پیدایش جریانهای تازه ادبی دفاع کرده کهنه پرستان و مقلدان را بحق بیاد انتقاد می‌گیرد: « آنها پاسبانان قبرستانهای مملو از مرده اند . بوی انهدام را میدهند و زمانهای معین با دست نیرومندان خود آنها را کوفته و بر باد میدهند ، شباهت دارند به غبارهای کدر که در روی خرابه های قدیم نشسته و باندک بادی برطرف میشوند .» (۱)

گاهی متاسفانه نقش پر اهمیت شخص سخنوران گذشته را در تاریخ ادبیات بکلی فراموش میکند و کار و تجربیات پر ثمر آنها را بیاد مسخره می‌گیرد : آهنگ تصنیفی موزیکی وزن و قافیه قدما و حالت یکنواختی آن وقتی تکرار میشود مثل صدای چرخ خیاطی هوس و حواس ما را بهر کجا که بخواهیم منتقل میدارد . (۲) یا اینکه احساسات آنها (قدما) با سادگی آنها مربوط شده و حالت بچه های خردسال را داشتند که تکرار صدا در گوش و حواس آنها زنده نبود و حوصله آن ها را از سرشان بدر نمیبرد . . . آنها مطابق رشد تاریخی خود قادر نبودند که بخامی و بیمزگی کار خود پی برده باشند ادبیات آن ها از سرچشمه زندگیشان آب و رنگ میگرفت . ظلم و نارس بود (۳) .

(۱) ارزش احساسات صفحه ۷۷

(۲) و (۳) همانجا صفحه های ۶۲ و ۶۱

روشن است که حمله ناروای نیما بشعراى كلاسيك با تحقيقات دانشمندانہ او در باره هنر و ادبيات منافات دارد و جاى بسي خوشوقتي است که نيما توانست در « دونامه » و آثار ديگر خود اين نظريه نا درست را نسبت به كلاسيکها تغير دهد .

نامه نيما در « دو نامه » و يك سلسله نامه هاى او با عنوان « حرف هاى همسايه » (۱) نظرات استيک و هدفهاى علمي و تجربى وي را در باره هنر نشان ميدهد و ميتوان گفت اين آثار بيانيه تشوريك شعر نو بشمار ميرود .

نکات اساسي آنها از اين قرار است :

هنر چيست؟ نيما پاسخ ميدهد « هنر حرکتى است براى يافتن و رفع گاهن هائي که هست . اگر هنر نتواند زيبا واقع شود ، اگر نتواند وسيله نظرهای تسلي بخش در زندگاني انساني باشد ، چه سر باري است بر روى زندگى انسان و تدوين آن چه بيخودى انجام گرفته است . ولي اگر بتواند ، واسطه اى است که بر ما مي افزايد و از ما مي کاهد و چيزى را در پيش نظر ما روشن ميکند و بهتر نمود ميدهد . هنر براى راه باز داشتن و تشنه ساختن و همچنين براى رفع تشنگي هاى مردم است » . (۲)

(۱) در اين نامه ها نيما با يك شاعر خيالي نو آور در باره شعر و هنر گفتگو ميکند . حرفهاى همسايه حرفهاى خود نيما است .
(۲) « دونامه » صفحه ۴۳

هنر با اساسی جدا از علم و اخلاق ما ، هرچند هریک در آن موثرند می گویند تا زیبایی خود را بدست بیاورد . پس از آن آنچه را که در ما و طبیعت زندگی وجود دارد می سازد ...

آنچه در هنر اساس زیبایی است همان راستی و حقیقت است

..... هنر رشته ای طولانی است . از این طولانی تر در عالم زنده چیزی هرگز نمیشود . طولانی است مثل زندگی خود انسان در روی زمین . چون از زندگی او جدا شده و به زندگی او باز میگردد . آنکه با هنر مشغول است با زندگی مشغول است . پس از آن نه تنها زندگی روشن و همه چیز آن هویداست و هنری که زاده آنست به همچنین . بلکه مثل این است که بگشودن طلسمی پرداخته است . (۱)

وظیفه هنر مند چیست؟ « کار هنرمند همیشه در ~~خراب~~ برای چه میکنم است . میدانند و صلاحیت این دانش را دارد که چطور جرات کند و چطور بسازد و عمده ساختن است . هنر باید که مردم را بسازد همانطور که مردم هنر را ساخته اند . (۲)

نیما تاکید میکند که برای رسیدن باین هدف باید نویسنده دائم در حال آموختن ، جستجو کردن و یافتن باشد . باید تمام سایه - روشنهای زندگی را با کلیه زشتیها و زیباییهای آن از نزدیک بشناسد و درک کند و در این صورت است که میتواند عوامل ذهنی (سویژکتیف) خود را با عوامل عینی (آبیکتیو) در هم آمیخته و هنری بیافریند

(۱) نامه نیما در مجله "آرش" شماره ۳ سال ۱۳۴۴ صفحه ۹

(۲) "دو نامه" صفحه ۴۳

که برای مردم بوده و بمردم کمک کند .

به عقیده نیما تلاش روز و شبان و کار پیگیر خستگی
ناپذیر است که به هد فهای عالی هنرمندان تحقق می بخشد . و شخص
نیما سراسر عمر در این راه تلاش و کوشش کرد .
" باور کنید دوست من ، هرچند که من در کوه ها و جنگل
ها و در میان زود آزمایان و غارتگران بزرگ شده و طبعاً آشفته و
بی اطاعت بارآمده ام ، این حقیقتی است که در برابر آن سرتسلیم
فروود می آورم . راست تر و با حقیقت تر از این در نزد من کار
است و نیروی کار و حوصله فراوان در آن و اندازه کار و تشخیص
راه های آن در حالتی که خود را در برابر آن ساخته ام ... زیاد
فکر کردن و با نظر عیب جویی دیدن در خود و دیگران ... کاوش در
باره آنچه انجام گرفته - کاوشی پر از شك و تردید . و بسا نکته
های دیگر تا اینکه همه چیز به اندیشه و همه اندیشه ها به اند-
یشه کار بدل شود هر تمام اوقات کار ... البته برای هرکس ضعفی در
زندگی هست باید آنرا یافت و به گوشه خلوت خود آمده با صدای
بلند خود را بباد ملامت گرفت ... هستی معین ، راه معین میجوید
و آنچه معین نیست ، نشان روزی است برای زوال و خرابی . در این
شکی نداشته باشید . ساعتی که میگذرد و درخشیده صبح را مژده می
آورد با خود ماست و نیروی ما که از عین حیات مادی بوجود آمده
با ما بحیات مادی بازگشت میکند .

هر چیز افزوده و ماده حیات ما را با معنویت خود که ظاهر آن هنر است ، پیوند میدهد . مثل اینکه ما سرچشمه بی پایان هستیم ...» (۱)

نیما با خشم و نفرت آتشین از فساد و عقب ماندگی و کهنگی محیط خود که کار را بر هنرمند ، دشوار و کشنده کرده است شکایت میکند .

« ما در قبرستانی بیش زندگی نمیکنیم . در میان چقدر استعداد های سوخته و جهنمی و ذوق های کور و یا تاریکی سرشته و ترسو و عذاب دوست . همه چیز بوی استخوان و کفن گرفته است . همه چیز خیال شکست و مرگ را بیاد میآورد . این چهره معرفت نارس ماست وقتی که مردمان سرشناس را می ستایند » مثل اینکه باید ستود و هنر تنها برای ستایش است » خیال میکنند راه خود را یافته اند .

اما در زیر سنگینی زنجیر های خودشان غلت میزنند ... دوست شما نیما که در گوشه شهر مردگان بسر میبرد ... درد تلخ اینگونه بر خود های نا بجا را حتی در اشعار خود ، می بیند ، اما در تمام احوال رشته کار خود را از دست نمیدهد .. »

نیما این پشتکار و اتکاء به نفس را برای هر نویسنده دیگر ضروری میدانند و میکوشد تا ایمان امیدواری و برومندی را در هنر مند بر انگیزد .

پیش از همه کس و همه چیز باید بتوانیم به نیرومندی
خود اطمینان داشته باشیم ... در شما نیروئی است که ممکن است خود
شما هم به آن پی نبرده باشید . حاصل زندگی شما و دیگران این
فهم رسا و برآمده است که اکنون در شما جمع آمده است ... باکمال
اطمینان خود را در مورد آزمایش بیشتر قرار بدهید . هر يك از آن نام
آوران ، که از آنها اسم می برند ، شماست ... در شما شکسپیرها و
دانته ها و هر کدام را که بخواهید و به پسندید وجود دارد و با
مزیت های دوره خود شما . مثل اینکه در شما همه آن نام آوران با
به رکاب ایستاده اند که چه وقت شما فرمان دهید : آهای بتازید
بخودتان بگوئید بجز این نیست . این شدنی است . من از پی شدنی
میروم و حقیقتا اگر شدنی نبود چرا شما با این نیروی شگفت و حوس
و طلب تمام بر انداخته شده اید ؟ (۱)

نیما در سراسر گفته های خود کوشش میکند نشان بدهد و
ثابت کند که مضمونهای معاصر نو با فرمها و سبکهای کهن کلاسیک
بهیچوجه دیگر هماهنگی ندارند چه سبکهای که در شعر هزار ساله
فارسی وجود داشته است هر يك زائیده زمانهای معین تاریخی بوده و با
احتیاجات زندگانی اجتماعی آن زمانها موافقت داشته است . بنظر او
همانطور که آن دوره های معین تاریخی گذشته و برای امروز قدیمی
شده اند همانطور هم سبکهای شعری متعلق بآن ادوار کهنه شده و دیگر

بدرد نیازمندیهای امروز نمیخورد . نیما به پیروان شعر کلاسیک که میگویند
آیا تغیر وزن و قافیه اساس شعر ملی ما را بهم نمیزند یا موسیقی شعر
بهم نمیخورد ؟ چنین پاسخ میدهد : " این سئوالات ... با کمال وضوح
و سادگی از حالت خطرناکی که با رخوت ذوقی ما بستگی دارد حکایت می
کند ... اگر کسی که واقعا هنر مند است حس نکند که مفهوم های تازه
لفظ و شکل و وزن و همه چیز تازه میخواهد البته تغیر و تبدلی لازم
نیست ... ولی هنر مند مسلم است که زندگی میکند . زندگی معنی اش تغیرات
است و هنر از زندگی است و این است که با تغیر همپا است . " (۱)

نیما محقره ^{نبرد} شاعر امروز در حالیکه موظف است میراث ادبی گرانبهای کلاسیک
را همیشه حفظ کند نباید چشم بسته قواعد و سنن آنرا تکرار نماید . زیرا
نویسنده ای که کور کورانه به تقلید گذشتگان میپردازد ، نه قادر است
دوره خودش را درک کند و نه دیگران را که متعلق بزمانهای خود بوده اند
بشناسد . در نتیجه نمیتواند خود را بمقام متقدمان برساند و نه شاعر
واقعی معاصر باشد .

نیما ، شاعر را با موسیقی دان و ریاضی دان مقایسه کرده
می نویسد : هر یک از این گروه برای بیان افکار خودشان وسائل معینی
دارند . شاعر ، کلمه ، وزن ، قافیه ... موسیقی دان ، صدا ، نت ،
... ریاضی دان ارقام .

راه بکار بردن این وسائل با هم تفاوت دارد .

ریاضی دان با وسائل آماده ای که دارد (ارقام) به مجهول

خود میرسد ولی شاعر مجهولی را در فکرش می یابد برای اظهار آن به

جستجوی وسائل می پردازد .

در کتابی که در سال ۱۳۸۴ چاپ شده است.

با توجه به گفته‌ها، نیما معتقد است که " کارهای با عمق
اساساً ابهام‌انگیز هستند. این ابهام در همه جا وقتی که عمیق می
بینیم، وجود دارد در همه روزه‌های زندگی، مثل مه که در جنگل پخش
میشود... چیزی که عمیق است، مبهم است... شما بارها با آثاری بر
خورده‌اید که همین ابهام آنها را زیباتر ساخته و به آنها قوه نفوذ
عمیق داده است... بنا بر این ابهام خود را واضح‌تر بیان کنید." (۱)
با بیان این عقیده نیما خود را مانند یک شاعر سمبولیست بما
معرفی میکند. اما این معرفی کامل او نیست چه بلافاصله اضافه میکند
که در هر حال و هر طرز در حین توصیف از چیزی لازم است که لوازم
جلوه مادی آن چیز را چنانکه در خارج از شما قرار گرفته است در نظر
داشته باشید... سمبل‌ها باید تناسب قطع نشدنی و معین و حساب شده را
با هدفت‌های خود داشته باشند." (۲)

از خلال این گفته‌ها و آثار شعری نیما سیمای یک شاعر
رآلیست در نظر ما مجسم میشود. اینهم خصوصیت شیوهٔ بینش و بیان
اوست که سمبولیسم را به خدمت رآلیسم بگمارد و برای ژرف‌تر و زیباتر
نشان دادن واقعیت‌های زندگی مادی از سمبول‌ها استفاده کند.
برای مثال شعر " داروک " او را از نظر میگذرانیم.

(۱) برگزیده اشعار نیما صفحه ۱۴۷-۱۴۵
(۲) " " " " ۱۵۲

خشك آمد كشتگاه من

در جوار كشت همسایه

گرچه میگویند " می گریند روی ساحل نزدیک

سوگواران در میان سوگواران "

قاصد روزان ابری، داروك^(۱) کی میرسد باران؟

بر بساطی که بساطی نیست،

در درون کومه تاریک من که ذره ای با آن نشاطی نیست،

و جدار دنده های نپی به دیوار اتاقم دارد از خشکیش می ترکد،

(چون دل یاران که در هجران یاران)

قاصد روزان ابری، داروك کی میرسد باران؟ (۲)

لحظه اول اندوه بر فروری که بر پیکره این شعر سایه افکنده

مارا هم فرا میگیرد رفته رفته دامنه این اندوه گسترده و باز میشود و

حواس مارا متوجه زمینه ها و علل مادی آن میکند . کلبه های تاریک و بی

نشاط . گریه سوگواران ، خشکی و تشنگی کشت زارها ... در این میان شاعر

ناگهان با مهارت افسونگرانه ای می پرسد پس کی داروك - این قاصد روزان

ابری مژده باران را خواهد داد ؟ با این سؤال شعله انتظار را در درون

ما می افروزد و ضمنا بشارت میدهد که باران باریدنی است و خواهد بارید .

۱) قریباً درختی که آواز آن نشان باران است

۲) برگزیده اشعار نیما صفحه ۲۲

بطوریکه ملاحظه میشود داروک و باران معناهای واقعی قرباغه و باران بودن خود را از دست داده اند . داروک پیک باران و باران نشانه و سمبل امید و بهروزی است .

این سمبل ها ما را بدنیای مرموز رو یا و افسانه نمیبزنند بلکه با زندگی انسانی آشتایمان میکنند و اینجاست که ما با گفته آن منقدانی که نیما را خیال پرست و ایده آلیست می نامند نمیتوانیم موافقت کنیم زیرا او تخیلات شاعرانه را در جامه سمبولها برای بیان حقایق مادی موجود بکار می برد .

وزن آزاد عروض که آهنگ سراسر شعر را تشکیل میدهد و مصرع های کوتاه و بلند بر حسب اقتضای مضمون و آزادی قافیه بندی مجموعاً یک شکل شعری تازه ای را بوجود آورده که مخصوص نیماست و پیش از وی وجود نداشته است . برای آزمایش درست یا نادرست بودن وزن این شعر باز گفته نیما را (که در مقدمه به آن اشاره شد) بیاد می آوریم " به هر بجزی که در آن شروع به سرودن کردیم دیگر تا آخر شعر همه مصرعها باید شروع با همین رکن باشد و اگر جز این باشد غلط است و خارج از وزن " .

~~حال اگر ما شروع مصرع های شعر داروک یعنی خشک آمد که در جوار ،
گرچه ^{بزرگ} ~~مشک~~ و گواران ، قاصد رو بر بساط ، در درون ، و جدار ،
چون دل یا ، قاصد روزه را با " ^{یا علاقتن} ~~م~~ که رکن سارنده این بحر
است تطبیح کنیم میبینیم همه آنها درست است .~~

نو آوری مهم نیما در شعر فارسی و ایجاد عروض آزاد یا وزن های
نیمایی است که به شاعر امکان میدهد برای بیان اندیشه های گونه گونه
خود قالب های مناسب و آزاد تری انتخاب کند . علاوه بر این نیما یوشیج به
تصویرات و تصویرات تازه شاعرانه اهمیت فراوان میدهد و توصیه میکند که
سعی کنید شعر شما نمودار بینش و بیان شخص شما باشد نه تکرار آنچه که دیگران
دیده و بیان کرده اند . از غم و شادی و احساسات دیگر خود صحبت نکنید
بلکه آنها را نشان بدهید و خود نیما همیشه و به تمام معنی این کار را
می کند .

مثلا تصویر احساس اندوهناک از سپری شدن روزهای خوش گذشته

و یاد دوران جوانی را نیما تشبیه به خاکستر سردی میکند که در اجاقی

خرد در مسیر جنگلی از شب های دور باقی مانده است .

مانده از شب های دور دور ،

بر مسیر خامش جنگل

سنگ چینی از اجاقی خرد

اندر او خاکستر سردی

همچنان کاندرا غبار اندوده ی اندیشه های من ملال انگیز

طرح تصویری در آن هر چیز

داستانی حاصلش دردی

روز شیرینم که با من آشتی داشت ،

نقش نا همونگ گوردیده .

سرد گشته سنگ گوردیده .

با دم پائیز عمر من کنایت از بهار روی زردی .

همچنانکه مانده از شیهای دورا دور

بر مسیر خامش جنگل

سنگ چینی از اجاقی خرد

اندر او خاکستر سردی (۱)

در قطعه " آی ادم ها " نیما وضع زندگی ستمگران و ستمکشان

را در جامعه طبقاتی بطرز تازه ای توصیف و تصویر میکند بدون اینکه نامی

از این دو طبقه ببرد . یکی غریقی است که در آغوش آبهای مغالطم جان

میکند و دیگری ساحل نشین خود کامه ای است که سرگرم هوسها و عیشها می

باشد .

آی ادم که در ساحل نشسته شاد و خندانید

یکنفر در آب دارد میکند جان

یکنفر دارد که دست و پای دائم میزند

روی این دریای تند و تیره و سنگین

یکنفر در آب میخواند شما را

باز میدارد دهان با چشم از وحشت دریده
سایه ها تان را ز راه دور دیده
آبرا بلعیده در گود کبود و هر زمان بی تابیش افزون
میکند زین آبها بیرون
گاه سرگه پا
آی آدمها

او ز راه مرگ این کهنه جهان را باز می باید
میزند فریاد و امید کمک دارد (۱)

اشعار تغزلی نیما نیز از هر لحاظ تازه است ، ~~و توصیف~~
های شاعرانه او که در هیچ شعر عشقی دیگر شبیه آنها نمی یابیم از زیبایی
و اصالت هنری برخوردارست .

ترا من چشم در راهم شبا هنگام
که می گیرند در شاخ تلاجن (۲) سایه ها رنگباهی ،
وزان دل خستگانت راست اندوهی فراهم
ترا من چشم در راهم .
شبا هنگام . در آن دم که برجا دره ها چون مرده ماران خفتگانند
در آن نوبت که بندد دست نیلوفر بیای سرو کوهی دام

گرم یاد آوری یا نه ، من از یاد ت نمی گاهم

ترا من چشم در راهم (۱)

نیما موضوعهای اجتماعی و فلسفی و عشقی را در داستانهای

منظوم خود نو آورانه گسترش داده است . نخستین منظومه نیما " افسانه "

است که سال ۱۳۰۰ خورشیدی سروده شده (به شاعر مشهور نظام وفا

اهدا شده است) و نقطه شروع نو آوری نیماست و در شعر معاصر فارسی نیز

مانند دریچه ایست که به سرزمین ادراکات تازه شاعرانه و تصور و

تصویرهای نو گشوده شده است . نیما سنت منظومه نگاری کلاسیک را در

این اثر شکسته یعنی یک سرگذشت و سوزه معینی را که بایستی در سراسر

منظومه مورد نظر شاعر باشد ، دنبال نمیکند و بجای آن صحنه های

گونه گون زندگی ، سرگذشتها ، حالات مختلف درونی انسان ، منظره های

طبیعت و گاه مسائل اجتماعی و فلسفی را توصیف و تجسم میکند و در

میان همه آنها دو پرسناز اصلی : شاعر عاشق و افسانه دست در دست

هم گردش میکنند . عاشق موجود زنده زمینی است اما افسانه یک موجود

خیالی و ایده آلی ، الهه عشق ، الهام و زیبایی است .

شاعر عاشق خیال میکند که از نخستین روزهای کودکی خود افسانه

را می دیده و می شناخته است . نیروی افسانه همه جا و همه وقت

وجود او را مسخر کرده و با او همراه بوده است .

افسانه در صحنه ها و تصویر های رنگارنگ خود را به شاعر

می شناساند • میگوید :

يك زمان دختر زیبای افسونگری بودم که جنگی بیکدست و جامی

بدست دیگر داشتم و محزون و مستانه آواز میخواندم • ناگهان خواب چشمان

سیاهم را فرو بست و جنگ و جام از دستم افتاد و در آسمانها پنهان شدم •

از آن زمان در شبهای وحشت بار توفانی ، پیکر ناشناسی از پس ابرها

نام مرا بمردم باز گو میکند و من همچنان آواره و مشتاق در آسمانها

پرواز میکنم • تنها نغمه جاودانی من است که به دلها شود و گرمی می

بخشد •

حاصل زندگانی منم • من

روشنی جهانی منم • من

من ، فسانه دل عاشقانم

گر بود جسم و جانی منم من

من گل عشقم و زاده اشک (۱)

افسانه - قصه کوتاهی است که شبها پیرزن روستائی در کلبه تاریک

برای کودک خواب آلودش نقل میکند •

افسانه - دل عاشق پیشه و پر اضطراب دختر جوان است •

افسانه - باد سرگردانی است که سپید دمان آرزوهای خفته را

• بیدار میکند

افسانه - شرح زندگی و سرگذشت شاعر ناشناسی است که هرگز

در پی شهرت و نام نرفته است.

اما افسانه تنها تجسمی از تصورات شاعرانه نیست که اندیشه

انسان را ببالای ابرها کشانده و در دنیای ایده آلها سیر دهد. افسانه

زیبایی های زمین را نیز میستاید و شاعر عاشق را دعوت میکند تا از

آنها با نشاط لذت ببرد.

عاشقا! خیز! کامد بهاران

چشمه کوچک از کوه جوشید

گل بصحرا در آمد چو آتش

رود تیره چو توفان خروشید

دشت از گل شده هفت رنگه (۱)

وقتی عاشق باو میگوید: اما گرگ ها هم مانند دزدان در کوه

و جنگل براه افتادند، افسانه پاسخ میدهد: آنها از نشاط مستی آور

بهار برقص آمده اند. اکنون که آفتاب طلایی میدرخشد و چشمه سار از

شوق بهار میجوشد، توهم شادی کن و دل به عشق بسیار

بر سر سبزه "بیشل" اینک

نازنینی است خندان نشسته

از همه رنگ گلهای کوچک

کوه و جنگل بدان ماند اینجا

که نمایشگه رو بهمان است *

هر پرنده بیک شاخه در خواب (۱)

رفته رفته عاشق تسلیم شور و جز به افسانه شده باو میگوید :

می سپارم بتو عشق و دل را

که تو خود را بمن واگذاری * (۲)

مجادله افسانه و عاشق ، پیکار درونی انسان و کشمکش بین

یأس و امید و بدبینی و خوش بینی اوست . و نیما در اینکار بطرز

شایسته ای موفقیت بدست آورده است . بنا براین قضاوت ادیب مشهور محمد

ضیاء هشرودی " که افسانه از یک حس بد بینانه مملو و مخصوصا

اثبات میکند که نیما داخل در مکتب خیال پرستان (ایده آلیست) است " (۳)

بنظر ما یکجانبه میباشد . زیرا در داستان دو نیرو یا دو پرسناژ در

برابر هم قرار گرفته و با یکدیگر مبارزه میکنند . عاشق همانطور است

که هشرودی میگوید . اما قهرمان اصلی اثر که شاعر ، داستان را بنام

وی ساخته ، افسانه است که انسانرا به تماشای زیبایی های طبیعت و به

شاد بودن و لذت بردن ، به عشق ورزیدن و زندگی خوشبخت کردن ،

دعوت میکند *

منتقدان ایران براین عقیده اند که با انتشار " افسانه "

(۱) نیما زندگانی و آثار او صفحه ۴۳

(۲) " " " " " ۵۴

(۳)

صفحه ای از تاریخ کهن شعر پارسی ورق خورد و فصلی آغاز شد که هنوز
به پایان نرسیده است. (۱)

" افسانه " رمانتیسزم اروپائی را با شور و جذبۀ ^{عشق} عرفانی

شرق در هم آمیخت .

وزن خوش آهنگ این داستان نیز وزن تازه ایست که متقدمان بکار
نبرده اند و اگر یکی دو غزل هم باین وزن موجود باشد باز باید ترویج
آنها مرهون هنر نیما دانست. پس از نیما این وزن را تقریباً همه شاعران
نو پرداز پذیرفته و بکار برده اند .

اساساً " افسانه " در شاعران معاصر ایران تأثیر فزاینده داشت

حتی غزلسرای مشهور معاصر دکتر شهریار باین حقیقت اعتراف کرده میگوید :
" نیما شاعر متجدد ما که در سی سال قبل با ساختن " افسانه " عشق طبیعت
و یک نوع فانتزی و تخیل بجا آموخت در تجدد و ابداع این انواع هم
حق سزائی بر ادبیات فارسی دارد . " (۲)

دکتر شهریار شخصاً از این تجدد و ابداع نیما استقبال کرد و

قطعات خوبی مانند " ای وای مادرم " " پیام به انشتین " و
" مومیائی " را به شیوۀ شعر نو سرود . به علاوه نامبرده داستان
منظوم " دو مرغ بهشتی " را به وزن و به سبک " افسانه " ساخت
و به نیما اهداء کرد که از بهترین آثار او بشمار میرود .

پرسناز اصلی داستان جوانی است که همراه چوپانان در کوه ها
و دشت ها میگردد و از منظره زیبا و آرام طبیعت الهام میگیرد .
این اشاره به سرگذشت واقعی دوره کودکی نیماست .

از طرفی جنگل و دریا دو زنی هستند با قیافه ها و مشخصات
جداگانه . جنگل موهای انبوه تار و چهره مرموز و روح نا آشنا دارد .
اما دریا چشمهای کبود و سیمای کمرنگ و نگاه صاف و روشنی . و این
دو زن همه زیبایی جسم و جان خود را به آن جوان آواره که همچو
مرغ بهشتی است هدیه کرده اند . شاید شهریار با این توصیف سمبلیک
خواسته باشد خصوصیات دنیای درون نیما ، تخیلات او و حتی سبک و
شیوه نویسنده گی وی را نشان بدهد .

سپس شهریار سیمای شاعر جوان را در پرده های رمانتیک گوناگون
تصویر میکند .

گاه در لرزش کوکب صبح

شمع بالین صبحی غم آلود

گاه پیچیده در ابر و مهتاب

شعله سر میدهد در دل و دود

...

که در آویزد از عقد پروین

از طلای شفق کرده قایق

شب به نیل فلک راه پوید

بر لب چشمه نقره ماه

گیسوان طلائی بشوید

صبح بر جوی شیر سپیده

زرقش چون شقایق بروید

باز در خنده خود شود گم (۱)

صحنه ای که نیما و شهریار از هم دیدار میکنند بسیار جالب و

بر تاثیر است • هر دو آنها از دیدار شادند و از دردها غمگین •

پای شمع شبستان دو شاعر

تنگ هم چون دو مرغ دلاویز •

مهر بر لب و لی چشم در چشم

با زبان دلی سحر آمیز •

خوش بگوش دل هم سرایند •

دلکش افسانه های دل انگیز •

لیک بر چهره ها هاله غم • (۲)

در پایان داستان شهریار از روی درد اجتماعی خود و نیما پرده

بر میدارد و نشان میدهد که ستمها و بی عدالتی های اجتماعی است که

(۱) " افسانه شب " صفحه ۳۳

(۲) " " " " " ۳۹

به نیما - این " گنج الهام " دائم شکنجه میدهد *

وای یارب دلی بود نیما

تکه و پاره، خونین و مالین *

پاره دوز و رفوگر در آنجا،

تیرهای ستم زهر آگین *

خونفشان چشم هر زخم لیکن،

هم در او برقی از کیفو و کین * (۱)

" دو مرغ بهشتی " از لحاظ زیبایی و هماهنگی فرم و مضمون

میتواند جزو نمونه های پر توفیق شعر معاصر باشد *

" مانلی " عنوان منظومه دیگری است از نیما یوشیج که مانند

" افسانه " دارای دو پرستاژ اصلی، یکی انسان و دیگری پری دریایی

(موجود فانتاستیک) است. موضوع آن از افسانه ژاپنی " اوراشیما "

که توسط صادق هدایت بفارسی ترجمه شده اقتباس شده است *

" مانلی " ماهی گیر فقیری است که چندین روز نتوانسته ماهی

بگیرد و بچه هایش در خانه گرسنه مانده اند * روزی دریا توفانی می

شود و موجها زورق او را به بیراهه میکشانند در نقطه ای دور دست *

ناگهان از زیر آبها دختر زیبایی بیرون میاید و دلباخته ماهیگیر میشود *

پری دریایی میخواهد ثروت و سلطنت زیر دریا را به ماهیگیر

ببخشد و او را با خود همراه ببرد • بماهگیر میگوید در میان گلهای
مرجان و قصر های مروارید با شادی و خوشبختی ابدی زیست خواهد کرد
و دیگر هرگز برای لقمه نانی رنج و سختی نخواهد کشید • اما مانلی
زندگی زمینی و خانوادگی را با همه درد و عذابهای آن دوست میدارد •
او شتاب میکند هر چه زودتر بساحل رسیده و پیش زن و فرزندش برود •
مانلی فریب میخورد و عاقبت نابود میشود •

نیما مانند يك عالم روانشناس در سیمای " مانلی " حالات
پسیکولوژیک انسان و کشمکش های درونی او را نشان میدهد و از زبان
قهرمان داستان خود از شرایط اجتماعی انتقاد میکند •

خبر آن همه مخلوق غزل باز و ترانه پرداز

پس هر پسرده که هست

خوب و ناخوب بمن آمده باز

که چه ها میگفرد با جانها

اندر آن تنگ غبار آلوده

زندگیشان بچه آشوب نهان روز و شبان

غرق در نشاء دل خواستن است • (۱)

منظومه " مانلی " دارای وزن عروض آزاد (وزن نیمایی) است

و باید گفت که جنبه های هنری این منظومه به پای " افسانه " نمیرسد

و پندارها و گفتارها گاه دچار ابهام و پراکندگی است.

نیما منظومه « خانواده سرباز » را به سال ۱۹۲۶ نوشت و آنرا

به « زمان امپراطوری نیکلای روس و سربازهای گرسنه قفقاز » اختصاص داد.

محل وقوع حادثه شهر گنجه است. در آن شهر در کلبه ویرانی زن فقیر

آذربایجانی تصویر میشود که دو فرزند کوچک دارد و شوهر سربازی بجزنگ رفته

است. با وجودیکه زن شب و روز بکار رخت شوئی و پشم بافی برای این و

آن مشغول است باز نمیتواند بچه هایش را با لقمه نانی سیر کند. دلهره

و عذابها گاهی او را به پرتگاه انتحار می کشاند، اما مهر دو فرزندش

همچنان وی را به تحمل زندگی جانفوسا وادار می سازد.

شب گرفته پائیز است و مادر در کلبه ای تار بهالین دختر

بیمارش نشسته و به بد بختی خود و بی عدالتیهای محیط می انیدیشد و در

عالم خیال از شوهرش کمک میخواهد، ولی شبخ لرزانی در تاریکی باو می

گوید: « سرباز مقتول دیگر بر نمیگردد ».

بالاخره دختر کوچک از سرما و گرسنگی جان میدهد و کمی بعد

هم مادر کودک شیر خوارش را برای همیشه بی سرپرست گذاشته میمیرد.

در پایان داستان، صبح غم انگیز قفقاز نشان داده میشود که

در دامنه کوه ها چند ارابه مملو از بساط جنگ و لباس سربازان مقتول،

در حرکت است. مردم دهکده - مادران فرزند مرده و کودکان یتیم با

چشم های اشک آلود این منظره وحشت بار را تماشا میکنند.

شاعر با خشم و کینه میگوید فقط تزار و ستمگرانی مانند او
جنگ میخواهند و بس • برای مردم ساده و فقیری که با عرق و خون خود
لقمه نانی بدست میاورند جنگ از هر چیز شوم تر و نفرت انگیز تر
است • انسان زحمتکهن هرگز جنگ نمیخواهند •

در سر او نیست فکر بیهوده

در هوای او کس نفرسوده

خاندان ها را او نمی چاید

روی پر قر او نمی خوابد

او که زین غوغا هیچ سودش نیست

جنگ او با کیست؟ (۱)

« خانواده سرباز » شعر سیلابیک ایست که هر بند آن دارای

۵ مصراع ۱۰ هجائی و یک نیمه مصراع پنج هجائی میباشد • نیما پس از

این منظومه دیگر بسراغ شعر سیلابیک نرفت •

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که مبارزات ضد ارتجاع و

امپریالیسم در ایران اوج گرفته بود نیما منظومه سمبولیک « پادشاه فتح »

را سرود و مبارزه درونی دو نیروی مخالف انقلابی و ارتجاعی را تصویر

کرد •

تصویرهای او مانند آتشی است که در زیر خاکستر ابهام و رمز

پنهان باشد • باید آن رمز را شناخت و خاکستر را عقب زد تا خشم و
نفرت شاعر را نسبت به جهانخواران تیره نهاد و امید بی شایبه وی را
به پیروزی مبارزان عدل و آزادی درک و مشاهده نمود •
مطلع منظومه با تصویر مهیب شب ، ما را داخل يك صحنه تاريخ
بيكار ميكند •

در تمام طول شب

كاین سیاه سالخورده انبوه دندانهای می ریزد •

وز درون تیرگی های مزود

سایه های قبر های مردگان و خانه های زندگان درهم می آمیزد • (۱)

وصف شب و ریختن ستاره ها که دندانهای آن سیاه سالخورده اند

كاملا تازه و پر تاثیر است •

در سایه و روشن صحنه ، غلامان زنجیر شده آهسته راه میروند

که خواب خوش جهانخوار بر هم نخورد •

از زمانی که ره دیوارها فرتوت

(که بزیر سایه های آن رقص چرانی غلامان راست)

روی پاره پاشنه هاشان ،

پای خامش بر سر ره میگذارند ،

تا مبادا خواب خوش گردد ،

از جهان‌خواری در این هنگامه بشکسته •
و نهاد تیرگی، زیور گرفته از نهاد او
بر سریر حکمرانی، چون خیال مرگ بنشسته ... (۱)
...

نیما نشان میدهد که در طول تمام شب جارچیان بد اندیش این
دشمنان عدالت و آزادی فریاد میزنند •
" پادشاه فتح مرده ست

تن، جداری سرد افرا می نماید

استخوان در زیر رنگ پوست،

نقشه مرگ تنش را می گشاید ... " (۲)

اما صدای غلاده های گردن محرومان و زنجیر پاهای غلامان که
" رقص لغزان شکستن را می آغازد " مزده میدهد که پادشاه فتح زنده
است •

اوست زنده زندگی با اوست

ز اوست گر آغاز میگردد جهان ما

رستگاری هم از او، پایان بیابد گر زمان های اسارت

او بهار دلگشای روزهای هست دیگر گون

از بهار جانفزای روزهای خالی از افسون

...

می شکافد او بهار خنده ی امید را ز امید + (۱)

" پادشاه فتح " - فتح نبرد رهائی بخش ستمکشان ، از حیث ایده

و مضمون مترقی ، تصویر های شاعرانه تازه و البته شکل شعری تازه ای

که داراست یکی از آثار پر توفیق نیما یوشیج بشمار میرود .

تاثیر این داستان در شاعران جوان نوپرداز بخوبی محسوس است .

مثلا هوشنگ ابتهاج " سایه " شعر اصیل و زیبای " دختر خورشید " را

با همین ایده و شیوه سرود که باز از بهترین اشعار اوست .

در نهضت پرده شب دختر خورشید

نرم می با فد

دامنه رقاصه صبح طلایی را ...

وز نهانگاه سیاه خویش ،

می سراید مرغ مرگ اندیش

" چهره پرداز سحر مردم هست "

چشمه خورشید افسرده است

می دواند در رگ شب خون سرد این فریب شوم

وز نهضت پرده شب دختر خورشید

همچنان آهسته می با فد

دامن رقاصه صبح طلائی را . (۱)

شکی نیست که نه " سایه " و نه هیچ شاعر نو پرداز دیگری
نائبیر مستقیم یا غیر مستقیم نیما را در هنر خود و در شعر معاصر فارسی
انکار نمیکند . نیما یوشیج شاعر و عالمی نیست که فقط در دفتر کار خود
نشسته و بیانبه یا اساس تئوریک شعر نو را نوشته باشد . بلکه او شخصا
گامهای بلند و استواری در این راه برداشت و شعر نو را که مجموعی است
از مضمون مرفقی نو ، تصور و تصویر شاعرانه نو و شکل شعری نو است ،
پایه گذاری کرد .

ما بحث در باره نیما را با سخنان چند تن از ادیبان و شاعران
معاصر ایران به پایان میرسانیم .

" نیما یوشیج سنت شکنی است سنت گذار " اوست که به شعر زمان
ما معنی و رسالتی بخشود که در تمام طول عمر دراز شعر در این سرزمین
بی سابقه بوده است . با اوست که شعر زمان ما خونی به پوست گرفته و
رنگ و روئی تازه یافت . . . " (۲)

شعر فارسی داشت میمیرد . نیما به آن جان بخشید و آنرا زنده

ساخت . . . راهی که نیما رفت راهی دشوار بود اما با قانون تکامل هنر

همگانی داشت . . . راه او اکنون راه اصیل شعر پارسی است . . . " (۳)

-
- (۱) " زمین " هوشنگ ابتهاج " سایه " تهران سال صفحه
 - (۲) سیروس طاهباز " مجله آرش " شماره ۳ سال ۱۳۴۴ صفحه ۱۰۷
 - (۳) عبدالعلی دست غیبی " تحلیلی از شعر نو فارسی " تهران ۱۳۴۵ صفحات ۲۸-۳۰

نیما رود بزرگی را که در کوه ها و شوره زارها به هدر میرفت
به جانب کشت گاه های تشنه هدایت کرد ۰۰۰ از برکت دها و نبوغ مخرب
و سپس آباد گر اوست که امروز شعر در راه راست و شایسته ی خود افتاده
است. (۱)

شعر نو در ایران از سالهای جنگ دوم جهانی ببعده

جنگ دوم جهانی که بد بختیها و عذابهای عظیمی برای بشریت همراه

داشت، در ایران نقش ویژه ای را ایفاء کرد یعنی توانست محیط را کد و

فشرده اجتماعی ~~را~~ آن را قدری تکان دهد.

آزادی زندانیان سیاسی و نیروهای دموکراتیک، آزادی احزاب و

اجتماعات و آزادی مطبوعات هر چند که کم دوام و موقتی بود باز در زندگی

اجتماعی کشور ما شور و تحول تازه ای ایجاد کرد.

اخبار جنگ که هر روز ممکن بود سرنوشت جهان را تغییر دهد

صفحات جراید را پر میکرد و مردم را وادار میساخت برای آینده خود

و ملل دیگر زرفتر و آگاهانه تر بیندیشند.

نبرد رهائی بخش ملل مغرب شرقی جهان علیه فاشیسم و مخصوصا پیکار

قهرمانانه مردم شوروی در جبهه های جنگ، چشم اندازهای تازه و انسانهای

طراز نوینی را ایجاد کرد که بایستی در ادبیات جای خود را بدست

میاوردند.

روشن است که افکار و عقاید نو و حوادث سیاسی و اجتماعی

جهان نمیتوانست در شاعران ایران بی تاثیر بماند و به ادبیات ما آب

و رنگ تازه ندهد.

در این دوره شاعران و نویسندگان مشهوری مانند فریدون توللی

احسان طبری، دکتر پرویز خانلری، محمد علی افراشته، دکتر مهدی حمیدی، دکتر میر فخرائی گلچین و دیگران یا کار بر شعر هنری خود را آغاز کردند یا تشدید نمودند.

این شاعران هم از حیث زمان و هم از جهت سبک و اسلوب نویسندگی، نسلی هستند مابین لاهوتی و بهار و عشقی و ایرج و عارف و پروین اعتصامی از یکطرف و نادر نادر پور و سیاوش کسراهی و احمد شاملو و سایه و فروغ فرخزاد از طرف دیگر. در آثار آنها سنت گرائی و نو آوری غالباً در کنار هم قرار گرفته هم سبک و سنت های کلاسیک و هم شیوه های شعر نو بکار برده شده است. و بطور کلی گفته دکتر خانلری در مورد روشن ادبی آنها صدق میکند که آزادی بیان در شعر، آزادی در انتخاب قیود است نه در ترك قید. هر شاعری میتواند بیان را بطریقی اختیار کند که برای بیان معنی خاصی که اندیشیده و یافته است مناسبتر باشد" (۱)

نباید از نظر دور داشت که گرچه جهان بینی، افکار اجتماعی کمیت و کیفیت آثار هنری و شیوه نویسندگی فریدون توللی و احسان طبری و دکتر خانلری و افراشته و گلچین و مهدی حمیدی با هم متفاوت است اما در يك چیز همه آنها شریکند و آن خدمتی است که به رشد شعر معاصر فارسی کرده اند. (البته مقام سه شاعر بزرگ که نمایندگان شعر کلاسیک روزگار ما هستند ملك الشعرا بهار و نظام وفا و دکتر شهریار در جای خود محفوظ است)

دکتر خانلری از سال ۱۹۴۳ که مجله " سخن " را انتشار داد تا امروز در راه پیشرفت شعر و ادب فارسی گامهای ارزشمندی برداشت. او با يك سلسله مقالاتی که در باره شعر فارسی در " سخن " انتشار داد همیشه از نو آوریهای راستین در شعر پشتیبانی کرده و راه را برای نو پردازان باز کرده است.

" شعر نو " عنوان یکی از آن مقالات است و میتوان گفت دکتر

خانلری نخستین کسی بود که این عنوان را از ملك الشعراء بهار گرفته

بهارا همتی جو اختلاطی کن به شعر نو

که رنجیدم ز شعر انوری و عرفی و جامی

مکرر گر همه قند است خاطر را کند رنجه

ز یادامم بد آید بس شنیدم چشم بادامی

و به شعر معاصر فارسی سپرد و در حقیقت او بود که شعر امروز ایران را

" شعر نو " نامید. در این مقاله مینویسد " زندگی که سرچشمه معانی

هنری است، به شماره افراد انسان گوناگون و رنگارنگ است. چشم هر هنر

مندی روزنی است که از عالم درون بسوی طبیعت گشوده است پس در هر

منظره هر چشم بینائی جلوه دیگر میبیند زیرا از نظر گاهی دیگران بدان

مینگرد " (۱) و بنا براین هنر مند برای بیان بینش ها و اندیشه های

خود بایستی راه ها و شیوه های مناسب اصیل جستجو کند.

مجله " سخن " از نخستین سالهای انتشار خود تا کنون مبلغ شاعران جوان بوده و آثار آنها را پیوسته در صفحات خود منعکس ساخته است. دکتر خانلری مؤلف کتابهای " تطبیق اوزان عروض در شعر فارسی " (تهران ۱۳۲۷) و " وزن شعر فارسی " (تهران ۱۳۳۷) در مجموعه اشعار خود " ماه در مرداب " برای ایجاد بوکلهای تازه شهری در چارچوب عروض تلاشها و آزمایشهایی کرده است. مثلا شعر "

•••

منکر توء دشمن من شاد شد

شرمم آید گر برآید بر زیانت نام من

وای براین جان دشمن کام بد فرجام من

می شدم در راه

دل ز شوق مست

پایم از جا شد

چنگ من بشکست

چون بیازیدم

سویس اینجا دست

از رگ هر تار

نالای برجست

نقاشی میکند و دکتر میر فخرائی گلچین گیلانی است.

وزن‌ها
گلچین ~~را~~ عروضی را در اشعار خود اکثراً رعایت

میکند (به استثنای اشعاری که به وزنهای نیمایی میگوید) اما چنانکه گفته

شد جای قافیه‌ها را طوری تغییر میدهد که شکل شعر او را از اشکال

متداول شعر کلاسیک متمایز میسازد . مثلاً :

...

این ابرها که روی تو هستند در گذار

مانند کوه و دره و دریای بالدار

با گنج‌های زرین از کان آفتاب

فودا شوند یکسره چون کیسه سیاه

ریزند همچو مستان در برد و باختگاه

در دستهای لاغر تو سیمهای ناب (۱)

یا نمونه‌ای از شعر دیگر او :

گل بود و سبزه بود و سرود پرنده بود .

در آفتاب گرمی شادی فره‌هنده بسود .

بر آب و خاک باد بهشتی وزنده بود .

در باغ بود کاجی پر شاخ و سهمگین .

دستی بیادگاری صد سال پیش از این .

(۱) خلخاللی . محمد الحمید . تذکره شعری ایران . تهران ۱۹۵۳ (صفحه ۱۸۰) ۲۰۱۸

بر آن درخت نام دو دلداده کنده بود * (۱)
گلچین در قطعه " باران " که بارها مانند نمونه شعر نو در
کتابها چاپ شده ، تساوی ارکان بحر عروضی را در مصراعها رعایت نمی
کند و در هر بند آن طرز قافیه بندی تازه ای نیز بکار میبرد * این
بصر که نمونه ای از آن نقل میشود سرشار از احساس و ادراک گرم شاعر
است *

باز باران

با ترانه

با گهرهای فراوان

میخورد بر بام خانه

...

آسمان آبی چو دریا

یک دو ابر اینجا و آنجا

چون دل من

روز روشن

...

برکه ها آرام و آبی

برگ گل هر جا نمایان

چتر نیلسوفر درخشان

آفتاب بی (۱)

اشعاری که در مجموعه " نهفته " چاپ لندن موجود است و نیز آثار دیگر گلچین که در مجله " سخن " و سایر مطبوعات ایران انتشار یافته و می یابد نشان میدهد که او شاعری است همیشه در حال جستجو (و این جنبه مثبت کار اوست) منتهی گاه آنچه میخواهد می یابد و گاه از سرزمین کاوشها با دست خالی بهت زده و حیران باز میگردد . این گفته بیشتر در مورد مضمون آثار او صدق میکند بویژه آثاری که مسئله " بود و نبود " و زندگی اجتماعی انسان در آنها مطرح میشود .

x x

x

در تاریخ شعر نو نام فریدون توللی مؤلف " رها " (۱۹۵۰)

که روزگاری برای پیشرفت شعر معاصر گامهای بلندی برداشت، ثبت است در پیماچه ای که او بر این مجموعه نوشته نمودار نظرات درست وی درباره هنر و هنرمند و لزوم تحول نوینی در فرم و مضمون شعر فارسی میباشد .

توللی مینویسد : " باید از راه ریختن معانی تازه در قالب

الفاظ و عبارات جدید دست بکار ساختن شعر نو گردیم . " و این نکات

را برای شعر نو ضروری میدانند ؛ هماهنگی دقیق اوزان و حالات (مضمون

و ملودی شعر (تازگی مضامین و تشبیهات و استعارات، پرهیز از آوردن قوافی و ردیف های دشوار، ایجاد ترکیبات لغوی تازه و خوشاهنگ، خودداری از " پوشال " گذاری در بحور (یعنی علاوه بر کلمات لازم آوردن لغات زیادی و یا هم معنی برای پر کردن قالب های شعر، مثلا " آواره و سرگشته و سوگردان " که از نظر شعر نو مورد انتقاد است)، توللی اضافه میکند :

" توصیف دقیق حالات و مشاهدات - این فخره از اهم وظائف گویندگان نوپرداز بوده و در حقیقت روح شعر نو جز این طریق در کالبد الفاظ و عبارات دمیده نخواهد شد. " بر شاعر ترانه سرا است که مد رکات خویش را از راه توصیف دقیق بخوانندگان انتقال داده مثلا بجای اظهار توفانی بودن دریا توفان را چنانکه خود یافته است در چشم آنان جلوه گر سازد. " (۱)

توللی شاعرانی را که وقت خود را صرف نظیره نویسی و استقبال از متقدمان کرده و در مسابقه های وزن و قافیه شرکت میکنند مورد انتقاد قرار داده مینویسد : " تعقیب عاجزانه هنرمندی که قرنها پیش از این برای رفته رفته است استقبال نبوده بلکه بحقیقت بدرقه لنگ لنگانی است که برای اطفاء يك هوس بی دلیل از فاصله بسیار بعیدی انجام میگیرد. " (۲)

محتویات " رها " برآستی که رهایی واقعی است از هرگونه تعقیب و تقلید عاجزانه و هر نوع محافظه کاری در هنر.

این مجموعه سرشار است از مضمونهای مفرقی نو، شکل‌های شعری تازه و تعبیرات و تصویرات تازه شاعرانه و روی همین اصل تولدی پس از نیما در میان نوپردازان مقام بلندی بدست آورد.

سال‌های پس از جنگ که جنبه‌های آزادیخواهانه در ایران به اوج رسیده بود "شیپور انقلاب" در سراسر کشور به صدا درآمد و هزاران نفر را به پیکار هشیارانه دعوت کرد.

شیپور انقلاب

پر جوش و پر خروش

از نقطه های دور

می آیدم بگوش

میگیردم قرار

می بخشدم امید

میاردم بهوش

فرمان جنبش است

هنگامه نبرد

غوفای رستخیز

روز قیام مرد

جان می پرد ز شوق

خون می چکد ز چشم

دل می تپد ز درد

...

لختی بجای خویش

می ایستم خموش

وانگه دوان دوان

خون در رگم بجوش

زی کلبه میدوم

سوی تفتنگ خویش

میگیرمش بدوش

...

انبوه توده ها

فریاد مرده باد

نزدیک میشوند

آماده جهاد

غرنده همچو سیل

کوبنده همچو پتک

توفنده همچو باد

من بی خبر ز خویش

سرمست و بی قرار

در پیش آن گروه
جویای کارزار
خوش میدوم دلیر
کز روزگار خصم
خوش بر کشم دمار

...

فردای انقلاب
بر صحن کارزار
" نیمای " من مرا
میجوید اشکبار
من مرده ام ولی
شادم که صد جوان

شادند و کامکار (۱)
آهنگ

" پیروز انقلاب " حماسه ایست با مارش سربازان • مصرعهای
کوتاه و فشرده آن حالت اضطراب و انتظار را در خواننده ایجاد میکند •
هم آهنگی مضمون با وزن و آهنگ شعر نمونه موفقیت آمیزی است
از آنچه توللی برای شعر نو لازم میسر د •

از طرف دیگر توللی با تصویر و توصیفهای خود مینیا تور ملی

۱) فریدون توللی "رها" صفحه ۴۴

ایران را از نقاشی وارد شعر میکند و با تصویر های ظریف و کوتاه
و دقیق، پرده های پهنآوری از زندگی و از طبیعت را به خواننده نشان
میدهد. « سایه های شب » یکی از این آثار است.

خسته از طول شب و رنج بیابان شبگرد
رفته در پای یکی کلبه فرسوده بخواب
چیق از دست رها کرده و بس اختر سرخ
که روان در کف باد است زهر سو بشتاب

...

گاه نالان ز بن کوچه گدائی بیدار
سرفه ای میکند از رفتن یائی موهوم
شیرینی گرم بپا میشود از خانه دور
آتشی سود برون میجهد از خنده بوم

...

در یکی هجره آراسته در نور بنفش
سیر و آسوده فرو خفته توانگر به پرند
لیک در حسرت نان گرسنه بر توده کار
جوع دل میگذش در شب تاریک و بلند
ناگه از کوره خورد شید یکی اخگر سرخ
میپرد موج زنان بر سر کهسار کبود

کبک میخواند و شب میروید آهسته براه

صبح میخندد و قسو میروید آهسته به رود (۱)

کیست که قطعات "مریم" و "قالبقران" و "عشق زمبده" و اشعار عاشقانه دیگر "رها" را بخواند و مجذوب زیبایی درخشان آنها نشود. کلمات نرم و خوشاهنگ و ترکیبات لغوی تازه ای که تولی خود ساخته مانند کام افروز، سبکتاز، فریب اندوز، سیهکام، هنگامه پرهیز، نیلگون هاله، شبتم انگیز و افسانه نما، پنهان نور، وحشت سرشت و غیره و غیره، زبان شعر او را بسیار غنی کرده است. او و نادر نادر پور از هر شاعر معاصر دیگر در این رشته پیشتر رفته اند.

این حقایقی است که فقط در مورد فرم و مضمون مندرجات "رها" میتوان گفت. اما متأسفانه فریدون تولی در آثار بعدی خود بکلی تغییر کرده. یعنی ایده های مترقی او با سرکوب شدن جنبش های آزادیخواهانه در ایران رو به انزوال گذاشت و این نزول در شکل شعر او هم تأثیر کرد.

مجموعه اشعار تولی "نافه" که ۱۴ سال پس از "رها" انتشار یافت و دو مجموعه "پویه" و "کاروان" وی که سالهای اخیر بچاپ رسیده این دگر گونی و سرایشی را چه در نظرات و عقاید استیک و چه در شعر وی بخوبی نمایان میسازد. مثلاً کافی است جمله ای از

دیباچه "نافه" را نقل کنیم که مینویسد:

” شعار هنر در خدمت اجتماع شعاری است که دسته های سیاسی و افراطی چند سال اخیر در برابر شعار ” هنر برای هنر ” عنوان کرده اند. طرفداران این شعار اکثرا از طبقه کارگر بوده و شاعران آزاده کمتر بدان التفات نموده اند. ” (۱)

و باز کافی است که چهار مصراع از يك شعر ” نافه ” را که نمودار روحیه و اندیشه های مؤلف آنست یاد آور شویم :

...

عمری به عبت راندم و چرخ نقش دلاویز

بی پرده چو دریافتمش نقش خطا بود

جز مرگ که یکتا در زندان حیات است

باقی همه دیواره دروازه نما بود (۲)

این شعر توصیف استادانه ایست از یاس مطلق .

در اشعار ” نافه ” کلمه ” درنگ ” بسیار استعمال میشود .

درنگ بمعنی آرامش رخوت ناک ؟ درجا زدن و بلا تکلیفی در زندگی و

بالاخره صبر و سکوت در برابر مقدرات نادرست اجتماعی ؟ و شاعر همه

وقت از درنگ خود شکوه و خروش دارد .

جان از درنگ روز و شبان فرسود

دل خسته ماند و کار فرو بسته

(۱) ” نافه ” صفحه ۲۳۲ . خریدون تولی ” نافه ” شماره ۱۳۴۱ شمس
(۲) ” ” ”

لیک آن امید تلخ و سیه باقیست
در سینه همچو خنجر بشکسته
در دیو لاخ هستی من رازی است
جان بخش و درد پرورد و پنهان سوز
من زنده بر نهفتن آن رازم
با صد هزار فاغ گریبان سوز (۱)

اشعار " نافه " با همه حزن و یأس خود سیمای مرد متفکری را
تصویر میکند که به سر نوشت خویش و مردمش می اندیشد و از " ننگ درنگ "
ناراضی است و " به رازی نهفته و امیدی تلخ " دل سپرده است.
اما مندرجات " پویه " و " کاروان " کاریکاتوری از این مرد
را نشان میدهد که بجای نوپردازی به غصه و غزل سازی پرداخته و با
بیان افسونگر توللی بازی میکند تا خود را موقتا در عطر و دود سالنهای
اشرافی سرگرم و فراموش کند و " تلخی دیدار شکست " را از یاد ببرد.
شاید اینهم دوره ایست که باید در زندگی این هنرمند بیاید و
بگذرد. به هر حال نه خدمتی که فریدون توللی به شعر معاصر کرده فراموش
میشود و نه این نوای شوق آور او خاموش میگردد.

بتو پیوسته دل از وحشت شبهای دراز

بتو پیوسته دل از تلخی دیدار شکست

بتو ای نغمه زار

بتو ای غنچه مست

...

بتو ای ساغر لبریز امید

بتو ای غنچه نیلوفر ناز

بتو پیوسته دل از ننگ درنگ

بتو پیوسته دل از رنج نیاز (۱)

این شعر و چندین قطعه دیگر در "رها" و "نافه" دارای

وزنهای نیمایی است اما بطور کلی اشعار توللی در قالب دو بیتی های

پیوسته میباشد.

x

x

x

اگر موضوع نوآوری در چارچوب يك ^{شیره} جداگانه ادبی در

میان نبوده اشعار محمد علی افراشته که در قالب اوزان عروضی است

(بجز یکی دو مورد که وزنهای نیمایی دارد) نبایستی در بحث شعر نو

وارد میشد. اما افراشته نماینده برجسته معاصر در ~~ادب~~ ~~شعر~~

طنز اجتماعی است.

افراشته میخنداند که بخرم آرد، انسانرا با عمیق ظلمتکده ها و

زاغه های فقر و فساد میبرد تا آتش اعتراض و انتقام را در او شعله ور
کند و ریشه بد بختی " محرومان " را بسوزاند .

خود کامگی ها و محرومیت ها ، ثروت و فقر موضوع سراسر اشعار

افراشته است .

وقتی طفیلیان خرابگر اجتماع از بیم زوال خود می لرزند ، بفرویب

و ریا متوسل میشوند . " امر بمعروف یا سخنرانی گرگ برای بره "

در وصف آنهاست .

تو هستی کارگر و من کار فرما

نفاق از بهر چه افتاده در ما

...

بجای بچه ام هستی تو قربان

عزیزم نور چشم کارگر جان

...

برای جیفه دنیای غدار

دل ارباب را از خود میازار

اگر در سفره ام کبک است و تیهو

شراب است و کباب لککک و ران آهو

چه باید کرد عادت کرده ام من

از این سن تا به آن سن خورده ام من

خوشا آن چانه و دندان عالی
که میبرد چو تیشه نان خالی
...

اگر اطفال تو لختند و عورند
بنانم بنیه را معتاد و جورند
اگر بی دکتر و داروست بیمار
مخور فسه توکل کن بدادار (۱)

در قطعات " ارباب و کارگر " " سرزنش " " جناب آقای
رئیس " " ابن الوقت " " عذر موجه " " وکیل و وزیر " "
" بی ادب " و غیره همین قبیل آد مه‌ای حیلہ گر و ترسو و طفیلی
مورد انتقاد و تمسخر قرار میگیرند .
اما اشعار " عریضه " و " پالتوی چهارده ساله " و غیره
شرح عذابها و محرومیت های انسانهای شریفی است که اسیر ظلم و ظلمت
اجتماع طبقاتی هستند .

زن فقیر و بی سوادى آخرین پیشیز خود را به " آمیرزا "
میدهد تا " بیک جانی " نامه ای بنویسد و برای نان بچه هایش کمکی
بطلبد . شکایتها و درد دل این زن محکوم کننده است .

بنویس که بیمار شد مرد کمینه

افتاده مریضخانه گرفته سل سینه

توضیح کنارش بده ماه نهمینه
بنویس مریضخانه چه گفته است آمیرزا
کارش دگر از کار گذشته است آمیرزا
بد بخت سلی شد فقط از رحمت بسیار
از گرد و غباری که در آن محوطه کار
میریخت توی سینه اش آخر شده بیمار

...

آن صاحب کارخانه نخریسی و نختاب
رفتم خبرش کردم و گفتم حاجی ارباب
دور سر اطفال تو ما گرسنه دریاب
آن مفتخور بی هنر دزد آمیرزا
گفتا که ندارد طلب و مزد آمیرزا

...

رفته است فروش آنچه که باید بفروشم
دیک و نمد و زیلو و گوشواره گوشم
بار غم این در بدران مانده بدوشم

...

بنویس بشاه یا بوزیر یا جای دیگر
بنویس به عدلیه به نظمی به محضر

بنویس به يك آدم با رحم و کلا نتر

بایست عریضه بکجا داد آمیر زا

بایست که از ما بکند یاد آمیر زا (۱)

« آی گفتی » تصویری از يك روز برفی است که هوسهایی در

دل ثروتمندان و چه آرزوهایی را در دل فقیران بیدار میکند .

توی این برف چه خوب است شکار آی گفتی

گردش اندر ده ما آنور غار آی گفتی

ران آهوئی و سیخی و کباب و دم و دود

اسکی و ویسکی و آجیل آچار آی گفتی

با تلنگر بلب میز غذا تق تق تق

پنجه های مانیکور گرم بکار آی گفتی

... ..

توی این برف چه خوبست الو آی گفتی

يك بغل نصف بغل هیزم مو آی گفتی

زیر يك سقف ولو بی در و پیکر جائی

تا در این برف نباشیم ولو آی گفتی

چپق و چائی و جائی که توان جرت زدن

کفش و شلوار و کتی کهنه و نو آی گفتی

...

صد نفر برهنه و گرسنه غارت گشته
سه نفر گرم بیغما و چپو آبی گفتمی
زحمت و کار زما راحتی از آن حشرات
کشت از ما و از آن عده درو آبی گفتمی
مادری زاده مرا مثل تو ای خفته بنام
میرسد نوبت ما غره مشو آبی گفتمی (۱)

در سالهای جنگ و پس از آن کمتر شاعری توانست مانند افراشته

در بین هزاران کارگر و دهقان و روشنفکر ایرانی نفوذ پیدا کند و

بیان گر عذابها و آرزوهای آنها باشد . افراشته در اشعار طنز آمیز خود

از لفظ گفتگو، از اصطلاحات و ^{عامیانه} مثالها و حتی از لهجه های محلی ایران

حد اکثر استفاده را میکند . کلماتی که ظاهرا بدرد شعر نمیخورد مانند

خپله ، بد ذات ، بی همه چیز ، تنه ، لش ، بد جنس و ده ها و صد ها

کلمه نظیر آن را بقدری طبیعی و استادانه بکار میبرد که در شعرش

هیچگونه سبکی یا سنگینی احساس نمیشود .

کتاب " مفتخور الاعیان " او که به لهجه گیلکی نوشته شده

از همین سادگی و غنا برخوردار است .

محمد علی افراشته بزرگترین شاعر ^{طنز نویسن} ایران عصر ما مؤسس

روزنامه فکاهی " چلنگر " در تمام دوره شاعری خود چه در ایران و چه
در مهاجرت باین گفته خود وفادار ماند .

بشکنی ای قلم ای دست اگر

پیچی از خدمت محرومان سر (۱)

x x

x

هنرمند انقلابی دیگری که از زمان جنگ ببعد در مطبوعات حزب
توده و سایر نشریات مترقی ایران آثار فواوانی انتشار داده و برای رشد
و پیشرفت ادبیات دموکراتیک کوششهای ارزنده ای بعمل آورده احسان طبری
است . عقاید استتیک طبری که به تحکیم اصول ادبیات انقلابی ایران
کمک میکند از همین چند جمله ای که از او نقل میشود بخوبی آشکار است .
" هنر باید بیاری حقیقت و عدالت بشتابد و هم رزم خلق در
نبرد وی برای احراز استقلال سیاسی و اقتصادی و آزادیهای دموکراتیک ،
اصلاح عمیق اجتماعی ، ترقی و سعادت عمومی باشد ... تنها از این طریق
هنر با تاریخ هم مضمون میشود ... به نیروی مقتدری مبدل میگردد ...
که جانها را بسیج کند ، برانگیزد ، به نبرد ببرد و به پیروزی نائل
سازد . تنها از این طریق هنر در کنار قوای مادی و معنوی اجتماعی
به عامل بزرگ سازنده و آفریننده تبدیل میشود . ولی قوای ارتجاعی و

محافظة کار جامعه که از حرکت و امید و آینده هراسناکند و حفظ وضع موجود یعنی سکون و انجماد مطلوب آنهاست چنین نقشی را برای هنر قبول ندارند . آنها میخواهند هنر را مبتذل کنند . بوسیله تفریح و وقت گذرانی و شهوت رانی زور گویان و غارتگران بوسیله انحراف نظر جامعه از مسائل دردناک بمیدان جولان یاس و تسلیم مبدل سازند . میخواهند آنها را در کنار پول و تازیانہ و خرافات بیکی از مسائل حفظ استعمار و ارتجاع تبدیل نمایند . میخواهند هنرنوعی کسب و تجارت شود . ”

” این بر هنرمندان واقعی است که نگذارند هنر بچنین سر نوشتی دچار شود . ”

” بهترین هنر آنست که تجهیز کند بی آنکه در باره آن بوراجی بپردازد . سهل و ساده و صادقانه و مفهوم و عمیق و گیرا باشد . ” (۱)

احسان طبری این نکات را شخصا در سراسر نوشته های خود رعایت میکند و باید گفت که مضمون و هدف اساسی همه آثار او در این سه مصرع شعر وی خلاصه شده است :

معنای زندگی ست نبردی کز آن نبرد

از بند وارهند کسانی که بنده اند

بهر روز تر زیند کسانی که زنده اند (۲)

برای بیان اندیشه های نو طبری طرفدار شکل‌های تازه شعری

بوده و تحولی را که در مفهوم شعر معاصر پدید آمده می پذیرد و
میگوید :

« شکستن دیوارهای عروض و گستن زنجیرهای بحر و قوافی سدی
را در برابر سیل عواطف درونی شاعر جوان ما شکافته و آنها امکان یافته
اند در پهنه ای فراختر سمند پندارهای شگرف خویش را بتاختن در آورند » (۱)
احسان طبری انواع فرمها و قالب های شعری را که امروز در
ایران موجود است بکار می برد یعنی هم اشعار عروض و هم سیلابیک دارد
و هم اشعاری با وزنهای نیمائی و هم شعر آزاد بی وزن و قافیه میگوید .
دو نمونه از اشعار او را که یکی بشکل دوبیتی های پی هم و
دیگری شعر آزاد است در زیر نقل میکنیم .

نیکوتر از جهان امید ای دوست

در عالم وجود جهانی نیست

هر عرصه را بهار و خزان هست

در عرصه امید خزان نیست .

x x x

صد بار ز هر یاس مرا میکشت

گر یاد زهر من نشدی امید

در تیرگی رنج رهم بنمود

بس شام تیره تابش این ناهید .

تا آنزمان که شهر بوم مرگ

بر جایگاه من فکند سایه

در کارزار زندگیم بادا

از جادوی امید بسی مایه

نمونه دیگر داستان منظوم « مرگ بابک » است که چنانکه از

نام آن پیدا است موضوعی است تاریخی که بشکل يك حماسه قهرمانی در

آمده است. در این داستان ۳ پرسناژ اصلی شرکت دارند یعنی بابک -

افشین و معتصم بالله .

المعتصم بالله مردی است ظالم ، کینه توز و عیاش . گاه در

حرمسرای خود با کنیزان هندی و رومی و عرب به میگساری و خوشگذرانی

مشغول است و گاه در بارگاه خویش با امراء و بزرگان عرب برای سرکوبی

عصیان خرم دینان و تحکیم اصول خلافت خود نقشه ها میکشد .

افشین سردار جاه طلب و جباری است که برای خوشخدمتی نسبت

به خلیفه ، بابک گرد را بزنجیر کشیده به بغداد میبرد . . .

شاعر با يك معرفی کوتاه طینت سیاه افشین را نشان میدهد .

بر جوشن افشین خون دهقانان

و بر نیزه سربازانش

سزهای منجمد گرد آلود آنان . (۱)

و از طرف دیگر جوانمردی و رزم و پایداری بابک را می ستایید *

غرق اندیشه است معتصم خلیفه

تا چنان بکشد بابک دلاور را

که بیست سال در طغیان پای افشود

و نامش از خطبه و سکه بسترد

و کاخ اشراف از بن برکند

و کیش " خرم دینی " در پراکند

سرهای مغرور را بخرم واداشت

و دل‌های شکسته را بسرور درآورد

آری دهقانان را بشود درآورد

خلیفه فرمان میدهد بابک را چهار باره کنند و گردنش را

بزنند *

بابک ایستاده بود گردن فواز عنود

و سیاف تمیخ یمانی آورد فرود

و افکند بازویش را بر نطع چرمین

خون ارغوانی فوو جوشید بر زمین

قراء میخواندند آیات کتاب لعین

در تصدیق خلیفه عرب

... ..

با يك دست يازيد زير آن خونين جوى

و خون چون غاره اى ماليد بر روى (۱)

وقتى خليفه علت اين كار را ميپرسد بابك پاسخى با و ميدهد

كه پيروزى معنوى مبارزات استقلال جويانه بيست ساله اش را به ثبوت

ميرساند .

خون ارغوان بر گونه همى مالم من

در آستانه سرگى ناگزيير

زرد روى نشوم در برابر دشمن (۲)

در صحنه ايکه جريان مرگ بابك صورت ميگيرد هزاران سپاهى و

تماشاگر و مردم كوچه و بازار و امراء و وزراء و اطرافيان خليفه و

ديگران نشان داده ميشوند .

سپاه ديلم و لشكر حلب

و جيش و بربر و طوارق و مماليك

بر سمندهاى ارزق و اشهب

اشتران جمازه و پيلان سفيد

...

شيخان در طيلسان و جوارى در مقنعه

زنكيان تن برهنه حلقه در گوش

(۱) مجله " دنيا " همان شماره صفحه ۸۶

(۲) " " " " " "

سودا گران یهودی سادات علوی

خلیفه و سرداران و وزیران ... (۱)

این دکور سازی با رنگهای تند و دقیق بخواننده کمک میکند که خصوصیت‌های زمان و مکانی حادثه را که قونها پیش‌رخ داده به بهتر در نظر مجسم سازد و همچنین پرسنازهای مثبت و منفی برجسته تر در صحنه نمایان شوند.

ضمناً فشردگی توصیفات و تراکم کلمات و تعبیرات گاهی بدوش شعر سنگینی میکند و بطور کلی باید گفت سبک بیان احسان طبری سبک فاخر است. بازبانی غنی و لبریز از لغاتی که کمتر مورد استعمال معاصران وی قرار میگیرد و با تصورات و تصویرات شاعرانه و فیلسوفانه ایکه برای هر خواننده معمولی درک آنها آسان نیست. این خصوصیت در شعر و نثر و آثار تنویریک و مقالات وی همه جا بچشم میخورد.

احسان طبری آثار بسیاری تألیف کرده که مهمترین آنها "مسائل فلسفی و اجتماعی" - نمایشنامه منظوم تاریخی "گئومات" و "سفر جادو" با نام مستعار ایرج مهران است. کتاب اخیر شامل قطعاتی است به شعر و نثر و مقالات تحقیقی و انتقادی. بعضی نوشته‌های این مجموعه مثلاً "سرگذشت بر صصای عابد" جزو بهترین آثار نقد ادبی دوران ما است.

احسان طبری و سخنوران مشهور دیگری که در این فصل ذکر شان رفت (جز افراشته) تا امروز فعالیت‌های پرثمر ادبی و هنری خود را پی‌گیرانه و مجدانه ادامه

میدهند.

X X X X
(۱) مجله "دنیا" همان شماره صفحه ۸۴

دوران پس از جنگ جهانی دوم در تاریخ ایران دورانی است لبریز از حوادث

سیاسی و اجتماعی و دوران اوچها و نزولها و پیروزیها و شکستهای پیکار رهایی
بخش مردم، دوران مبارزات بی نظیر آنها در راه صلح و آزادی و علیه ارتجاع
و استعمار.

دورانی است که نسل جوان و بیدار ایران با هوشیاری کامل تشنه و چشم

انتظار یک تحول اساسی و بزرگ اجتماعی است. دورانی است که عطش آتشین رهایی و

روشنائی صدها جان آرزومند را سوخت صدها پیکارچورا به سنگها برد و به مزارها

سپرد و در سرزمین شعر ما صدها مشعل بر افروخت.

شاید کمتر دوره ای در تاریخ ادبیات ایران وجود داشته باشد که در مدت

کوتاهی مانند سالهای پس از جنگ اینهمه موضوعهای تازه و فرمهای تازه تر و شیوه

ها و سبک های گوناگون در شعر فارسی پدید آمده باشد. منتقدان ایران جریان شعر نو

را در این دوره بحق از جریانهای سیاسی و اجتماعی جدا نمیدانند. عبدالعلی دستغیب

مؤلف کتاب "تحلیلی از شعر نو" در اینمورد درست مینویسد که :

شعر نو در سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۲۳ به عنوان یک عامل فعال در مسائل روز

و تجزیه و تحلیل فضای سیاسی و تئوریک و اجتماعی بکار برده میشد.

و "دریا" درست میگوید که جریان شعر نو در ایران همراه با جریان

افکار نو میباشد و بهمین علت شعر نو برعکس آنچه برخی تصور میکنند تفنن شاعرانه

نبوده بلکه یک ضرورت تاریخی است. (۱)

عامل دیگری که به جریان شعر نو کمک کرد ورود و نفوذ سیل وار ادبیات

خارجی به ایران است که در این دور بیش از هر وقت دیگر ترجمه و منتشر شد.

تقریبا همه آثار ماکسیم گورکی (برخی از آنها چند بار توسط چندین مترجم به فارسی برگردانده شده است)، آثار تولستوی، گوگل، چخوف، مایاکوفسکی، شولوخوف، و نویسندگان دیگر روس و شوروی و همچنین صدها رمان و شعر و ناول از نویسندگان اروپا و آمریکا و کشورهای شرقی بفارسی ترجمه و چاپ شد که طبعاً نمیتوانست در سخنوران ایران تاثیر نکند.

بنا بر این ادعای تعصب آلود بعضی ها که گویا تحولات عظیم هنری که در جهان پدید آمده برای نویسندگان ما که وارث ادبیات بسیار غنی کلاسیک میباشد بی تاثیر و بی اهمیت است، اساسی ندارد.

اصولا در عصر سفینه های فضائی، رادیو، تلویزیون، مطبوعات و اینهمه مراودات و تماسهای هنری و فرهنگی و صنعتی و سیاسی و اقتصادی که بین کشورهای جهان موجود است بهیچوجه نمیتوان انکار کرد که هنرمندان این کشورها در هم تاثیر متقابل میکنند.

منتها کسانی که میکوشند تا ثابت کنند که شعر نو "مطاع" غربی است و متوننی است که از خارج به نویسندگان ایران دیکته شده (تعداد کسانی که بر این عقیده اند بسیار است) نیز کاملا دچار اشتباه اند. زیرا هر ملتی همانطور که سازنده تاریخ خود میباشد، آفریننده ادبیات اصیل ملی خویش نیز هست.

هنر و ادبیات روح و اندیشه مردم است که از ژرفنای زندگانی اجتماعی گذشته و موجود آنها سرچشمه گرفته است. بنا بر این هرگز نمیتواند چیزی تقلیدی و جزو واردات کشوری آن مردم باشد.

باید اعتراف کرد که آثار صرفا تقلیدی از خارجیان که توسط "نویسندگان" بی مایه، گاه و بیگاه بوجود آمده، هیچگاه مورد پسند مردم قوار نگرفته است، برای اینکه فاقد اصالت

هنری و کارا کتر و روح ملی بوده است و همین گونه " آثار " است که سنت گرایان را از شعر نو دلزده و ناخشنود میکند و در نتیجه آنها را بمبارزه علیه نوپردازان تشویق مینماید .

پس از جنگ ، نقش نیما یوشیج در پیشرفت شعر معاصر آشکار شد و آثار او رفته رفته طرفدارانی پیدا کرد . در این دوره مبارزه بین سنت گرایان و نوپردازان از نو شعله ور گردید .

بد نیست اگر دو نمونه متضاد ولی تپیک از گفته های پیروان و مخالفان شعر نو را بیاد بیاوریم ، زیرا در فصل بعد خواهیم دید که نظیر این مجادلات در محافل ادبی افغانستان هم در سالهای پس از جنگ بوجود آمده و اکنون هم ادامه دارد . شاعر معاصر نظام وفا مینویسد :

" شعر معراج روح است و گوینده آن بالاتر از محیط عمومی صحبت میکند و باین واسطه اندیشه و گفته او را بالهام غیبی تعبیر نموده اند . شعر دارای صورت و معنی است . صورت شعر آنست که شعر موزون ، مقفی و متکرر باشد . وزن یعنی مطابق آوردن آهنگهای هر قسمتی از شعر با آهنگهای یکی از بحر عروض . قصیده ، قطعه ، مثنوی و غزل را میتوان کالبد اصلی شعر دانست . " و سپس اضافه میکند که " سخنی که با این قواعد تطبیق ننماید شعر نیست . " (۱)

بدین طریق نظام وفا تمام نو آوریهایی که امروز در شعر فارسی بوجود آمده برسمیت نمیشناسد . از طرف دیگر نوپردازان میگویند " قالب ها را بشکنید ، شعر دارد خفه میشود . نمیتوان راه تکامل و (در مرحله لازم) انقلاب را بر شعر بست بحکم آنکه از پیش بهمین شکل بوده که هست و بهمین شکل که هست نام و مقام و چهره خاص خود را یافته است . . .

وزن در شعر بمثابة لباس است برای انسان . انسان را عادت کرده ایم که در لباس ببینیم . این صحیح است ولی دوستان ما ، این لباس را با اونیفورم اشتباه میکنند . " (۲)

(۱) نظام وفا " حدیث دل " تهران ۱۳۳۸ صفحه ۱۱
(۲) ص ۱۰۱ " کبوتر صلح " شماره ۵ دوره ۳ سال ۱۳۳۱

البته این مجادلات منحصر بدوره ای بود که شعر نو هنوز مانند یک جریان مترقی، ضروری، در ادبیات معاصر شناخته نشده بود. اما وجود ده ها شاعر نوپرداز خوب و از میان آنها ظهور چندین شاعر کم نظیر که محور رشد شعر معاصر ما هستند، این حقیقت را ثابت میکند که بقول یکی از سخنوران ایران، مبارزه بر سر شعر نو دیگر کهنه شده است. زیرا بذری که شاعران دوره مشروطه در سرزمین ادبیات ایران کاشته اند و نهال آنرا نیما پیوند و پرورش داده، اکنون مبدل بدرخت تنومندی شده که هر روز میوه های تازه تر از تازه تری میدهد. آثار شاعران برجسته معاصر نادر نادر پور، سیاوش کسرائی، هوشنگ ابتهاج "سایه"، فوغ فوغزاد، احمد شاملو "بامداد"، مهدی اخوان ثالث "امید"، فویدون مشیری، محمد زهری، پزشک، کیانوش، آزاده و نوپردازان جوان دیگر نمودار آن تازگی ها است.

x x x

نادر نادر پور - آفریننده "چشمها و دستها" (سال ۱۹۵۴)،
"دختر جام" (سال ۱۹۵۵)، "شعر انگور" (سال ۱۹۵۱)،
"سرمه خورشید" (سال ۱۹۵۰) و "اشعار برگزیده" (سال ۱۹۵۴)
است.

او در دیباچه این مجموعه ها عقایدی در باره شعر نو دارد که

بی جا نیست چند نمونه از آنها در اینجا نقل شود.

" شعر نو نیازی است که در طی قرنهای رشد کرده و اینک

آشکار شده است.

شعر نو محصول اندیشه و احساس چند تن پیر و جوان هوسپاز

نیست بلکه زاده يك نیاز اجتماعی است و این نیاز در همه ادوار وجود

داشته است. شعر مانند همه مظاهر معنوی جامعه مولود وضع مادی و

اجتماعی مردم است. (۱)

" شعر نو سلاح مردم رنج دیده ایست که از همه چیز بتنگ آمده

اند. این سلاح را برای همین مردم نگاه باید داشت. " (۲)

" تنها شعر نواست که میتواند نیاز معنوی روزگار ما را برآورد

و باز تنها شعر نواست که میتواند نام مطلق شعر بخود بگیرد. شعر نو

سلاح نسل جوان است. " (۳)

نادر نادر پور با این سلاح برنده زیبا بمیدان نبرد زندگی

میرود و تلاش میکند تا خود را و جامعه انسانی را و همه اشیاء و همه

مظاهر طبیعت را بهتر بشناسد و به عمق راز هستی آنها ژرفتر بیندیشد.

تلاش خود شناسی در اشعار اولیه نادر پور فراوان بچشم میخورد.

من کیستم ؟

بیگانه ای گم کرده مقصود

یا رهروی نا آشنا با سایه خویش (۴)

(۱)	نادر نادر پور	" شعر انگور "	هر روز	۱۹۵۸	صفحه ۱۰
(۲)	"	" دفتر جام "	"	"	" ج "
(۳)	"	" شعر انگور "	"	"	۱۰
(۴)	"	" صبا و وحی "	"	"	۹۹

...

ابر گریان غروبم که بخونابه اشك
می کشم در دل خود آتش اندوهی را
سینه تنگ من از بار غمی سنگین است
پاره ابرم که نهان ساخته ام کوهی را

...

از شعر "گهواره ای در ترگی"

.....

در من سپیده نیست
در من شکوفه نیست
در من سپیده ها همه از یاد رفته اند
در من شکوفه ها همه بر باد رفته اند
در من شب است و ابر
در من گل است و خون
در من هزار خار چو مژگان تیز کاج
از لابلای برف گل آلود سالیان
سرم میکشد برون
پر میزنند در پس دیوار پلك من

پروانه های وحشت و تاریکی و جنون

(۱)

۰۰۰

خوشبختانه نادر پور از این " من شاعر راضی نیست " او در
خود هنرمندی را جستجو میکند که هر لحظه " از نو برای زیستن آماده
شود " (او در شعر " بعد از هزار سال " میگردد

من با ستاره ها

من با پرنده ها

من با شکوفه های سحر زاده میشوم

من با نسیم هر نفس آشنا چو موج

از نو برای زیستن آماده میشوم

چون مشت خشمگین و گره خورده درخت

خورشید را میان دو دستم گرفته ام

خورشید در من است

در من اجاق معجزه روز روشن است (۲)

نادر پور که بی شک شخصا به اهمیت هنر کم نظیر خویش پی

برده است و ظائفی را در برابر خود میگذارد و با جهد مدام آنها را انجام

میدهد *

آنجا که مرد می سرد نام سرنوشت

و آنجا که کار میشوند پشت بندگی

(۱) اشعار برگزیده صفحه ۲۰۸ تهران ۱۳۴۲ * از شعر " گهواره ای در تیرگی "

روکن به سوی عشق
روکن بسوی چهره خندان زندگی (۱)

شعر " پیوند " او عواطف گرم وی را نسبت به ^{سین}مسئله و مردم خود نشان میدهد . اندیشه های شاعر از پس پرده تعبیرات و سمبلیها جلوه گری میکند . ریگهای تشنه ، کاروان مرغابیان شب و دیوارهای شهر معنای واقعی خود را از دست داده و کنایه و تمثیل هائی هستند شاید از محیط و میهن نادر پور .

من بی خبر به راه سفر پا گذاشتم

آگاهی از نیاز عزیزان نداشتم

...

ای ریگهای تشنه خورشید سوخته ،

این بار اگر به سوی شما رخت بر کشم

از چشمه های آب روان مژده میدهم

ای کاروان وحشی مرغابیان شب

این بار اگر نگاه بسوی شما کنم

از کوب سپیده دمان مژده میدهم

ای قامت خمیده دیوارهای شهر

این بار اگر به خلوت راز شما رسم

از روزگار امن و امن مژده میدهم

من با امید مهر شما زنده ام هنوز

پیوند آشنائی ما ناگسسته باد

گر فارغ از خیال شما زندگی کنم

چشم بر آفتاب و بر آفاق بسته باد (۱)

نادر پور مانند هر هنرمند واقعی دیگر از حوادث اجتماعی و از

آنچه در وطنش و در جهان میگذرد غافل نیست و با همه خموشیهای

که خاص اوست باز نمیتواند با ظلمها و فسادها سازگار باشد *

گفتم که زبان در کشم و دیده ببندم

دیدم که دریغ نه مرا تاب و درنگ است

و کز پی آن سوز نهان در رگ و خونم

خشمی است که دیوانه تر از خشم پلنگ است

(۲)

...

و در شعر « امید یا خیال » اشتیاق سوزان خود را بیک تحول

اساسی اجتماعی بیان میکند *

آیا شود که روزی از آن روزهای سرد

دریا جو جام ژرف بر آید ز جای خویش

در موجهای وحشی او غوطه ور شویم

از سینه بر کشیم سرود فنای خویش

آنگه چنان ز بیم فنا دست و پا زنیم

تا بگسلیم بند اسارت ز پای خویش (۳)

وز شوق این امید نهان زنده ام هنوز

امید یا خیال کدام است این کدام ؟

اینجا دو راهه ایست بسوی حیات و مرگ

این يك به ننگ میرسد آن دیگری بنام (۱)

” سرود خشم “ ، ” خوشه های تلخ “ ، ” طغیان “ ، ” قم “ ، و

اشعار بسیار دیگر به مسائل اجتماعی اختصاص داده شده است .

اما در حقیقت نادر پور شاعر بزرگ لیريك است . شاعری که غالباً

از عواطف جوشان و دنیای درون خود که پراز رنجها و غمها و شادی است

گفتگو میکند و این گفتگو همه وقت با موسیقی دل انگیز خاص شعری

همراه است .

او نقلش چیره دست طبیعت است . هر يك از اشیاء و مظاهر طبیعت

هر بار در ذهن این هنرمند تصویر تازه شاعرانه ای پدید میآورد . هر

دفعه ای که او به آسمان و ستاره ها و به زمین و گلها و پرندگان

نگاه میکند تشبیه تازه و اندیشه نوی بفکرش میرسد و با زیباترین بیان

توصیفی آنها را نشان میدهد و در این مورد میشود گفت که نادر پور از

هر شاعری شاعر تر است .

تسبیح شب که مهره صد ها ستاره داشت

در زیر پنجه های تر صبحدم گسست

هر مهره اش پرنده شد و بال و پر کشید

دنیا پر از ترانه شد و خامشی شکست (۱)

یا

خواهم که رو کنم بتو ای صبح دلفروز

اما شب است و دفتتر زر کوب آسمان

با آن خطوط میخی و ریز ستاره ها

از هم گشوده است و فرق میخورد هنوز (۲)

یا

کندوی آفتاب به پهلو فتاده بود

زنبور های نور ز گردش گریخته

در پشت سبزه های لگد کوب آسمان

گل برگهای سرخ شفق تازه ریخته (۳)

و ده ها مثال دیگر *

و اما تنها مناظر طبیعت نیست که در ذهن نادر پور مانند

فیلم های تصویری یکی پس از دیگری جلوه گری میکند بلکه در اشعار

تفضلی وی - آنجا که گفتگو از عشق و آشنائی و وصال و جدائی است

عین این خصوصیت وجود دارد * یعنی هر شعر عاشقانه او صیحنه رنگین

خوش آهنگی است که به هیچ غزل هیچ شاعر دیگری شبیه نیست *

تو آن پرنده رنگین آسمان بودی
که از دیار غریب آمدی به لانه من
چو موج باد که در پرده حریر افتد
طنین بال تو پیچید در ترانه من
پرت ز نور گریزان صبح گلگون بود
تنت حرارت خورشید و بوی باران داشت
نسیم بال تو، عطر گل ارمضانم کرد
که ره چو باد به گنجینه بهران داشت
چو از تو مزده دیدار آفتاب شنید
دلم تپید و بخود وعده رهائی داد
جراحی از بس نيزار آسمان تابید
که آشیان مرا رنگ روشنائی داد
ترا شناختم ای مرغ بیشه های غریب
ولی چه سود که چون پرتوی گذر کردی
چه شد که دیر در این آشیان نپائیدی
چه شد که زود ازین آسمان سفر کردی
بگاہ رفتنت ای میهمان بیخمن من
خموش ماندم و منقار، زیر پر بردم
چو تاج کاج، طلائی شد از طلایه صبح

پناه سوی درختان دور تر بردم
غم گریز تو نازم که همچو شعله پاک
مرا در آتش سوزنده زیستن آموخت
ملال دوریت ای برکشیده از دل من
به من، طریقه تنها گریستن آموخت (۱)
و در شعر " باز گشت " نوای دل خود را با آهنگ گوشنواز دیگری
ساز می کند .

...

ای آشنای من

برخیز و با بهار سفر کرده باز گرد

تا چون شکوفه های پرافشان سیبها

گلبرگ لب به بوسه خورشید واکنیم

وانگه جو باد صبح

در عطر پونه های بهاری شنا کنیم (۱)

باز گشت یار به فرا رسیدن بهار می ماند و لبهای خندان از

شادی دیدار مانند گلبرگ شکوفه های بهاری است در زیر بوسه های آفتاب .

تنبیه معشوق به بهار در اشعار شاعران کلاسیک فراوان است و

نادر پسر هم همان تشبیه را بکار برده منتهی با احساس و تصویرهای

تازه ای از بهار و از یار .

(۱) " شعر انگور " تهران سال

کوفاهی و بلندی مصراعها و آهنگ نرم و دلنشین آنها با
مضمون عاشقانه^{این} شعر چنان تلفیق شده که گوئی جز آن هر شکل دیگری بود
نارسا مینمود *

عشق نادر پور عشق افلاطونی و عرفانی نیست عشق واقعی و زمینی
انسان قون بیستم است که گاه هم اباء ندارد بی پرده ابراز شود * اما
این عشق دامنه پهنای نوری دارد که عشق پدری هم جزو آنست * شاعر در
اشعار " حسرت " " نام گذاری " و " زنبق " بیانگر صمیمی ترین و
گرم ترین احساسات پدر است نسبت به فرزند خود *

...

در لانه چشم تو چون تخم کبوتر
میخفت خندان مردمکهای کبودت
آه ای طلسم جاودان کبریائی
با من چه ها میکرد جادوی وجودت
بر پنجه های کوچک بی ناخن تو
هر بوسه من قطره سیماب میشد
لبخند تو در خواب ناز بیگناهی
می ماند چندان بر لب تا آب میشد

...

پیش از تو بس اندیشه در سر پرواندم

از آن میان اندیشه آزاد بودن

اندیشه بی جفت و بی پیوند ماندن

در گوشه تنهایی خود شاد بودن

اما تو همچون زنبقی در من شگفتی

از عطر شیرینت مرا سرشار کردی

اندیشه های تیره را از من گرفتی

در من امید خفته را بیدار کردی (۱)

اگر ایرج میرزا در قطعه "مادر" محبت مقدس مادری را به

بهترین وجهی نشان میدهد، نادر پور احساسات پدری را با همان شکوه «این شعر

بیان میکند.

باز هم تکرار میکنیم که شخصیت هنری نادر پور بیشتر وابسته

به آنست که هم در اشعار لیریک و عاشقانه و هم در آثار اجتماعی خود،

تصویرات و تصویبات شاعرانه بسیار غنی دارد و هیچ حس و ادراک و

حادثه ای را با کلمات روزنامه ای غیر شاعرانه بیان نمیکند.

خواه از غمزدگی و وحشت و مرگ گفتگو کند خواه از امیدواری و خشم

و نبرد و از کلیه عواطف معنوی انسانی و زندگی مادی او در هر

حال بیان توصیفی سحر آسای وی در خواننده تاثیر عمیق میکند.

(۱) «سره فرسید» صفحه ۴۳-۱۴۱ از «سوز زنبق»

چیزی که شعر این هنرمند را ممتاز میکند همان قدرت انتخاب و آفریدن استعارات و تشبیهات درست و زیباست برای هر معنی و مضمونی که اراده میکند و غالباً این تعبیرات شاعرانه در پرده خوبرو ابهام پوشیده شده است.

مثلاً شعر کوتاه و سحر انگیز او را که " قیام " نام دارد

بررسی میکنیم.

تاج خروس های سحر را بریده اند

در خاک کرده اند

از خاک رسته خرمن انبوه لاله ها

ای باد گوش کن

آن لاله های خونین فریاد میزنند

بیداری ای سحر

آیا هوای دیدن ما داری ای سحر (۱)

سحر، هم در شعر کلاسیک و هم نزد شاعران معاصر نشانه

آزادی، روشنائی و بهروزی است. خروس - پیک سحر است. دستهای

تباه گری تاج سرخ خروس - این مزه رسان سحر را بریده اند و خاک

کرده اند. بفرمایید اینک دیگر آن خروس نخواهد خواند. شاید هم چنین

باشد اما بجای تاج او - لاله های سرخ که زیباتر از اویند روئیده اند

و به زبان آمده به سحر بیدار باش میدهند • آنها ادامه دهنده کاری هستند که خروس میکند یعنی فوار رسیدن صبح روشن و پیروزی را بشارت میدهند • اگر خروس کشته شده نه سحر از بین می‌رود و نه آنهائیکه هوا دار سحرند • مگر نمیشود این صحنه عالی رمانتیک را بازندگی انسان تطبیق کرد و گفت مبارزان راه آزادی شهید میشوند ولی بجای آنها مبارزان نیرومند تری بوجود می‌آیند که پیکار آنها را ادامه میدهند و پیروزی نهائی یا آزادی است که مانند سپیده صبح همیشه برای مردم روی زمین روشنائی و بهروزی همراه دارد •

این شعر نمونه کاملی است از همه این خصوصیات که باید از شعر نو انتظار داشت • مضمون مترقی تصور و تصویر تازه شاعرانه و فرم شعری نو • و نادر پور از این گونه اشعار بسیار دارد •

اشعار نادر پور یا بشکل دو بیتی های پی هم است (که دکتر خانلری آنها را " ترانه " مینامد) و یا بوزن های نیمائی است • زبان شعر نادر نادر پور از حیث درستی و استواری جملات ، سادگی ، روشنی و خوشاهنگی لغات و پیوند طبیعی کلمات از بهترین نمونه های شعر فارسی معاصر بشمار می‌رود •

x

x

x

سیاوش کسرائی - " گل سنگی " با امضاء مستعار " کولی "

در سال ۱۹۵۱ در روزنامه " مصلحت " انتشار یافت و طلحه يك هنر

انقلابی در خشان را بدو ستداران شعر مژده داد .

سپس نشر مجموعه های شعر " آوا " (۱۹۵۷) ، منظومه

" آرش کمانگیر " (۱۹۵۸) ، " خون سیاوش " (۱۹۶۲) ، " شبینم و

سنگ " و " با دماوند خاموش " (هر دو ۱۹۶۶) این مژده را تأیید

کرد .

سیاوش کسرائی شاعر برجسته ایست که برای برافروختن مشعل

ایمان به انسان خلاق و نیرومند و در وصف نبرد رهائی بخش انسان

شعر میگوید .

انسان میبج تازه

انسان امید پاک

در بارگاه مهر

اینك خدای خاک

...

چشم خدای بیم بیدار میشود

دست‌گره گشایم در کار میشود

با می نهم به تخت

سر میدهم صدا

و ا میکنم دریچه جام جهان نما

تا بنگرم بانسان در مسند خدا (۱)

برای تعیین و ارزیابی هدف و مضمون اساسی کلیه اشعار کسراشی

کافی است این چهار مصرع او را بیاد بسپاریم :

همچون زمین بفضل بهاران شکافتن

چون ذره از تشعشع خورشید تافتن

موجی شدن به پهنه دریای بیکران

گشت بزرگ و جنبش جاوید یافتن (۲)

موج ، چشمه ، جویبار ، شبنم ، دریا ، اقیانوس ، توفان ،

تلاش ، نبرد ، پایداری ، عصیان ، آزادی و امید مفاهیم و مظاهری هستند

که شاعر برای گشت بزرگ و جنبش جاوید یافتن " دائم با آنها سر و

کار دارد . و قطعات " سکه " ، " موج " ، " اقیانوس " ، " ماهی

آینه " ، " دریا " ، " شبنم " ، " اشک و لبخند " ، " مرغ

توفان " ، " جستجو " و غیره برای رسیدن به همان هدف ساخته

شده است .

برای نمونه قسمتهایی از این اشعار را در زیر نقل میکنیم :

از شعر " شبنم "

...

لوزش جان مرا اندک مبین

بیکم گهواره خورشید هاست

سینه تنگم پر از توفان و موج

چشم من لبریز از امید هاست

در دلم فریاد تندرهای خشم

در سرم اندیشه دریا شدن (۱)

« اشک و لبخند » سرگذشت جویباری است که با شوق و تلاش

بسوی دریا می شتابد .

تا ببینم خنده امواج را

تا سرود بحر ها را بشنوم

من از این پس بیشتر خواهم دوید (۲)

« مرغ توفان » آرزوی پرواز بلندی است در دل امواج متلاطم

دریا . تاثیر « مرغ توفان » ماکسیم گورکی در این اثر و آثار دیگر

سیاوش کسرائی محسوس است .

دیدگانرا بسته ام بر راه موج

در غبار این سکوت سخت جان

روی این گسترده صحرای مذاب

(۱) « خون سیاوش » صفحه ۵۱ / ۵۲

(۲) " " " ۵۲

روی چشم انداز بحر بیکران

آتشی افکنده بر جان و دلم

طرح توفانهای دریا های مست

یاد آن خشم آفریده موجها

و آن تلاطم های پر بالا و پست

یاد باد آن سهمگین پروازها

یاد باد آن نغمه و آهنگ ها

موج توفان بیم عشق زندگی

یاد باد آن برده ها آن رنگها (۱)

در شعر " ننگ " شاعر با دریا که گوئی مرد هم ستگر اوست

درد دل میکند .

هان ای دریا سرود من بشنو

در این شب پر خروش توفانی

آنگاه که در تلاش بی آرام

گهواره شب به سینه جنبانی

...

من سخره ای از کران امیدم

بنشسته و دیده صبح و شب دریا

و ندر ره هر سینه شب گرد

فا نویس کشیده در دل شبها

غوغا کن وهان غریو کن دریا

غم در دل صخره سخت سنگین است

در می شکند دلی که میخواهد

دریا دریا شکست ننگین است (۱)

سیاوش کسرائی - شکست را موضوع مرثیه سازی و ماتمسرائی

قرار نمی دهد بلکه خود مندانه به تجزیه و تحلیل آن پرداخته و علل

آنها نشان میدهد . مثلا در شعر " جستجو " میگوید - قانع شدن به

موفقیتهای کوچک و ندیدن هدف اساسی در مبارزه سبب شکست میشود .

رزمندگان بجای آنکه گوهر شبحراغ را جستجو کنند نباید بی کرم شبتاب

بگردند .

شبی تاریک بود و موجهای سخت بر دریا

بساحل شبروان آشنا با من

ولسی نا آشنا با شب

برای شستن تن در زلال روشنائی

برای یافتن از این سیاهیها رهائی

فراز ماسه های تر پی شبتاب میگشتند

و از سوسوی خردش در شب تاریک
ز شادی بانگ میکردند و بسبی تاب میگشتند
من اما همچنان با باد در غوغا
شتا بان رهسپر تنها
همهانگ سرود موج میخواندم
و اندر جستجوی شبجراحی روشنی افزا
بروی موج میراندم

و شب تاریک بود و موجهای سخت بر دریا (۱)
از دست دادن فرصت مناسب در مبارزه با دشمن و تاخیر و
تزلزل در لحظه ایکه سر نوشت پیروزی یا شکست تعیین میشود موضوع
" سرگذشت شمشیر " است *

...

روز یکه دستدرنج مرا پرداخت
شمشیر نام کرد
و آنگاه تا بیاری آزادگان رسم
و آنگاه تازیانه کشم روز انتقام
پنهان بگوشه ای
اندر نیام کرد

ماندم پر انتظار
يك عمر در نيام
همراه بس حماسه نشكفته قرون
خاموش در كمين نشستم و بستم زبان بكام
روز يكه خصم مست
آتش گشوده زه زده ميدان گرفته بود
و دم بود تا كه من
فرياد آورم كه منستم
سر نا كشيده
نا خوانده يك سرود

در دستهای دوست شكستم (۱)

چیزی که به شعر سیاوش کسرائی ارزش و امتیاز خاصی می
بخشد پایداری مفرد و امید بی تردید وی به بهروزی آینده است و بقول
عبدالله علی دست غیب ۰۰۰ در دوره ای که مرگ اندیشی بیزاری از زندگی
و پوچ دانستن همه چیز، باصطلاح مد شده است کسرائی میتواند با بیان
شعر آینده تابناکی را که خواهد آمد و باید بیاید برای ما صادقانه
مجسم سازد.

در کاوش بیایی لبها و دستهاست

کاین نقش آدمی

بر لوحه زمان

جاوید میشود •

این زره زره گرمی خاموش وارها

یک روز بی گمان

سر میزند ز جایی و خود شید میشود • (۱)

هنرمند واقعی وجدان بیدار اجتماع است که حوادث عصر و آنچه

که با سر نوشت مردم سرو کار دارد در درون خود تجزیه و تحلیل کرده

و روی آنها قضاوت میکند و بجاعانه حکم میدهد • حکم او حکم زیبای

هنری است که در روح و وجدان مردم تاثیر و نفوذ میکند و برای

آیندگان باقی میماند •

و بدون تردید میتوان گفت سیاوش کسرائی این مقام را بدست

آورده است •

قطعه سحر آسای " با دماوند خاموش " صحنه ایست از اندیشه های

اجتماعی و قضاوتهائی که هنرمند در دنیای درون خود با آنها مشغول است •

کوه که زبان ندارد در سکوت قونها فورفته است چرا مردم که زبان

دارند مانند کوه سکوت کرده اند؟ " سکوت سوخت ریشه های حرف

بیشتر گشته را " •

سلام ای شکوهمند!

سلام ای ستیغ صبح خیز سر بلند

ببال و بیال و دره ها و دامنت درود

تن تهمنی و قلب آهنینت استوار

در شتی ات بجای بی گزند

به بزم شامگاهیت، فواز قله ها

ستایش ستارگان همیشگی

تولد سحر درون پرده های مه میان بازوان تو،

مدا م

بسیج دودمان لاله های سر کشت

پناه سنگهای سخت، دلپسند.

غریو مرغک غریب در غروب از تو دود

غم از تو دود ای غرور

نشاط آبشارها ترا.

ستیز آب و آبکنند

ستون و صخره ات بهر کنار گوشه سنگر امید

دل تو باغ خار بوته های رنگ رنگ

گل طلای آفتاب تو

هماره پیر نوید و نوشخند

دل‌ گرفته همچو ابرهای بار دار تو

که با تو گفتگو مراست

بکوهپایه‌ها کسی نامنده تا غمی به پیش آورم

بمن بگو که آشیانه عقابها کجا است؟

به تنگ در نشستیم بچندها

شب برهنه بی ستاره ماند

نگاه و دست ما تهی

سکوت سوخت ریشه‌های حرف سبز گشته را

بگو بگو که گاه گفتن تو در رسید

تو با زبان شعله ریز و واژه‌های سنگیت بگو

که سخت تر شبی است

که سرد تر شبی است از شبان دیر پای ما

بگو دهان ز گفتگو میند (۱)

اگر " دماوندیه " ملك الشعرا بهار را بیاد بیاوریم

ای دیو سپید پای در بند

ای گنبد گیتی ای دماوند

...

از آتش آه خلق مظلوم

وز شعله کیسفر خداوند

برکن ز بن این بنا که باید

از ریشه بنام ظلم برکنند (۱)

آنوقت خواهیم دید مضمون این دو قطعه عالی که بفاصله تقریباً ۴۰ سال

سروده شده و لبریز از خشم و درد اجتماعی است بسیار شبیه به هم است

یعنی هر دو شاعر از کوه دماوند که پایتخت و وطنشان را در دامن گرفته

طلب میکنند که در برابر ظلم سکوت نکنند و بنای ظلم را ریشه کن

سازند. بهار این مطلب را در قصیده ای با کلام محکم خود بیان میکنند

اما کسرائی آن را در قالب عروض آزاد با توصیفهای تازه شاعرانه

نشان میدهد.

اصولاً قدرت تخیلات شاعرانه این سخنور و هنر توصیفی و ترسیمی

او ستایش آور است. کسرائی چه در اشعار کوتاه و چه در منظومه های

خود توانسته است چهره ها و صحنه های تازه ای در شعر معاصر پدید

آورد که همیشه زنده خواهند بود.

قطعات "رقص ایرانی" "بند باز" "دقتر" "شالیکار" ۶

و بالاخره داستان منظوم "آرش کمانگیر" نمونه های برجسته از این گونه

آثار اوست.

داستان پهلوانی و فداکاری « آرش » که از اوستا سرچشمه می
گردد طی قرنهای متمادی نظر شاعران و مورخان ایران را بخود جلب
کرده است.

فردوسی در شاهنامه از « آرش » چنین یاد میکند

چو آرش که بردی بفرسنگ تیر

چو پیروز قارن پل شیر گیر (۱)

(عده ای هم میگویند که آرش فردوسی بجز آرش کمانگیر بوده

است)

نظامی مینویسد :

این زند لاف کایرجی گهرم

وان بدعوی که آرشى هنرم (۲)

۱) شاهنامه فردوسی - توسط سعید نفیسی - جلد نهم مطبعه بروخیم تهران

۱۳۱۴ صفحه ۲۹۲۶

۲) نظامی گنجوی - هفت پیکر باهتمام و حید دستگردی - تهران ۱۳۱۹

صفحه ۱۲۸

ما نام آرش کمانگیر را در ویس و رامین ، فخرالدین گرجگانی نیز

در این سلور می‌شنویم .

اگر خوانند آرش را کمانگیر

که از ساری براو انداخت یک تیر

تو اندازی بجان من بگوراب

همی هر ساعتی صد تیر پرتاب (۱)

برای اینکه آرش را بهتر بشناسیم ، سرگذشت او را از اسناد

تاریخی عینا نقل می‌کنیم .

« میان ایران و توران سالها جنگ و ستیز بود . در نبردی که

میان افراسیاب تورانی و منوچهر شاهنشاه ایران در گرفت ، سپاه ایران در

مازندران به تنگنا افتاد . عاقبت دو طرف باشتی رضا دادند و برای آنکه

مرز دو کشور روشن شود و ستیزه از میان برخیزد ، پسند یافتند تا از

مازندران تیری بجانب خاور پرتاب کنند . هرجا تیر فرود آمد همانجا مرز

دو کشور باشد و هیچیک از دو کشور از آن فراتر نروند .

تا در این گفتگو بودند فرشته زمین « اسفندار مز » پدیدار

شد و فرمان داد تا تیر و کمان آورند و آرش را حاضر کردند . آرش

در میان ایرانیان بزرگترین کماندار بود و به نیروی بیمانندش تیر را

دور تر از همه پرتاب میکرد .

فرشته زمین به آرش گفت تا کمان بردارد و تیری بجانب خاور

(۱) داستانهای ایران باستان . نگارش احسان یار شاطر . تهران ۱۹۵۸ صفحه ۵۷

پرتاب کند . آرش دانست که پهنای کشور ایران به نیروی بازو و پش تیر او بسته است و باید توش و توان خود را در این راه بگذارد . پس برهنه شد و بدن خود را به شاهنشاه و سپاهیان نمود و گفت " به پینید که من تندرستم و نقصی در تن ندارم . اما میدانم که چون تیر را از کمان رها کنم همه نیرو با تیر از تنم بیرون خواهد رفت و جانم فدای ایران خواهد شد " .

آنگاه آرش تیر و کمان را برداشت و بر قله کوه دماوند برآمد و به نیروی خدا داد تیر را از شست رها کرد و خود بی جان بر زمین افتاد .

هرمزد ، خدای بزرگ به فرشته باد فرمان داد تا تیر را نکهبان باشد و از آسیب نگهدارد . تیر از بامداد تا نیمروز در آسمان میرفت و از کوه و دره ودشت میگذاشت .

نیمروز در کنار چیحون بر ریشه درخت گردویی که بزرگترین آن در عالم نبود نشست . آنجا را مرز ایران و توران قرار دادند و هر سال بیاد آنروز جشن گرفتند .

گویند جشن " تیرگان " که در میان ایرانیان باستان معمول بود ، از اینجا پدید آمد . (۱)

سیاوش کسراشی ، آرش را از ژرفای تاریخ و اساطیر ایران بیرون آورد و منظومه حماسی " آرش کمانگیر " را در وصف این قهرمان مبین پرست نوشت .

(۱) داستانهای ایران باستان . نگارش احسان یار شاطر . تهران ۱۹۵۸ صفحه ۱۱ و ۱۲

نخستین سطرهای منظومه ظاهرا توصیف طبیعت است. اما در حقیقت

اضطراب و انتظار و دشواریهای نسل جوان امروز ایران را نشان میدهد.

• برف می بارد.

• برف می بارد بروی سنگ و خارا سنگ.

• کوهها خاموش.

• درهها دلتنگ.

درهها

راهها چشم انتظار کاروانی با صدای زنگ. (۱)

در تاریکی و سرما، شاعر به کلبه روشنی که فراز تپه ای

واقع شده، داخل میشود. (شاید این کلبه روشن، تاریخ گذشته ایران باشد)

درون کلبه، عمو نوروز در کنار آتش نشسته و برای بچه ها قصه میگوید.

(شاید هم عمو نوروز - این پیر پرتوان بخشنده مظهر مردم ایران است که

پیام آورد روز نو و سازنده داستانهای قهرمانی میباشد.)

• عمو نوروز میگوید:

• زندگی زیباست

• آسمان باز

• آفتاب زر

• باغهای گل

• دشتهای بی در و پیکر

•••••

بوی خاکِ عطر باران خورده در کهسار

خواب گندم زارها در چشمه مهتاب.

آمدن، رفتن، دویدن

عشق و رزیدن .

در غم انسان نشستن .

پا بپای شادمانیهای مردم پای کوبیدن

کار کردن، کار کردن

آرمیدن

بی تکان گهواره رنگین کمان را

در کنار بام دیدن (۱)

زندگی آتشکده جاویدی است که گرمی و روشنی آن از نیروی عشق

و کار آفریننده انسان سرچشمه میگیرد .

. . . .

زندگی آتشکهی دیرنده پا برجاست .

گر بیفروزش، رقص شعله اش در هر کران پیداست .

و رنه خاموش است و خاموشی گناه ماست .

زندگی را شعله باید برفروزنده .

شعله ها را همیشه سوزنده ،

چنگلی هستی توای انسان .

چنگل ای روئیده آزاده

آفتاب و باد باران برسرت افشان •

جان تو خرمتر آتش

سر بلند و سبز باش ای چنگل انسان •

از اینجا داستان آرش کمانگیر - این آتش جاوید آغاز میشود •

روزگار تلخ شکست بود و سپاهیان پیروز توران در ایران ترکتازی

میکردند • " مرزهای کشور همچو سرحدات اندیشه ، بی سامان بود و زندگی سرد و

ننگ آلود "

کسراعی با مهارت فراوان ، صحنه شکست و وضع آشفته مردم را

تصویر میکند •

•••

توس بود و بالهای مرگ •

کس نمی جنبید ، چون بر شاخه برگ از برگ •

سنکر آزادگان خاموش •

خیمه گاه دشمنان پر جوش •

هیچ سینه کینه ای در بر نمی اندوخت •

هیچ دل شهری نمیورزید •

هیچ کس دستی بسوی کس نمی آورد •

هیچ کس در روی دیگر کس نمی خندید •

باغهای آرزو بی برگ •

آسمان اشکها پر بار

گر مرو آزادگان در بند .

روسپی نامردمان در کار ...

دشمن افسون تازه ای اندیشید و گفت پرواز تیری از فراز کوه

البرز مرز ایران را تعیین خواهد کرد .

لشکر ایرانیان در اضطرابی درد آور .

دود و وسه سه به پچ پچ گرد یکلدیگر .

کودکان بر بام

دختران بنشسته بر روزن

مادران غمکین کنسار در .

آه ، کوپازوی پولادین و کوسر پنجه ایمان ؟

شاعر برای یافتن این «بازوی پولادین» بین مردم می‌رود و بالاخره

آرش- «فرزند رنج و کار» را از میان آنها پیدا میکند . آرش کمانگیر قهرمان

تک رو و تنها نیست ، موجی است از دریای بیکران مردم .

خلی چون بحری برآشفته ،

بجوش آمد .

خروشانش شد

به موج افتاد .

برش بگرفت و مردی چون صلف ،

از سینه بیرون داد . (۱)

آرش وابستگی خود را ب مردم چنین بیان میکند :
" در این پیکار ،

در این کار

دل خلقی است در مشتم

امید مردمی خاموش هم پشتم .

هزاران چشم گویا و لب خاموش

مرا پیک امید خویش میدادند

هزاران دست لرزان و دل پر جوش

گاهی میگفتم ، که پیش میراند " (۱)

آنکاه آرش بر سر دوراهی مرگ و زندگی قرار می گیرد . او

فرا رسیدن لحظه ایوا درک میکند که بایستی با خون خود داغ ننگ شکست را

از چهره نسل خود و نسل های آینده بزداید . قدرت معنوی آرش و عظمت روح

او در سوگندش طنین انداز است .

دروود ای واپسین صبح ، ای سحر بدرود

که با آرش ترا این آخرین دیدار خواهد بود .

به صبح راستین سوگند ،

به پنهان آفتاب مهر بار پاک بین سوگند .

که آرش جان خود در تیر خواهد کرد ،

پس آنکه بی درنگی خواهدش افکند . (۲)

اما آرش مانند هر انسان دیگری از مرگ بیزار است . برای او

بسیار دشوار است که از مردمی که دوست دارد و دوستی دارند جدا شود .
کسراشی مانند يك روان شناس ماهر حالات پسیکولوژیک قهرمان خود را نشان
میدهد . مردن حتی برای قهرمانان آسان و ~~ساده~~ نیست . اما آنها مرگ را
بنام پیروزی زندگی در آغوش میکشند . آرش میگوید :

دلم از مرگ بیزار است .

که مرگ اهرمن خو آدمیخوار است .

ولی آندم که زاندوهان روان زندگی تار است ،

ولی آندم که نیکی و بدی را گاه پیکار است ،

فرو رفتن بگام مرگ شیرین است .

همان بایسته آزادگی این است . (۱)

بالاخره آرش کمانگیر جان خود را در ترکی می نهد و آن را

چون تیری بسوی هدف میفرستد . تیر در ساحل رود جیحون بر درخت گردویی

فرو میاید . مرز ایران تعیین میشود . وطن نجات می یابد و ایرانیان سر

بلند میگردند .

از آنروز سالها و قرنها گذشته است . اما صدای آرش همچنان

در کوه البرز پژواک وار پیچیده و مردم را از نشیب و فراز راه ها آگاه

می سازد .

در پایان منظومه ، سپاوش کسراشی ، خواننده را از ژرفای

افسانه کهن بیرون آورده بزندکی معاصر بر میگرداند . هنوز برف می بارد و

کوه ها و دره ها خاموش و دل‌تنگند . هنوز راه ها چشم انتظار زنگ کاروان است . بچه ها خفته اند و عمو نوروز بیدار نشسته است . و شاعر آتشدان را روشن میکند .

داستان آرش کمانگیر را میتوان يك حماسی رمانتيك انقلابی نامید .

اگر مضمون آن افسانه آمیز نبود ، احتمال میرفت کسه به کسراشی ایراد گرفته شود که عمو نوروز در حالیکه دارد برای بچه ها قصه میگوید چگونه میتواند گفتار آرش را با این فصاحت و نفوذ بیان کند و آیا این غیر طبیعی نیست؟

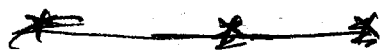
اما ابهت و عظمت آرش بر هرچه جزاوست سایه افکنده و خواننده

را چنان مجذوب و مسحور کرده است که حتی عمو نوروز را از یاد میبرد ، تا لحظه ایکه شاعر باز او را ^{مهر داد} بصرحه میآورد .

آرش ، شعله فروزانی بود که سوخت تا بدیگران گرمی و روشنی بخشد . بقول به آذین " مرگ او هم تأیید است . مرگ او از در باز خرید است . بهای زندگی است که باید پرداخته شود . " (۱)

" حماسه آرش " از مهر داد اوستا که بر اساس همان سرگذشت افسانه‌ای

آرش است با مقایسه با " آرش کمانگیر " سیاوش کسراشی از هر حیث در سطح پائینتری قرار دارد و مجله فردوسی (ابان ۱۳۴۴) بهمین مناسبت " آرش سیاوش کسراشی را سپاهی مرد آزاده " و " آرش اوستا " را رنگ باخته و دلسرد مینامد . سیاوش کسراشی با ایجاد " آرش کمانگیر " راهی را که نیمه‌ی پوشیج و عشقی در منظومه نکاری معاصر باز کرده اند ، پیروزمندانۀ ادامه داد .



وزن عروض آزاد و قافیه بندیهای آزاد به شاعران امکان داده که
برای توصیف قهرمان داستان و جریانهای زندگی او، آزادانه تر گفتگو کند.
ضمناً این شکل شعری، اثر را از یکنواخت بودن آهنگ گفتار که با دگرگونی
حالات و حوادث منافات دارد، حفظ میکند.

اساساً سیاوش کسراعی به وزنهای نیمایی شعر میگوید و حتی دو
بیتی های پی هم را هم کمتر بکار میبرد. باید گفت تمایل او نسبت به
آزادی شکل شعری بیش از نادر بود است.

منظومه " هنگام هنگامه ها "ی او شعر آزاد بی وزن و قافیه ای

است که از یکطرف خواننده را با پرواز اوج گرفته اندیشه های اجتماعی و
فلسفی وی که پخته تر و ژرفتر از پیش شده آشنا میکند و از طرف دیگر
نشان میدهد که سیاوش کسراعی هم از موجی که در سالهای اخیر به هواداری
شعر بی وزن و قافیه یا نثر آهنگدار در ایران برخاسته، برکنار نمانده
است.

...

ای انسان

ترا شایسته چنانست که

پرستار ز یست نورس

در سیاره های آسمان باشی

نه قصاب کودکان سیاه و زرد

در قلب گرم زمین

پسرنده نور

در کدام مشت بسته زندانی است

و فلز آفتاب

در خون چه کسانی زنگ میخورد

طلوع کن ای خورشید سیاه خشم

و ما را

در زیر چتر دردمند خویش

فراهم آر

...

از مرز کهنگی میگذری

هستادار

که قرن تازه ای

بزر پایت کشیده میشود

دگر گونی

با کوره گداخته اش در غلیبان

شکافته لب و دهانه گشوده

چشم بر تو

...

- ۱۹۸ -

یکسر تمام شب را

جار می زنند

که آفتاب برآمد

و آنگاه

خورشیدی را که با گل پخته

ساخته

و بر بام مغرب آویخته اند

مینمایانند

تا نماز گران مهر

قبله روشنی را فراموش کنند

کاکل خورشیدشان بچنگ آر

و بیک سیلی

لعاب از رخساره اش بریز

چه ما به کهکشان میرویم

که مادر خورشید است

و فرزند آرزو

(۱) همواره از انسان بلند قامت تراست

درباره سادس کرانی - این ترنم بیارز و بی ریخته دوران ما، ایستی تحقیقات در دوران هم جانی
بعین آید که این نقاشی گوئی آن
X X X X X X
از آن است

(۱) "بادماوند خاموش" صفحه ۹۷ / ۷۲

هوشنگ ابتهاج " سایه " از سال ۱۹۴۶ که " نخستین نغمه ها " یس

را انتشار داد شهرت شاعری خود را بدست آورد . از آن پس " سراب "

(۱۹۵۱) ، " سیاه مشق " (۱۹۵۳) ، " شبگیر " (۱۹۵۴) ، " زمین "

(۱۹۵۶) و " یلدا " (۱۹۶۵) را بدوستان شعر هدیه کرد .

در صفحات این مجموعه ها شاعر پرشوری را میبینیم که از یکطرف

زنجیرهای طلائی سنن و قواعد شعر کلاسیک را بدست و پای استعداد خود

بسته و بدنبال استادان سخن به غزل سرائی می پردازد . اشعار اولیه او و

بویژه مندرجات " سیاه مشق " از این گونه است .

از طرف دیگر با هنرمند تازه جوئی آشنا میشویم که تلاش دارد

در دنیای تغییرات و تحولات بزرگ با استعداد درخشان و طبع کاوشگر خود

به هد فهای ^{بلند} ~~دین~~ ، اجتماعی و ادبی ، برسد و شخصیت هنری مستقل و ممتازی

شود . اکثر محتویات " شبگیر " ، " زمین " و " یلدا " چنین است .

قطعات " بهار غم انگیز " ، " فردا " ، " زمین " ، " بردگی " ،

" بوسه و اشک " و غیره نشان میدهد که شاعر با دردها و نیازمندیهای

جامعه خود آشنا و شریک است و از آنهم پا فواتر گذاشته به سر نوشت

انسان بطور کلی می اندیشد و برای بیان عقاید و افکار مترقی خود شکلهای

تازه شمیری و تعبیرات و تصویرات نو بکار میبرد . مثلا " زمین " را

بشکل پهلوان نیرومندی تصویر میکند که هزاران سال در برابر آفات طبیعت

و دگرگونیها ایستادگی کرده و همیشه سخاوتمند و پایدار است و میخواهد

انسان فرزند زمین هم چنین باشد .

ای مادر ، ای زمین

امروز این منم که ستایشگر توام

از تست ریشه و رگ و خون و خروش من

فرزند حقگزار تو و شاکر توام .

...

بس روزگار گشت و بهار و خزان گذشت

تو ماندی و گشادگی بی کرانه ات

توفان نوح هم نتوانست شعله کشت

از آتش گداخته جاودانه ات .

هر پهلوان بخاک رسید ست پشت او

غیر از تو ای زمین که در این صحنه ستیز

ماندی بجای خویش

پیوسته زورمند و گرانسنگ و استوار

...

ای بس که تازیانه خونین برف و باد

پیچیده دردناک

بسر کرده زمین

ای بس که سیل کف بلب آورده عبوس

جوشیده سهمناک بر این خاک سهمگین
زان گونه مرگبار که پنداشتی دریغ
دیگر زمین همیشه تهی مانده از حیات
اما زمین همیشه همانگونه سخت پشت
بیرون کشیده تن
از زیر هر بلا
و آغوش باز کرده بلب خند آفتاب
ز دین و پر سخاوت و سر سبز و دلگشا
بگذار چون زمینی
من بگذرانم این شب توفان گرفته را
آنکه به نوشند گهر بار آفتاب

پیش تو گسترم همه گنج نهفته را (۱)

شعر " بردگی " تصویر زنده ای است از تلاش و جوش طبیعت
برای شکفتن و بارور شدن اما در پس آن تصویر، زندگی جوشان و خلاق
انسان و کوشش جاوید او برای خوشبخت زیستن توصیف میشود *

...

پر ز عطش ریشه های زنده سرکش

چنگ فرو میبرند در جگر خاک

قلب زمین میزند ، ز جنبش رستن

با طپش پسر شتاب خون طربناک

...

در دل هر دانه ای ز شوق شکفتن

رقص دل آویز ناز میشود آغاز

گوئی در باغ آفتابی جانس

آمده ناگه هزار مرغ به پرواز

...

راه گشایان بذرهای نهانی

گر شده از زیر سنگ ، ره بگشایند

نازک جانان سبز پوش بهاری

رقصان ، رقصان ز خاک و خاره برآیند

جوشش آن رنگ و بو که در تن ساقه است

تا نشود گل ز کار باز نماند .

شیره خورشید در رگش به تکاپوست

تا که چو رنگین کمان شکوفه افشاند

اینک ای باغبان ، شکوفه شکفتن

ساقه جوانه زد و جوانه ترک خورد

شاخه خشکی که در تمام زمستان

زندگیش را نهفته داشت گل آورد . (۱)

در ۱۰ - ۱۳ سال اول پس از جنگ که ده ها هزار زن و مرد ایرانی
در گوشه و کنار کشور برای آزادی و استقلال و صلح بمبارزه برخاسته بودند
و پیکارهای آنها علیه ارتجاع و امپریالیسم آکنده از قهرمانیها و پیروزیها
بود ، " سایه " شعر " فردا " را سرود .

می خوانم و می ستایمت پرشور .

ای پرده دلفریب رویا رنگ ،

می بوسمت ای سپیده گلگون

ای فردا ، ای امید بی نیرنگ .

...

در سینه گرم تست ای فردا

درمان امیدهای غم فرسود

پایان شکنجه های خون آلود

ره می سپریم همره امید ،

آگاه ز رنج و آشنا با درد .

یک مرد اگر بخاک می افتد ،

بر می خیزد بجای او صد مرد .

این است که کاروان نمی ماند . (۲)

«سایه» توانست در این شعر خود روحیه و رزم و آرزوهای نسل معاصر

خود را که برای تعیین سرنوشت آزاد در يك دوره معین تاریخی بمبارزه بر-
خاسته بود بروشنی منعکس سازد.

باید گفت که هوسنگ ابتهاج علاوه بر اینکه سراینده يك سلسله

اشعار محکم و پر شور اجتماعی است، هنرمندی است طبعاً غزل سرا و اشعار
عاشقانه او کربه شیوه شعر نو نوشته شده از اصالت و زیبایی کامل برخوردار
است. مثلاً در قطعه «آزار» بجای آنکه از معشوق و عشق و آزار با کلمات
عمومی و کلی گفتگو کند در يك صحنه لطیف شاعرانه آنها را نشان میدهد و
توصیف و نقاشی میکند و این توصیف تازه است. معشوق دیگر لیلی و شیرین
و شمع نیست دختری است مثل گل نیلوفر در شب مهتاب.

دختری خوابیده در مهتاب

چون گل نیلوفری بر آب

خواب میبیند که بیمار است دلدارش

وین سیه رویا شکیب از چشم بیمارش

باز می چینیید

می نشیند خسته دل در دامن مهتاب

چون شکسته بادبان زودقی بر آب

می کند اندیشه با خود

از چه کوشیدم بازارش

وز پشیمانی سرشکی گرم

میدرخشد در نگاه چشم بیدارش

•••

روز دیگر باز چون دل داده

میماند بسراه او

روی میتابد ز دیدارش

می گریزد از نگاه او

باز میکوشد بآزارش (۱)

« احساس » نیز غزل عاشقانه ایست کوتاه و پر معنی با تشبیه و

تصویر تازه - معشوق مرواریدی است بگردن دیگران .

بستم

صدف خالی يك تنهائی است

و تو چون مروارید

گردن آویز کسان دگری (۲)

موضوع ده ها غزل « سیاه مشق » که بسبك و سنت کلاسیك گفته

شده ، در این يك غزل نو جمع است . و اصولا میتوان گفت که سایه در پرتو

آزادیهائی که نصیب شعر نو شده و خود وی یکی از نمایندگان برجسته آن

میباشد که شخصیت هنری خویشرا یافته است . اشعاری که از او مثال آوردیم

و آثار فراوان دیگر وی در قالب عروض آزاد است با تعبیرات و تشبیهات تازه شاعرانه .

x x

x

احمد شاملو " بامداد " شاعر نوپرداز و سر سلسله آن سخنوران معاصر است که طرفدار آزادی کامل فوم و مضمون شعر میباشد . این گروه شاعران بیروان با اصطلاح جناح چپ نظرات و عقاید استتیک نیما یوشیج اند که شعر آزاد بی وزن و قافیه میگویند و تصورات و تعبیرات شاعرانه آنها غالباً پیچیده و بغرنج است و اگر از بامداد و فروغ فرخزاد سخن رود ، باید گفت کار آنها بدعت و اصالت دارد ، اما ضمناً اشعار بی وزن و قافیه با افکار سود رآلیستی سردرگم و مبهم که احیاناً اگر معنی و مفهومی داشته باشد ، مرگ اندیشی و بیزاری از زندگی است از طرف گروه شاعران چپ رو ایران بسیار به چاپ میرسد .

احمد شاملو در کتابهای " باغ آینه " و " آیدا در آینه " گاه در قالب عروض آزاد شعر میگوید و بیشتر به شعر بی وزن و قافیه گرایش دارد . خدمت بزرگ او به شعر معاصر فارسی عبارت است از احیاء فولکلور ملی ایران در شعر . اشعار و منظومه های فولکلوریک او در نوع خود بی نظیر است . چه از یکطرف سادگی و خوشاهنگی شکل و وزن اشعار فولکلور را حفظ کرده و از طرف دیگر موضوعهای زندگی معاصر را در آن قالب های ظریف

رنگارنگ گنجانده است. زبان این اشعار لفظ گفتگوی توده های مردم ایران است که قوئهای متمدنی با همان زبان قصه ها و ترانه های سحر انگیز خود را ساخته و برای یکدیگر نقل میکرده اند و سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل میساخته اند.

بامداد با صمیمیت و ظرافت شاعرانه و بوسیله تصویرهای خیال پرورد و غم انگیزی که ویژه قصه ها است در منظومه های " پریا " و " قصه ننه دریا " دردها و آرزوهای مردم و محیط خود را توصیف میکند.

پرسنازهای این داستانها ظاهرا خیالی و فانتاستیک اند. اما در حقیقت آنها نمونه انسانهای اسیر ستمکش یا جبار و ستمگری هستند که در اطراف شاعر زندگی میکنند و همیشه روی محبت شاعر بطرف توده هائی است که تشنه و جویای آزادی و عدالت اند.

یکی بود

یکی نبود

زیر گنبد کبود

سه تا پری نشسته بود

زار و زار گریه میکردن پریا

مثل ابرای باهار گریه میکردن پریا

« قصه دخترای ننه دریا » مانند « پریا » درست با همان کلمات

آشنای قصه های ایرانی آغاز میشود .

یکی بود یکی نبود

جز خدا هیچی نبود .

و بلافاصله يك زندگي بی رونق مه آلود ، با بیانی کوتاه و

روشن توصیف میشود .

زیر این طاق کبود

نه ستاره ، نه سرود

و سپس « عمو صحرا » که شاید ^{چهره‌ای از وطن ناعم} است روی صحنه میاید

عمو صحرا تو پولی .

با دو تا لب گلی

چپش خالی و سرد

دلکش دریای درد

...

عمو صحرا . پسران کو؟

- لب دریان پسران -

دخترای ننه دربارا خاطر خوان پسران

...

تنشون خسته کار

دلشون مرده زار

دستشون پینه ترك

لباسا شون غسك

...

پاها شون لخت و پتی

كج كلاشون نمدي

...

توی دریای نمود

مریزن اشگان شور (۱)

می خونن - آخ که چه دلدوز و چه دلسوز میخونن ...

کمی بعد " پسرای عمو صحرا " که شاید کنایه از مردم هم میهن

شاعر باشند به گفتگو میایند .

• کوره ها سرد شدن •

• سبزه ها زرد شدن •

• خنده ها درد شدن •

...

دیگه از شهر سرود

• تک سواری نیما

• برکت از کومه رفت

• رستم از شاهنومه رفت

• دیگه دل مثل قدیم عاشق و شیدا همیشه

• تو کتابم دیگه اونجور چیزا پیدا همیشه

• نه امیدی • چه امیدی؟ بخدا حیف امید

• نه چراغی • چه چراغی؟ چیز خوبی همیشه دید؟

• نه سلامی • چه سلامی؟ همه خون تشنه هم

• نه نشاطی • چه نشاطی؟ مگه راهش میده غم؟ (۱)

و بالاخره دخترهایی که ^{چای} آبهای دریا هستند و باز بطور مشروط

میشود گفت نمودار مفاهیم آزادی و امیدواریند به پسران عمو صحرا که عاشقان

آنها میباشند همدار باش میدهند

راز عشقو سر صحرا نریزین

اشکتون شوره ، تو دریا نریزین

اگه آب شور بشه دریا بزمین " دس " نمیده

ننه دریا دیگه ما را بشما پس نمیده

...

مگه دیفار خزه موش نداره

مگه موش گوش نداره

موش دیفار، ننه دریارا خبردار میکنه

ننه دریا کج و کوچ

بد دل و لوس و لجوج

جادو در کار میکنه

...

نعره موج بلا

میره تا عرش خدا ...

...

ننه دریای حسود

کرده این آتش و دود (۱)

در این منظومه دو جنبه برجسته وجود دارد • یکی تصویر ماهرانه

از محیطی که شاعر خواسته نشان بدهد محیط پر از برق بلا و طبل آتش

پر از اشک و غم •

غمشون سنگ صبور

نگاشون خسته و دود

تو سیاهی سوت و کود

گوش میدن به موج سرد

می ریزن اشکای شور

توی دریای نمور

جم جمك برق بلا

طبل آتش تو هوا • (۱)

و دیگر صدای اعتراض و انتقادی است که حس مبارزه جوئی را

برانگیخته و به اثر روح و نیرو میدهد •

دلا از غصه سیاس

آخه پس خونه خورشید کجا س؟

•••

مگه روزه بخدا هیچکی به تاریکی شب تن نمیده •

موش کورم که میگن دشمن نوره، به تیغ تاریکی گردن نمیده •

قفله - بازش میکنم

قهره - نازش میکنم • (۲)

احمد شاملو بامداد از شکل و زبان قصه ها و افسانه های ملی

ایران برای بیان افکار نو و مضمونهای مترقی تازه، به بهترین وجه استفاده

کرد و زیبایی و غنای قالب و محتوی ادبیات شفاهی را در پیکر شعر معاصر

فارسی ریخت • نوآوری هنرمندانه او هم در همین است •

× × ×

(۱) "باغ آینه" صفحه ۱۲۷

(۲) " " " ۱۲۱

اگر در نیمه اول قرن ما تنها يك شاعره برجسته -

پروین اعتصامی - از میان زنان برخاست که توانست در ردیف بهترین

شاعران در تاریخ ادبیات ایران جایگزین شود - پس از جنگ جهانی

دوم دانشجویان پروین بچندین تن رسیدند فروغ فخرزاد، سیمین بهبهانی،

شهناز اعلامی، پروین دولت آبادی، میمنت میر صادقی "آزاده" و

گروهی دیگر.

این بانوان سخور از لحاظ جهان بینی - درجه استعداد و سبك

نویسندگی با یکدیگر متفاوتند ولی رویهمرفته آثار ارزشمند آنها موفقیتی

است برای ادبیات معاصر ایران.

سیمین بهبهانی شاعره با استعدادی است که با اشعار فراوان

خود در مجموعه های "سه تار شکسته" و "جای پا" و

"چلچراغ" و آثار دیگری که در مطبوعات انتشار میدهد شهرت فراوان

بدست آورده است.

سیمین از دوران کودکی در محیط شعر و ادب بزرگ شده ، در انجمن ادبی دانشوران که هر هفته توسط خانواده او در تهران تشکیل میشد، اشعار خود را که غالباً غزل بوه میخواند ، آشنائی و تمرین او در شعر کلاسیک از یکطرف زبان شعری را استوار ساخت و از طرف دیگر سخت او را تحت تاثیر قرار داد . چنانکه تا امروز هم سیمین کار غزلسرائی به سبک قدما را ادامه میدهد .

قسمت دیگر اشعار سیمین بهبهانی که بنظر ما ارزش بیشتری دارد قطعاتی است با مضمونهای اجتماعی و فرمهای نسبتاً تازه که شاعر بنام حق و عدالت سخن میراند .

...

دیدم آن بهلوان که چندین بار
زیر بار شکنجه رفت از هوش
لیک آرام و شادمان جان داد
مهر نگشود از لب خاموش .

...

دیدم آن دوستان که جان دادند
زیر زنجیر با هزار امید .
دیدم آن دشمنان که رقصیدند ،
در غرای دلوان رشید .

همنفس، همنفس مشو نزدیک

خنجرم آبداده از زهرم

اندکی دور تر که سر تا پا

کینه ام، خشم سر کشم، قهرم *

خنجرم خنجرم که تیزی خویش

بر دل خصم تیره بنشانم *

آتشم، آتشم که آخر کار

خر من جود را بسوزانم * (۱)

«دیدار» شعری است که پایداری مبارزان را می ستاید *

ترا میدانم ای همگام دیرین

که چون کوه گران و استواری

نه از طوفان غمها می هراسی

نه از سیل حوادث بیم داری

غرووی در جیبشت میدرخشد

نگاهت را فروغی از امید است *

تو میدانی بهر جای و بهر حال

شب تاریک را صبحی سپید است * (۲)

قطعات «هدیه نقره»، «معلم و شاگرد»، «سرود نان»
و غیره شرح عذابها و امیدهای محرومان گمنام جامعه است که شاعر آنها را

(۱) «جای پا» سیمین بهبهانی تهران ۱۳۳۵ صفحه ۱۸

(۲) همانجا صفحه ۳۰

«چهره های واقعی» مینامد و با دلسوزی و چاره اندیشی بسراغ آنها می‌رود.

...

دیده ام آن کارگاه تیره را

با فضای تنگ دود آلود او

گوئی از سوزاندن جان کسان

رنگ دارد نفوت آلود دود او

...

دیده ام آن قطره خونی که ریخت

بر درخشان نقره ای، از سینه ای

پاره ای دل بود و خونس کرده بود

بیم فودائی، غم دوشینه ای

من در این نقش و نگار دلفویب

راز تلخ زندگانی دیده ام

چشمهای خسته از اندوه و رنج

چهره های استخوانی دیده ام (۱)

میتوان گفت سیمین بهبهانی در این قسمت از اشعار خود ادامه دهنده

کار پراج پروین اعتصامی میباشد.

همقلم دیگر پروین اعتصامی شهناز اعلامی است که در باره پروین

اثر تحقیقی ارزنده ای نوشته و خود شاعره با استعدادی است که پروین وارث

ستایشگرا خدا نه‌ای زحمتکش کار آفرین است * اعلامی با درک عمیق مسائل اجتماعی،
هنر خود را در خدمت جامعه گذاشته و صدای او منعکس کننده درد ها و نبرد ها
و آرمانهای مردم ایران است * برای مثال شعر " چهره دهقان " او را که
نمودار علاقمندی و احساس پر صمیمیت وی نسبت بدهقانان ، باین اکثریت
زحمتکش مردم میهن اوست نقل میکنیم :

من او را دوست میدارم
تمام هر چه زیبائی است در دنیا
در او جستجو
رخس بر جبین * قیاسی باره *
هر جا میرود چون سایه لرزان
میدوم سوش
نگاهش چون دو شمعی مرده
چون ته مانده يك عمر حسرتها
زند سوسو
لبانش خشك ، دستش پینه بسته
روی پشتش خرمی از خار
پایش محکم و رهوار * (۱)

بررسی اشعار شهناز اعلامی این شاعر پرشور و مبارز را بوقتی

واگذار میکنیم که مجموعه اشعارش بچاپ برسد *

----- * * *

بزرگ‌ترین شاعر زمان ۱۸۸۰ -

فروغ فروزاد است *

فروغ در دورانی که همچون دور زندگی کوتاه بود چهار مجموعه

اشعار انتشار داد * " اسیر " (۱۳۳۴ شمسی) ، " دیوار " (۱۳۳۵) ،

" عصیان " (۱۳۳۷) و " تولدی دیگر " (۱۳۴۲) *

نام این کتابها خود معرف بیوگرافی فروغ و دنیای درون و برون

او میباشد * روح پر شرار و بی آرام فروغ اسیری بود که در پس دیوار

مشغولات اجتماعی عصیان کرد و در آن عصیان تولدی دیگر یافت *

شعر فروغ پیمانه صبر و سکوت نسل جوان ایران است که لبریز شده

و آتش گرفته است * فریاد زن ایرانی است که قونها در اسارت و محرومیت

سکوت کرده بود *

عصیان فروغ فروزاد بحد همه آن چیزهایی است که در جامعه گرد

عقب ماندگی و رخوت گرفته است * نفرت و بیزاری او از فساد، از کهنگی ،

از اسارت ، از ظلمت ، از زود ، از تسلیم ، از محرومیت ، تمام اشعارش را

سرشار ساخته *

فروغ جوان در آغاز شاعری راه ابران این سرکشی رهایی بخش را

هنوز تشخیص نداده بود و تصور میکرد که برابری زن و مرد در مسائل

عشقی برابری واقعی است که آزادی زن را تامین میکند * اشعار دو کتاب

" اسیر " و " دیوار " غالباً در اطراف همین موضوعها است * اما خیلی

زود فروغ ، شعرش را بمسائل ژرفتر اجتماعی اختصاص داد * کوشش و کشش دایمی

او بسوی رهایی و روشنایی بی انتهای انسانی است *

عاقبت یکروز

میگیریم از فسون دیده تردید

میترام همچو عطری از گل رنگین رؤیاها

میخزم در موج کیسوی نسیم شب

میروم تا ساحل خورشید (۱)

آتش روح فروغ در شعر او شعله ور است و شاید از این رو است

که او خورشید، روشنی، سوز و گداز، آتش، گرم، داغ، التهاب و نظیر این

کلمات را بسیار بکار میبرد.

دست بردامن خورشید زدم تا بر من

عطش و روشنی و سوزش و تابش بشود (۲)

” بینش ” فروغ و ارتباط او با اشیاء و انسانها و طبیعت کاملا

تازه است و موفقیت او در آنست که برای انتقال این بینش ویژه خود بدیگران

طرز بیان و شیوه نگارش تر و تازه و مناسب یافته است.

برای اثبات این نظر بهتر و آسانتر آنست که قسمتهایی از اشعار

گونه گون او را در زیر نقل کنیم.

از شعر ” روی خاک ”

هرگز آرزو نکرده ام

یک ستاره در سراب آسمان شود

یا چو روح برگزیدگان

(۱)

(۲) ” دیوار ” فروغ فخرزاد تهران سال

همنشین خامش فوشتگان شوم
هرگز از زمین جدا نبوده ام
با ستاره آشنا نبوده ام
روی خاک ایستاده ام
با تنم که مثل ساقه گیاه
باد و آفتاب و آب را
می مکد که زندگی کند
بارود زمیمل
بارود زرد
روی خاک ایستاده ام
تا نسیمها نوازشم کنند (۱)
این فووغ زمینی " در خیابان سرد شب " میگردد و سرود زندگی
خود را میسراید .

...

من پشیمان نیستم
قلب من گوئی در آنسوی زمان جازی است
زندگی قلب مرا تکرار خواهد کرد
و گل قاصد که بر دریاچه های باد میراند
او مرا تکرار خواهد کرد (۲)

فروغ که شریفته عشق و زندگی است مژده " آفتاب میشود " را

میدهد *

نگاه کن که غم درون دیده ام

چگونه قطره قطره آب میشود

چگونه سایه سیاه سرکشم

اسیر دست آفتاب میشود

نگاه کن

تمام هستیم خراب میشود

شراره ای مرا بکام میکشد

مرا باوج میبرد

مرا بدام میکشد

نگاه کن

تمام آسمان من

پس از شهاب میشود

...

تو آمدی ز دورها و دورها

ز سر زمین عطرها و نورها

نشانه ای مرا کنون بزودقی

ز عاجها ما ز ابرها ، بلورها

مرا بپر امید دلنواز من

ببر به شهر شعرها و شهرها - ۱۹۲ - (۱)

در شهر شعرها و شهرها فروغ " به آفتاب سلامی دوباره " میگوید

و در گهواره عشق در سحرگاه شکفتنی های ابدی " تولدی دیگر " میابد .

همه هستی من آیم تاریکی است

که ترا در خود تکرار کنان

به سحرگاه شکفتنی ها و رستن های ابدی خواهد برد

...

دستهایم را در باغچه میکارم

سبز خواهد شد ، میدانم ، میدانم ، میدانم

و پرستوها در گودی انگشتان جوهریم

تخم خواهد گذاشت

...

من

پری کوچک غمگینی را

می شناسم که در اقیانوس مسکن دارد

و دلت را در یک نی لبک جوین

می نوازد آرام آرام

پری کوچک غمگینی

که شب از یک بوسه میمیرد

و سحرگاه از یک بوسه بدنیا خواهد آمد (۲)

فروغ در جایی مینویسد که اشعار بعدی خود را از سرگذشت آن
" پری غمگین " آغاز خواهد کرد . متأسفانه سرگذشت خود او پیش از این
کار پایان یافت . اما میشود حدس زد که راه کار آینده این هنرمند
جوان بطوریکه از " تولدی دیگر " پیداست راه آزادی کامل هنری می بود
آزادی از قواعد وزن و قافیه ، حتی از وزنهای عروض آزاد و قافیه بندی
های تازه آزادی از تعبیرات و سنت های شعر کلاسیک فارسی . آزادی برای
ایجاد چهره های تازه رمانتیک و شاید آزادی از وابستگی هنر به اجتماع .
دنیای درون فروغ - دنیای فراخ شود و الهام و آفرینش است و
و یافتن و ساختن چنین نغمه دل انگیزی - که دستهایم را در باغچه
میکارم تا سبز شود و در گودی انگشتهایم پرستوها تخم گذارند - نصیب
هر شاعری نمیشود .

فروغ فوخزاد و شاعران مشهوری که در این فصل ذکرشان رفت :
سیاوش کسرائی ، نادر نادر پور ، هوشنگ ابتهاج " سایه " ، احمد شاملو
و همچنین نوپردازان دیگری که نقش آنها در شعر معاصر درخشان است :
مهدی اخوان ثالث " امید " ، محمد زهری ، فویدون مشیری ، منوچهر
آتشی ، مصطفی رحیمی ، سرشک ، محمد رضا براهنی ، آزاده و شاعران جوان
و با استعداد دیگر ، با آثار پر ارج و تلاشهای هنری بی گیر و نو -
آرانه خود ثابت کرده اند که آن تحول اساسی در شعر فارسی که سخنوران طی شصت سال
آرزو میکردند و در راه آن میکوشیدند امروز جامه عمل پوشیده و شعر نو بمرحله رشد و
شگفتگی رسیده است .

شعر نو در افغانستان در سالهای پس از جنگ دوم

در این دوره موازی با تحولات و تغییرات عظیم سیاسی و اجتماعی که در جهان رخداد در زندگی اجتماعی و فرهنگی افغانستان نیز جنبش های ترقی خواهانه تازه ای پدیدار شد . در سال ۱۹۴۷ جمعیت " جوانان بیدار " به ابتکار شاعران عبد - الرؤف بینوا ، گل پاچا الفت ، خادم ، ترقی و روشنفکران دیگر تشکیل شد و مرامنامه آن که عبارت بود از استقرار آزادی و عدالت اجتماعی ، از بین بردن جهل و عقب ماندگی و پیشرفت همه جانبه اقتصادی و علمی و فرهنگی مردم افغانستان اعم از مرد و زن و ^{زنان} ~~مردان~~ دیگر ، انتشار یافت .

نهضت " جوانان بیدار " انعکاس خود را در ادبیات یافت .

تلاش و مبارزه ای که از مدتها پیش در راه نو شدن شعر و ادب در افغانستان آغاز شده بود در ایندور رو به شدت نهاد . و مخصوصا از سال ۱۹۶۰ به بعد این مبارزه شعله ور شد .

کتاب " اشعار نو " بزبانهای پشتو و فارسی که در سال ۱۹۶۳

در کابل انتشار یافت خوانندگان را با گروهی از شاعران نوپرداز - آربین پور ، آئینه ، الهام ، بارق شفیع ، بهجت توفیق ، رهگذر ، دکتر سهیل ، صفا ، ضیاء قاری زاده ، محمود فارانی ، لایق ، مایل هروی ، منتظر ، نهمت و دیگران آشنا کرد .

در دیباچه ای که بقلم ادیب و منقد افغان دکتر عبدالغفور روان فرهادی بر

این کتاب نوشته شده ، تجزیه و تحلیل درستی از جریان شعر نو در آن کشور بعمل آمده و در آخر گفته میشود : " حقیقت آنست که شعر نو جز فرزند حلال زاده شعر کهن کسی نیست . فرزندى که در عصر پدر خود زندگی نمیکند و در عصر دیگر زندگی دارد . فرزندیکم از چشمه های وادی پهنادر امروز آب نوشیده و منتظر فرداست (ص - ج)

در سال ۱۹۶۳ سه مجموعه شعر از سه شاعر نوپردازان یعنی ریافت، «ستاک» از باقر شفیعی - «آخرین ستاره» از محمود فارابی و «امواج هر یوا» از مایل هروی، نشر این کتابها باعث تشدید اختلاف نظر بین طرفداران شعر کلاسیک و پیروان شعر نو شد. و حتی در روزنامه «اصلاح» و مجله «ژوندون» یک سلسله مقالاتی به عنوان «جنگ بین کهنه و نو» از طرف شاعران و ادیبان و نقادان افغان انتشار یافت که نمودار مبارزه آشتی ناپذیر این دو گروه بود. مسائلی که در برابر آنها قرار داشت و راه حل آن مسائل بسیار شبیه است آنچه در ایران بین طرفداران و مخالفان شعر نو موجود بوده و هست.

مثلاً محمد موسی همت ضمن اینکه ادعا میکند که هنر در آنها ر کلاسیکها بقله کمال خود رسیده و هنرمند و شاعر امروز هرگز نمیتواند چیزی بر آنها بیافزاید - مینویسد ... من تحول را در تکنالوژی و سینما نسبی می پذیرم. اما تحول در شعر و هنرها زیبارا قایل قبول ندانسته ام ... (۱) و منتقد دیگر - شیون بیاسخ همت میگوید ... اگر از او که فوژند جهان پیشرفته امروزی است بخواهیم با قافله اشتر و کجاوه سفر اروپا کند یقیناً نمی پذیرد. زیرا هنوز ریزه خوارخوان نعمت اقتصاد - فرهنگی و تربیتی دنیا ی کهن است. (۲)

سخنان شیون گفته ملک الشعراء^۱ بها را بیاد میآورد که در سال ۱۹۱۸ در مجله دانشکده نوشت «هیچکس نخواهد خواست یا توانست در قرن بیستم راه اروپا را با کجاوه و اشتر طی کند» شیون در مقاله خود مسئله تحول در اجتماع و هنر درست درک میکند. اما گاهی بقدری شریفه نمیشود که همه موفقیتها را جدار گذشتگان را انکار کرده و مثلاً میگوید «باور کنید امروز حتی در اروپا کمتر کسی پیدا میشود که به آهنگ کلاسیک گوش بدهد» (۳)

صفحه ۹

۱ - «ژوندون» شماره ۳۴ سال ۸
 ۲ - «ژوندون» شماره ۳۵ صفحه ۸

اینگونه چپرویها گریبانگیر برخی از طرفداران دیگر شعر نو نیز میشود. مثلاً در مقدمه "اشعار نو" چنین عبارتی هم نوشته شده "اگر کسی بر شعر نو به حیث شعر خرد و میگیرد با و یا سخا بدهد آن را بحیث شعر قبول کنید و اگر در ضمن آن سجع بیا بید گو یا شعر مسجع است و اگر سجع ندارد آنرا شعر خالص بشناسید" - البته نه این فرمول درست است و نه ^{بسیار} هیست شعر نو را تنها سجع یا وزن و یا بی وزنی آن میتواند تعیین کند.

شعر نو انعکاس فرهنگ بزرگی است که از سال ۱۹۱۹ در راه تا امین استقلال و آزادی و پیشرفت زندگی اجتماعی در افغانستان بوجود آمد. شعر نو نتیجه خواستهای جمعیت جوانان بیدار "و شعر نسل جوان افغان است که برای رسیدن به هدفهای بلند اجتماعی و فرهنگی و بمنظور ساختن یک زندگی آزاد نو در افغانستان مبارزه میکند.

شاعران نوپرداز افغان در سالهای اخیر موفقیتهای شایان توجهی به دست آورده اند که ما سعی میکنیم آنها را در آثار چند تن از آنها نشان دهیم.

با رقی شفیعسی - شاعر مترقی و با استعدادی است که با این شعار -

موج شو از خود بر آ بر دوی توفان سیر کن

گرد خود گشتن بجز خاصیت گردا پ نیست (۱)

راه پرثمر شاعری را می پیماید. او مجموعه اشعار خود "سناك" را به "آنانا نیکه هنر را آینه زندگی میدانند" اهدا کرده است.

برای آنکه بهتر بتوانیم با رقی شفیعسی را بشناسیم - خوبست بگذاریم او شخصاً خود را بما معرفی کند.

کیم من؟ نور چشم جستجوها
 دلم زیبا پرست بزم حسن است
 روانم آفتاب آرزوها
 دو چشم روشن هستیستم من
 . . .

باین گرمی که می تابد روانم
سزد گر آتش افشانند زبانم
بیا از دیده اهل هنر بین
باین شوری که انگیزد بیانم
اگر شاعر نباشم کیستم من ؟ (۱)

یا اینکه :

در آسمان دهر ،
من آن ستاره ام که گریزد ز نور من ،
اشباح رهنان سیه دل به تیرگی
تا در کمین گهی
بر شبروان بادیه یابند چیرگی . (۲)

بارق شفیععی از زمره آن شاعرانی است که که شعر مبارز و استعداد
جوشان خود را صرفا وقف مسائل اجتماعی کرده و چنان با آرزوی اصلاحات
اساسی ملی و رشد پیشرفت هم میهنان خود میکوشد و میسوزد و چنان تشنه
و جویای عدالت و آزادی است که خویشان را سراپا فراموش کرده نه از
احساسات و غم و شادی شخصی و نه از لذاتیکه از مناظر طبیعت می برد
سخن نمیگوید .

صدای او صدای خشمناک اعتراض و انتقاد است علیه جهل و عقب

ماندگی علیه بی عدالتی اجتماعی و عدم برابری انسانها . " کشتی شکسته " ،
" شبستان قبرها " ، " نامراد " ، " ای ناله " ، " به مرغ آزاد " و اشعار فراوان دیگر او همه دارای این خصوصیت و این روح و مضمون است .

شامی است سهمگین و هوایی است پر دمه

تاریک و تیره همچو روان گناهکار

چشم ستاره کور و سیه گشته روی مه

و آنجا میان بحر به امواج بیقرار

بینم شکسته کشتی طوفان رسیده ای

کز کام موج جانب ساحل کند تلاش

از لای موجهای کف آلود و خشمگین

ارواح نا امید چو فریاد بی گناه

یا همچو آه گرم اسیران زندگی

از رنج آخرین رمق اندر شب سیاه

بیرون جهند و جامه آمال نا تمام ؟

بر دوش موجهای خروشان رها کنند .

فریاد آسمان و زمین میرسد بگوش

کاین محشر از تغافل مرگ آفرین کیست ؟

این بحر را که ساخته صحرای انتقام

وین کشتی شکسته کمین گاه کین کیست

خاصیت طبیعت زیبا چنین بود

یا مرگ این قضا زدگان خواب نا خداست؟ (۱)

« شبستان قبرها » شعری که جایزه ادبی رحمن بابا بان تعلق گرفت

انتقاد اجتماعی آشکار تری است.

ای دل خموش باش

کمتر به سینه زن

آهسته تر به تب که محیط تو کوچک است.

گیرم قفس شکست

پرواز گاه کو؟

اینجا فضا کثیف تر از سینه ها بود

گر در سکوت شب

با بال آتشین

بی نردبان کاهکشان، بی چراغ مه

از جمخ بگذری

وز بام عرشیان

پر شود تو فغان کنی، پر سوز تر نوا

کوه ها شوند آب

و آن آبها بخار

وین تیره خاک چشمه آتش چو آفتاب

این زنده مردگان

چون شعله های سرد

از پا نشسته اند و نجنبند ز جایها (۱)

...

اما شاعر هر قدر هم مبارز باشد باز با مردان جنگاور تفاوت دارد.

او نمیتواند برای رسیدن به مقصد و مقصود خود بکشد و خراب کند و پیش

برود. رزم او رنگی و روشی دیگر دارد. هنگامیکه شاعر در برابر ستمهای

اجتماع و طبیعت از درد و خشم فریاد میزند و میخواهد زمین و زمان را

زیر و رو کند ناگاه از شدت احساسات اشکش فرو میریزد و " نامراد " از

اینگونه گریه است.

اینسان که ناتمام

بر رهگذار باد

از پا فغاده ای

ای شمع نیمه سوخته امید کیستی؟

گویند چون دلم

بر گود آرزو

ای نامراد تا دم مردن کیستی.

در دخمه های سرد

در بزم بی روان

- ۲۰۴ -

بالای پیکران ز خود رفته خموش ،

آرام و بیصدا ،

بیپوده اشک ریزی و بیپوده ایستی ،

...

ای شمع نیمه سوخته ، ای جسم نیمه جان

چون سر نوشت مسن

یا عشق نا تمام

بیپوده جان فشاندی و بیپوده زیستی * (۱)

این قطعه ، مثل بیشتر اشعار بارق شفیعی به وزن عروض آزاد است

و قافیه های کیستی ، گریستی ، ایستی و زیستی که بدون نظم و ترتیب معینی به

کار برده شده علاوه بر پیوند دادن موضوع شعر را خوشاهنگ و گوشنواز

ساخته *

شاعر نو پرداز افغان - بارق شفیعی از نظر روح انقلابی ، درد

و شور اجتماعی که دارد و هدفی که برای هنر خود در نظر گرفته بسیار شبیه

به **محمّد قلم** ایرانی خود سیاوش کسرائی است * چه هردوی آنها نوآوران آزادی پرستند *

...

بسویت رهنما ای مرغ آزاد

مرا در سر هوای آسمان است

من و تو هر دو آزادی پرستیم
مرا آنجا که هستی آشیان است.
مپرس از من چنان اینجا اسپرم
عیان ما چه محتاج بیان است
اگر زینجا پریدم
به پهنایت رسیدم
به پردازم برایت داستانها (۱)

x x

x

نو پرداز با استعداد دیگر افغان محمود فارانی است که برای ساختن
صحنه های گوناگونی از طبیعت و از زندگی انسان، شیوه و راه دیگری پیش
گرفته.

اگر بارق شفیع در برابر مقررات نادرست اجتماعی با صدای بلند
اعتراض میکند، فارانی آنها را در میان تاریکی ها، با نور کم رنگ و زود
گذری بمانشان میدهد و میگذرد. برای تجسم اندیشه های خود، رنگهای تند
بکار نمی برد بلکه با سیاه قلم و سایه روشن ها سوکار دارد.

" سرود نیمه شب " ، " سروش شب " ، " رازهای شب " ،

" قصه شب " ، " غروب ساحل " ، " شام دریا " ، " غروب گورستان " ،

" مناظرات ماه " و بقیه اشعار او جز چند تا همه تصویر مناظر شب و حوادثی

است که در شب رخ میدهد *

شب، ماه و برف - این کلمات رمانتیک در اشعار فارانی گاهی معنی
حقیقی خود را داراست و گاهی هم معنی مجازی بخود میگیرند و سبب محیط و
مردم میشود *

موضوع عدم برابری انسانها در کشورهاییکه فقر و ثروت در کنار
هم قرار گرفته، بیش از هر وقت دیگر توجه نویسندگان امروز را بخود جلب
کرده است. هر شاعر و نویسنده ای بسهم خود چیزی در این باره گفته است.
از اینرو برای شاعری که میخواهد از نو وارد این بحث شود، دشوار است که
اثری اصیل ایجاد کند. اما محمود فارانی در قطعه "غروب گورستان" بر این
دشواری فائق آمده است.

او با تصویر قبرهای خاکی و گورهای مرمرین نشان میدهد نه
فقط زنده های غنی و فقیر از هم متمایزند بلکه مرده های متعلق بآن دو طبقه
نیز با یکدیگر فرق دارند. سپس ما را از سر منزل مردگان به کاخها و کلبه -
هایی که کمی دورتر از آنها در کنار هم واقع شده هدایت میکند و ^۵ ~~سپس~~ ~~ما~~
قضاوت را بعهده خود ما وامیگذارد *

پیش يك گور خالی و ویران

پهلوی قبرهای مرمر پوش

در فروغ غروب خون آلود

پیرمردی نشسته بود خموش

چشم او خیره مانده بود بگوید

از پس ابروان انبوهش

از نگاه حزین او میریخت

راز تیاریک و گنگ اندوهش

نگمش از فواز گود خراب

سوی الواح مرمرین لغزید

صیقلی سنگها که زیر شفق ،

همچو الماس سرخ میرخشید .

زهر خندی دوید روی لبش

وانگهی کرد سوی شهر نگاه

وندران کاخهای مرمر دید ،

پهلوی کلبه های تار و سیاه . (۱)

قهرمانان آثار محمود فارابی همه انسانهای بد بخت و ستمکش هستند

که يك عمر به نامرادی بسر میبرند بدون اینکه کلمه ای شکایت کنند و با

سکوت و گمنامی هم در گوشه ای میمیرند . گدایان ، دوره گردان ، چوپانان ،

ماهگیران ، ملاحان و روستائیان از زمره آنانند .

در اینجا نمونه هایی از این قبیل اشعار را نقل میکنیم .

« تاج الماس » سرگذشت زن روستائی فقیری است که در کنار کودک

شیر خوارش از سرما و گرسنگی میمیرد و جز برف که کفن تن او میشود و تاج

الماس بر سوش میگذارد دیگر غمخواری ندارد .

•••

بر گشوده بر فراز ده سکوت

مردمان در خانه ها خفته خموش .

از میان ابرهای دور دست ،

میرسد آواز لکلهای دور .

اندر این تاریکی و سرما و برف ،

در خم يك كوچه نمناك و تار ،

بای دیواری زنی افتاده است .

در کنارش خفته طفل شیر خوار .

بیکر لختش شده سرد و کرخت .

می تپد آهسته دل اندر برش .

دیده بی نور او وامانده است ،

سایه مرگ ایستاده بر سوش

و افسین دمهای سوزانش دود

بر جبین کودک خوابیده اش

بعد از آن آرام آمد روی هم ،

دولب افسرده و خشکیده اش .

آسمان با دست نا پیدای خویش

در کفن پیچید نهش لاغرش

وانگها بگذاشت از برف سپید

تاج الماسی بگیسوی ترش • (۱)

« گود چویان » داستان کوتاهی از زندگی و مرگ انسانی است که سالها

گله مردم را به حوا برد و روزی بی سر و صدا در پای صخره ای افتاد و مرد

و هیچکس جز شاعر سراغ او را نگرفت •

در خم کوره راه دور و دراز

از بر صخره بزرگ و سیاه

سر کفیده درخت خود روئی •

سایه افکنده بر کنار راه •

زیر این سایه گود ویرانی است •

گود از یاد رفته و گمنام •

•••

شاید این گود گود چوپانی است •

که در این کوه و دره خاموش

بارها رفته در پی رمه

چوب دست شبانیش بر دوش •

چشم پر اشک از جهان بسته

سالها رمه های مردم را

به حوا برده تشنه و خسته • (۲)

صحنه های شاعرانه ای که فارابی از زندگی انسان و از مناظر طبیعت
میسازد، چنان طبیعی و پذیرفتنی است که خواننده يك لحظه می پندارد آنها را
روبروی خود یا روی پرده سینما تماشا میکند. برای نمونه "شام دریا" و
"صبح دهکده" را بخاطر میاوریم.

در میان کشتی فرسوده چوبین

در کنار پایه مشعل

پنجه دریا نوردی پیر

میخزید آهسته روی کهنه گیتاری

با نوای نرم گیتارش

يك صدا مردان دریائی

میسرا میدند و پارو میزدند آرام

مردکی چینی

با قدی کوتاه و با چمان تنگ خویش

پای میکوبید و بی هم قهقهه میزد (۱)

"صبح دهکده"

ماهتاب نقره گون شد ناپدید

در کنار قله های دور دست

ساغر گلگون و لبریز شفق

اوفتاد از دست گردون و شکست

کاروان شب ز دشت آسمان

زین دیار ناشناسی رخت بست.

...

جغد شد خاموش سر در زیر بال

رفت روی قلعه^{ای} ویران بخواب.

کودکی آواز خوانان میبرد

گله مرغابیان را سوی آب.

قله های نیمرنگ کوهسار

گشت خونین از شعاع آفتاب.

دختران رو سئائی مست و شاد

کوزه ها بر فوق و چادرها بدوش.

میروند از کوره راه پیچ پیچ

در پی هم سوی رود بر خروش.

میرسد از جنگل خاموش دور

ناله های دلپذیر نی بگوش. (۱)

شعر " آخرین ستاره " شاید استقبالی است که محمود فارانی از

" سرمه خورشید " نادر نادر پور کرده است چه مضمون هر دو شعر یکی است

در ظلمت یأس و غم، عشق خورشید روشن و ستاره امید است.

از تند باد یأس

در دخمه شکسته و تاریک قلب من

خاموش گشته شعله لرزان آرزو،

اندوه پر گشود

این جغد سالخورده پس از دیر گاه باز

آمد باشیانه ویرانه اش فرو،

اکنون سکوت مرگ،

افکنده سایه بر دل تاریک و سرد من

بیک عبوس نیستی استاده روبرو،

در این دم پسین

در این سکوت ژرف و درین ظلمت گران

ناید بچشم نور امید ز هیچ سو،

اما هنوز هم

از لای تیرگی غم انگیز و مرگبار

چشمک زند ستاره چشم سیاه او، (۱)

و نادر نادر پور میگوید :

من مرغ کور جنگل شب بودم

برق ستاره ها همه از من دور،

در چشم من که پرده ظلمت داشت

فانوس دست رهگذران بی نور

...

هرگز ز لایبای هزاران برگ

بر من نمی شکفت گل خود شید *

هرگز گلابدان بلور ماه

بر من گلاب نور نمی پاشید *

...

از لایبای توده تاریکی

دستی درون لانه من لفرزید

وز لرزه ایکه در تن من افکند *

بنیاد آشیانه من لرزید *

...

غافل که در سپیده دم این دست *

خورشید بود و گرمی آتش بود

با سومه ای دو چشم مرا وا کرد *

این دست را خیال نوازش بود *

...

این دست گرم ، دست تو بود ای عشق

دست تو بود و آتش جاودت *

من مرغ کور جنگل شب بودم

بینا شدم به سرمه خورشیدت * (۱)

با مقایسه این دو شعر می بینیم " آخرین ستاره " که چهار سال

پس از " سرمه خورشید " سروده شده از حیث پختگی و پرورش فرم و مضمون نمی

تواند هم سطح آن قوار گیرد *

یکی از اشعار پر توفیق فارانی " خاطرات ماه " است که پرواز

تخیلات ظریف شاعرانه آن زمان و مکان پهناوری را احاطه کرده است *

ای ماه ای الهه شبگرد پایگیر

آخر دمی از این سفر جاودانیت ،

ای دختر فسونگر گردون فرو بیا

لختی ز تخت جادوشی آسمانیت

با من بگوی خاطره های گذشته را *

با من بگوی راز دل تیره قرون

از بزم میگساری جمشید قصه کن

از حمله های نیمه شب لشکر نرون

از شعله های آتش غزنه که تا سحر

در نور تو زبانه با فلک میکشید *

از خلوت تفکر بودای راز جو
در قلب دره های مهیب هیمالیا
از انعکاس نغمه شور آفرین او
در آسمان خامش شبهای بیصدا
از رستخیز بوسه و از محشر هوس
در کاخ پر فسانه ورسای لوئیان
از ساکنان دخمه تاریک باستیل
از چشم نیمه خواب جوانان پاسیان
از گریه های خامش لیلای شب نورد
بر پشت ناقه در دل صحرای بیکران
از بوسه های آتشی قیس بینوا

در پرتو تو بر اثر پای کاروان (۱)

محمود فارانی - این نوپرداز جوان افغان برای ساختن صحنه های

رمانتیک و برای بیان اندیشه های مترقی خود، تصور و تصویرهای تازه ۴

کلمات نرم و خوشاهنگ و قالب های تازه شعری بکار میبرد. از ۲۷ قطعه شعری

که در مجموعه "آخرین ستاره" او چاپ شده ۴ غزل و بقیه یا بشکل دو بیتنی های

پی هم یا بوزن عروض آزاد است.

مقدمه "آخرین ستاره" بقلم شاعر نوپرداز دیگر افغان - مایل

هروی است. برای نشان دادن عقاید مترقی او در باره نقش شعر و شاعر قسمتی

اشعار مایل هروی را که در مجموعه " امواج هریوا " بچاپ رسیده

بدو بخش میتوان تقسیم کرد . غزلیات بسبک کلاسیک مانند : " طلارنگ " ،

" گره ها " ، " مشکن " ، " فتنه خوابید " ، " من و تو " ، " سرد مهر " ،

" حسن ناشناس " و غیره که از عشق کلی و احساسات عمومی با تعبیرات و

تشبیهات متداول سخن میگویند .

قسمت دیگر ، اشعاری است که شاعر قلم را بدست دل خود داده و

میخواهد روبروی خواننده بایستد و با او گفتگو کند . " مرگ شمع " ، " قو " ،

" پرستو " و غیره از اینگونه اشعار است .

بنانم بشمع شب افروز خود سوز ،

که شب سوزد و صبح تابان بمیرد .

که تا شب نمیرد ، نمیرد فروغش

فروزان بگریسد ، فروزان بمیرد .

خودش سوزد و لیک روشن نماید ،

ره شمع چشمان مهر آشنا را . (۱)

...

یا

در این پهن گیتی جو قوی صفا دل

فریبنده در بین مرغان نیابی

بشور و هیاهوی دریا نشیند

که غوغای او را تو آسان نیابی
بود آیت صلح ، سیمین پر او
بود رایت عشق تاج نکویش •
ز تاریکی عرض صحرا گریزه •
فرشته است و باشد صفا بخش خویش •

•••

چو قوی سبک آشیان زی بگیتی
نبینی تو رنج گران زیستن را •
نیابی بجز تاب عشق و صفائی
نبینی تو آسیب چرخ کهن را • (۱)

پرستو این پیک بهار الهام بخش بسیاری از نوپردازان معاصر
ایران و افغان شده است • هر شاعری با تصویری و آرزوئی این برنده رمانتیک
را توصیف میکند • مایل هروی نغمه " پرستو " را ببا تارهای شوق و شادی
مینوازد • بنظر او پرستو مرغ بهار و مژه رسان شادی و زندگی است •
پرستو جان ، پرت چون زلف خوبان ،
خم اندر خم سیه اندود و پیچان •
عزیز مرغان نو بهاری
که هر ساله کنی یاد عزیزان •

پرستو جان تو شادی میکنی ساز،

سرودت گرم خیز و شور پرداز،

تو باشی مظهر شادی و عشرت

پیام زندگی داری به پرواز (۲)

اما پرستو در آثار شاعران ایران پرنده ایست سوگوار که به بارش

بی گل و پروبالش خونین است، پرستو خود پرنده کوچک نیست معنی بزرگ

مجازی دیگری دارد، پرستو - آزادی است.

سیاوش کسرائی در شعر " چلچله ای روی پنجره ای مرد " چنین

میگوید :

...

آمده ای تا در این سراچه ویران،

لانه مهری بنا کنیم پرستو؟

آمده ای تا در این گذر گه خاموش

شود و نشاطی بپا کنیم پرستو؟

شرم مکن سر زبال خسته برون کش

تا شب چشم ترا نگاه کنم من.

وز تپش سینه تو جان پرستو

شعله برون کرده شمع راه کنم من.

...

چلچله اک خفته بود خامش و زیبا
شب‌نم خون در میان نازک پرها (۱)
و "سایه" در "بهار غم انگیز" اینطور میگوید:

...

پرستو آمد و از گل خبر نیست
چرا گل با پرستو هم سفر نیست
چه درد است این چه درد است این چه درد است
که در گلزار ما این رخنه کرده است؟

...

مگر دارد بهار نورسیده
دل و جانی چو ما در خون کشیده؟
مگر گل نو عروس شوی مرده است
که روی از سوگ و غم در پرده برده است.

...

بهارا دامن افشان کن ز گلبن
مزار کشتگان را غرق گل کن.

(۲)

...

این سؤال پیش میاید که چرا شاعران همزمان و همزمان که در

(۱) سیاوش کسرائی "خون سیاوش" تهران ۱۳۴۱ صفحه ۵۹/۶۰

(۲) "زمین" "مهرنگ" بهار "هرآن" ۱۹۵۳ صفحه ۱۴۱

چون تعداد آن افغانان که ~~بجانب خود~~ ~~بجانب~~ صنایء فارس زاده را یکی از طرفداران سفر تو میامند لازم میدانم کمی بر روی آثار او نیز بگفت گنیم.

صنایء فارس زاده در دو مجرای اشعار خود "مدف" و "نینواز" خود را مانند سایر معرفی مکتب که از یک طرف سنت با دینای کهن پیوسته دارد و از طرف دیگر بسوی زندگی معاصر ~~مقتضای~~ ~~مقتضای~~ ~~مقتضای~~ آن فرصت هم در صفحون دهم در فرم سفر او به مدار است.

"نینواز" یک منظومه سانشی مانند است که منظومه خواننده را با بالاداش کویارانی و توانی بیابان آشنا سازد و در این نوع زندگی ساده دینی سر و صدای دقایقی دکو پستی دعوت نماید. جواری افلاتی که شاعر در منظومه بتوصیه آنها می پردازد نیز هم مربوط همان نوع زندگی است که با کلماتی آرام و عارفانه بیان می شود.

بیا ای نای گریستی گریزم
گش یا نانه گه باقی سترزم
به دریا که دست زلفت ما را

بیان موج بر روی نجریم را

~~اگر منظور شاعر از این شعر است که در آن و جابجاء کردن هم نباید طرز بیان~~
~~کلمات طوری است که آن تاثیر را نمی بخشد.~~

کشورهائی زندگی میکنند که از جهت سازمان اجتماعی شبیه بهم است يك موضوع
مثلا پرستو را با دوطرز برخورد کاملا متضاد بیان میکنند .

ممکن است پاسخ این باشد که سیاوش کسرايی و " سایه " در دوره ای

این اشعار را گفتند که موج جنبش های آزادیخواهانه در میهنشان دائما یکی
بلند تر از دیگری اوج میگرفت و مدام یکی سخت تر از دیگری سوکوب میشد .
در حالیکه در وطن مایل هروی در آن دوره معین چنان شرایطی با آن اوج و
نزولهای نهضت های انقلابی به آن شدت وجود نداشته است .

بهر حال با مطالعه دقیق اشعار و نظرات استیک مایل هروی باید

اعتراف کرد که این شاعر آزاده ترقی خواه برای پیشرفت ادبیات کشور خود

صمیمانه کوشاست .

x

x

x

شاعر معاصر دیگر افغان که از یکسو با دنیای هنری کهن پیوند

دارد و از سوی دیگر شیفته زندگی نو و هنر نوین است - ضیاء قاری زاده

میباشد . آثار این سخنور در مجموعه های " هدف " ، " نی نواز " و " منتخب

اشعار " گرد آمده است .

" نی نواز " منظومه مثنوی سانهیمانتالیست که انسان را بسوی

آرامش کوهساران و نوای نی شبانان دعوت میکند . موازین اخلاقی که شاعر به

توصیه آنها میپردازد نیز همه وایسته بیک طرز زندگی قرون وسطائی است با

کلماتی آرام و عارفانه • حتی وقتی شاعر میخواهد حس مبارزه جوئی را بیدار

کند باز بیان او صوفیانه و قدری رخوت ناک است •

بیا ای نای کز پستی گریزیم

گهی با ناله گه با نی ستیزیم

بهر دریا که دست انداخت ما را

بسان موج بر رویش بخیزیم • (۱)

اما غالب اشعار « هدف » تمایل قاری زاده را به شعر نو نشان

میدهد • « ای دریا » قطعه لیریک تازه ایست از او •

آخر ای دریا

تو هم چون من دل دیوانه داری

موج در کف

شور بر سر

ناله مستانه داری

عمر بی پا گرنه ای

هر دم چرا پا در گریزی

ذوق هستی گرنه ای

آخر چرا سامان نداری

آخر ای دریا

کجا جویم سراغ منزلت را

در چه پیدائی نهانی
در چه سرحد خانه داری
تا کجا خواهی رمیدن
تا یکی خواهی تبیدن
گه بساز شمع سوزی
گه پسر پروانه داری

... (۱)

اگر ضیاء قاری زاده فقط بگفتن قصایدی نظیر " خواب واژون " :

ای روزها، ای هفته ها، ای ماه ها، ای سالها

محمل کشان عمر من ای رنجبر جمال ها (۲)

که يك سلسله مسائل اجتماعی و از آنجمله مسئله صلح و جنگ را نادرست حل

میکنند و از حیث فرم نیز کهنه است، اکتفا میکرد، نامش جزو نوپردازان

افغان ثبت نمیشد. اما او سراینده قطعات تازه و پرشوری مانند " کبوتر سپید "

است و اساسا شاعری است ستایشگر زیبایی و امید.

شفقی بال و پر کبوترگان،

همچو سیمین سفینه اخترگان،

زود آئید.

بر سر بامها فرود آئید.

(۱) اشعار نو صفحه ۸۶ / ۸۵

(۲) " هدف " ضیاء قاری زاده صفحه ۲۹

آخرین زنگ شب نواخته شد ،

بر خیزید .

از گریبان شب در آویزید .

همه یکباره بال بگشائید .

بر لب بام من فرو آئید .

آهسته

با گذارید نغز و شایسته

همچو خیل مسافران امید . (۱)

این شعر مانند " کبوتران امین " اثر ملک الشعراء بهار از جهت

فرم و مضمون تازه و توفیق آمیز است .

x

x

x

در بین نوپردازان افغان ، بایستی از هم قلم و هم مسلك مبارز

بارق شفيعی از شاعر با استعداد - لایق سلیمانی نام برده شود . این هنرمند

جوان که برپا شور و آتش است آثار خود را در روزنامه " پرچم " و سایر

مطبوعات افغانستان انتشار میدهد و جای بسی تاسف است که این آثار فعلا

خارج از دست رس ماست .

شاعر نوپرداز دیگر افغان عبدالحی آرین پور است که مجموعه های

اشعارش " نهال " در ۱۳۴۳ در کابل بچاپ رسیده است . دو شعر اول این

مجموعه که بنام خدا و مدح پیغمبر است بشکل مثنوی معمول و با همان تعبیرات
و عبارات مذهبی متداول قدیم میباشد .

ای ملکی شیوه قدسی صفات

باعث ایجاد همه کائنات

ای گهر لجه بحر ازل

تازه بهار چمن لم یزل (۱)

اما محتویات دیگر مجموعه که دارای مضمونهای اجتماعی یا

موضوعهای عاشقانه و لیریک است از وزنهای عروضی آواد و تصویرهای تازه
بر خوردار است .

گفتیم که شاعران نوپرداز ایران و افغانستان پرستو، کبوتر و

قو را بجای بلبل و قمری و هدهد شاعران کلاسیک در آشیانه شعر فارسی نشانده

اند و آراین بود هم شعری زیبا در باره " قو " دارد .

بگناه غروب

ز تاب شفق

برنگ گل سوخ رنگین شده

سرا پرده برگه آبگیر

هوا خوشگوار و زمین دلگشا

کف باد صورتگر و موج آب

چو سر لوحه سیم صورت پذیر *

در آن گلزمین

به آن نازگی

در آغوش تالاب خاموش و نرم

دو تا قوی زیبا شده جایگیر *

من و آرزو

ببال خیال

پریدیم از آن سوی ابرها

فرا اوج آن برگه بی نظیر

که افتاد مهر

بکام غروب

دو تا قوی زیبا و آن آبگیر

به ژرفای تاریک شب شد اسیر * (۱)

سؤال دیگری پیش میاید که چرا آرین بود دو شعر مذهبی اول

کتاب خود را هم بشکل شعرنویسی و چرا حتی در کلمات و تعبیراتی که برای

اینگونه اشعار تا کنون بکار می رفته ، کوچکترین تنوعی بوجود نیارود ؟

پاسخ روشن است . برای اینکه مضمون نوی درکار نبود و اشاسا در چنان هزاران

قطعه شعری که تا کنون در ایران و افغانستان به شیوه شعر نو نوشته شده

برای نمونه یکی هم دارای موضوع مذهبی و مدح حکمروایان نیست و بنا بر این
میتوان گفت که شعر نو در هر دو کشور از وابستگی هزار ساله ادبیات به دین
و دربار بکلی آزاد شده است.

x

x

x

شعر نو انعکاس هنری انقلابیهای آزادیبخش و استقلال جویانه و
جنبش های ترقی خواهانه مردم ایران و افغانستان در عصر حاضر است ،
صدای اعتراض و سرود عصیان است علیه کلیه مظاهر عقب ماندگی مادی و معنوی
اجتماعی این دو کشور . نمودار آرمانها و اندیشه های نوین است برای ساختن
زندگی آزاد نو .

شعر نو از حیث فرم ، تجدید نظر و تحولی است که در علم الشعر
فارسی صورت گرفته و آنرا بسوی تکامل پیش برده است .

شعر نو از فولکلور و افسانه ها و اساطیر ملی ، از لفظ
گفتگوی مردم و از کلمات و ترکیبات لغوی فراموش شده یکا تازه ساز حد اکثر
استفاده را میکند .

شعر نو عنوان جریان ادبی یک دوره معین تاریخی است . پس از
آنکه پیروزمندان مرحله تکامل را طی کرد این عنوان باز جای خود را به
کلمه مطلق " شعر " خواهد سپرد .